

قانون اساسی ایران
یا
شمسیر چوبین مبارزه

جلد اول
(پیشگفتار)

د. بهروزی

تقدیم به رفیق نادر

مقاله کوتاه و چاپ نشده او در زمینه
نقایص قانون اساسی ایران که قریب یک
سال پیش نوشته شد، انگیزه ما در نگارش
کتاب حاضر و برخورد با قانون اساسی
ایران بود.

رجوع به نسخه اصلی:

<https://vahdatcommunisti.files.wordpress.com/2021/06/ghanoneasasi1.pdf>

فهرست

۵	لنین	بورژوا- لیبرال های ما چه می خواهند و از چه می ترسند؟
۶	-	اصل دوم متمم قانون اساسی
۷ - ۸		تذکر مهم
		پیشگفتار:
۹ - ۳۶		- قسمت اول
۳۷ - ۴۵		- قسمت دوم
۴۶ - ۶۱		یادداشت ها
۶۲ - ۶۵	فروغ دهکردی	گفتند: "از مقاله توهین آمیز شروع شد"

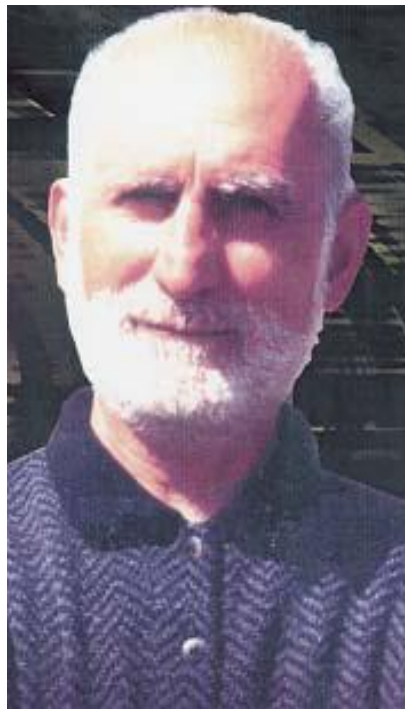
قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه

تاریخ نگارش: مهر و آبان ۱۳۵۷

تاریخ انتشار: آذر ۱۳۵۷

جلد اول
(پیشگفتار)

د. بهروزی
(فریدون ایل بیگی)



"تربیت سیاسی خلق و روشنفکران هنوز در کشور ما کاملاً ناچیز است. قاطعیت اعتقادات سیاسی و استحکام عقاید حزبی، در بین مردم ما تقریباً وجود ندارد. به سادگی بسیار، به کمترین اعتراض علیه رژیم مطلقه سلطنتی، ایمان می‌آوریم و با بدگمانی به هر انتقادی - گوئی که می‌خواهد در بطن جنبش رهائی بخش تخم نفاق بپاشد - می‌نگریم که بر خصلت و بر کنه چنان اعتراض وارد می‌آید. شگفت انگیز نیست که، با جلوه‌گری در لوای این پرچم مشترک رهائی بخش، اوسوویوژدینه‌ای که به قلم آقای استروه نگارش می‌یابد این چنین وسیع در میان کلیه گرایش‌های روشنفکران مترقی، جا برای خود باز کرده باشد. در میان همان روشنفکرانی که محتوای اجتماعی لیبرالیسم اوسوویوژدینه برای‌شان نفرت انگیز می‌نماید.

و با این همه، این لیبرالیسم - معاف از سانسور - جز بیان سیستماتیک خطوط اساسی لیبرالیسم روس، چیز دیگری نیست. هر قدر که انقلاب پیشرفت کند، نقاب از چهره این لیبرالیسم برداشته می‌شود؛ و ترس از درک کردن واقعی آن و از رویاروی شدن با حقیقت، به همان قدر نابخشودنی‌تر می‌گردد."

«بورژوا لیبرال‌های ما چه می‌خواهند و از چه می‌ترسند؟»
لنین، اول سپتامبر ۱۹۰۵، کلیات آثار، جلد نهم.

مجلس مقدّس شورای ملی که به توجّه و تائید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حُجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامّه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام دوام الله برکات وجودهم بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشد به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند. پنج نفر از آنها را یا بیشتر به مقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد مُعنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علما در این باب مُطاع و مُتبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حُجّه عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.

اصل دوم متمم قانون اساسی

تذکر مهم

قسمت اول پیشگفتار در اوایل مهرماه ۱۳۵۷ و قسمت دوم آن در دیماه ۱۳۵۶ نوشته شده‌اند.

علیرغم اینکه به نظر ما تحلیل‌های ارائه شده در قسمت پیشگفتار همچنان صحت و کنونیّت خود را حفظ کرده‌اند و گذشت دوره‌ای هر چند کوتاه ولی سرشار از حادثه، خدشه‌ای در حقانیت آنها وارد نکرده و آنها را مورد تکذیب قرار نداده است، با این همه، دور وقایع در این یک سال و به ویژه در چند ماهه اخیر چنان سریع و چنان شگفت انگیز بود که ارائه توضیحات اضافی را، برای جلوگیری از ابهام و سوءتعبیر، ضروری کرده است. تجربه مفیدی در این راه ما را یاری‌های بسیار داده است: رفقای متعددی این نوشته را قبل از چاپ خوانده، پیشنهادات و تذکرات خود را بطور مفصل در اختیار ما قرار داده‌اند (این امر گرچه چاپ نوشته را مدتی به عقب انداخت ولی ما از این تأخیر، مغبون نیستیم زیرا که از تذکر و نظریات اصلاحی آنها فراوان استفاده کرده ایم). در این اظهار نظرها غالباً سئوالاتی برای رفقا در زمینه نکات مندرج در این پیشگفتار در رابطه با جناح‌های درگیر در مبارزه کنونی (عمدتاً در رابطه با جناح "رادیکال") مطرح شده بود. ما با افزودن زیرنویس‌ها و یادداشتهای متعدد، که در متن کتاب زیر نویس با * و یادداشت‌ها با عداد داخل پرانتز بدین شکل (۱) شماره‌گذاری شده، تازه کوشیده ایم به سئوالات مطرح‌شده پاسخ دهیم زیرا که احتمال می‌دادیم نظیر چنان سئوالاتی برای خوانندگان کتاب نیز پیش بیاید. قابل ذکر اینکه برای رجوع به یادداشت‌ها به صفحه ۴۶ به بعد رجوع شود. با این همه ممکن است هنوز مواردی در آن وجود داشته باشد که توضیح یا تصریح آنها از زیر دست ما در رفته (و یا غیر لازم تشخیص داده شده) باشند. در برخورد با چنین مواردی توجه خوانندگان را به دو نکته مهم جلب می‌کنیم:

۱ - توجه به تاریخ نگارش هریک از دو قسمت، به سطح جنبش و موقعیت میدان مبارزه و به مسائل مطرح‌شده در آن ایام.

در این زمینه مثال‌های فراوانی می‌توان ارائه داد و در اینجا فقط به عنوان یادآوری به اشاره یک نمونه اکتفا می‌کنم. مثلاً در همین یک سال پیش در زمان نگارش قسمت دوم پیشگفتار، اگر فلان نویسنده با احترام به شاه نامه سرگشاده می‌نوشت، دو تا به نعل و یکی به میخ می‌زد تا معایب و نابسامانی‌های وضع کشور ناشی از اشتباهات دولت (هنوز تمام "اشتباهات" متوجه "دولت" بود، و نه متوجه شاه و تمام گناهان به پای نوکر سرسپرده و مفلوکی بنام هویدا نوشته می‌شد) را به "استحضار اعلیحضرت" برساند (و باید به یاد آورد و خوش خیالی را کنار گذاشت که همین نامه‌های سرگشاده چه انعکاس وسیع و چه بازتاب مطلوبی در سطوح مختلف جامعه بر جا می‌گذاشت)، امروز، در هر گوشه و کنار کشور، هر روز هزاران بار فریاد "مرگ بر شاه" شنیده می‌شود.

این نکته را بلافاصله توضیح بدهیم که از ذکر مثال فوق قصدمان فعلاً قضاوت در باره خوب یا بد بودن، مفید و مؤثر بودن، با ارج یا کم‌ارج یا بی‌ارج بودن کار این طلیعه داران و راهگشایان جناح‌های کنونی مبارزه در آن دوره نیست (ما قضاوت خود را در این زمینه در بخش چهارم کتاب حاضر به تفصیل ارائه خواهیم داد)، منظور فقط این است که توجه خواننده را به این نکته مهم جلب کنیم که اگر مطلبی را بدون توجه به جریانات آن روز مطالعه کند بعید نیست که نکاتی را "نادرست" یا "عجیب" بیابد.

۲ - توجه به ماهیت واقعی طبقاتی رهبری جناح‌های درگیر در مبارزه (چه مذهبی و چه غیر مذهبی)، نه به موضعگیری‌های مصلحتی و رنگ‌پذیری‌های موسمی آن‌ها.

آنچه در یک تحلیل علمی اهمیت دارد این است که از ورای شعارهای انقلابی، مواضع رادیکال، رنگ‌پذیری‌های موسمی، تغییرپذیری‌های مصلحتی و تنوع شیوه‌های تاکتیکی، از طریق تعمیق در جهان بینی و توجه دقیق در پراتیک و عملکرد یک فرد یا یک گروه، ماهیت واقعی موضع طبقاتی و اهداف استراتژیک آن فرد یا گروه شناخته و شناسانده شود. این کار با متوقف نشدن در سطح و با کنار زدن پوسته‌ها، مقدور خواهد بود. برخورد ما در نوشته حاضر با جناح‌های درگیر در مبارزه کنونی (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) یک برخورد علمی و متکی به پیشروترین و انقلابی‌ترین جهان‌بینی‌هاست و از این نظر، امروز "نه‌ها و فردا" "آری‌های آنها و بالعکس، شکافی در آن به وجود نمی‌آورد. جناح‌های درگیر در مبارزه (جناح رادیکال مذهب، کمتر و جناح‌های دیگر مذهبی و غیرمذهبی، بیشتر) هر قدر که بخواهند می‌توانند رنگ بگیرند و رنگ ببازند و یا به نوع متفاوتی جلوه گر شوند. آن چه در این میان، رنگ‌ناپذیر و تغییرناپذیر می‌ماند، ماهیت واقعی و موضع طبقاتی آنهاست. در این نوشته آن چه دقیقاً مورد توجه ما قرار داشت، ماهیت واقعی و موضع طبقاتی آنهاست، نه رنگ‌پذیری موسمی و موضع‌گیری‌های مصلحتی آنها. خواننده اگر از این نقطه حرکت کند، هیچ جا (حتی در آنجائی که توضیح اضافی را زائد تشخیص داده‌ایم) تضاد یا "شکافی" در تحلیل ما از موضع واقعی این جناح‌ها - با آن چه که امروز می‌گویند یا فردا خواهند گفت - نخواهد یافت.

پیش‌گفتار

۱

غالب مؤلفان، چه ایرانی و چه خارجی، چه مارکسیست و چه غیر مارکسیست، جنبش مشروطیت ایران را بدون در نظر گرفتن دو دوره کاملاً مشخص آن به طور قر و قاطی مورد مطالعه قرار داده و به دلایل مختلف (از جمله به دلیل همین عدم مرزبندی) به نتایج غیر علمی و نادرست رسیده‌اند. آن عده‌ای که قائل به چنین تفکیکی شده‌اند، یا در طرز تلقی و یا در نتیجه‌گیری خود مرتکب اشتباه گردیده‌اند. از تحقیقات پراکنده چند محقق جوان و آگاه که بگذریم، علیرغم مقالات و رسالات و کتاب‌های بیشماری که در باره مشروطیت نوشته شده، هنوز جای یک تحقیق جامع و واقعاً علمی در باره جنبش بزرگ توده‌ای قرن گذشته در وطن ما خالی‌ست. چنین تحقیقی بدون استفاده از اسناد و مدارک بسیار فراوان و چاپ نشده‌ای که در گوشه و کنار جهان و به ویژه در آرشیوهای شوروی خاک می‌خورند، ناقص و نارسا خواهد بود و همچنان گوشه‌هائی از جنبش مشروطیت تاریک خواهند ماند.* قسمت اعظم آثاری که در مورد تاریخ مشروطیت ایران وجود دارد را می‌باید در قلمرو واقعه نگاری یا عکس برداری از وقایع تاریخی به شمار آورد تا تحقیق علمی یا تحلیل تاریخی. در این نوشته‌ها توده‌ای از شواهد عینی یا خاطرات و یا مدارک جمع‌آوری شده بدون نظم علمی و خط سیاسی یا موضع طبقاتی مشخص، در کنار هم آورده شده است. ما از استعمال اصطلاح "واقعه نگاری" در مورد آنان - که غالباً خودشان نیز با فروتنی به آن اذعان دارند - مطلقاً قصد تحقیر و یا کم بها دادن به نوشته‌های آن‌ها را نداریم و معتقدیم که اسناد و شواهد آن‌ها، کم و بیش در روشن کردن گوشه‌هائی از تاریخ مشروطیت نقش مهمی داشته و نوشته‌هایشان (مثلاً تاریخ مشروطه کسروی) هنوز از بهترین منابع برای یک تحقیق علمی به شمار می‌روند.

در مقابل این‌ها، محققان پرمدعائی وجود دارند که به خیال خود با دید "علمی" به تاریخ می‌نگرند و با "اسناد اصیل" خود - که جز یک مشت از نامه‌های فلان صدراعظم یا فلان وزیر مزدور، بهمان درباری چاپلوس، فلان حاکم غارتگر و چرندیات بهمان "تاریخ نویس" متملق و دروغ‌باف قاجاری، چیز دیگری نیست - می‌کوشند که فلان صدراعظم یا بهمان نویسنده بدنام و عمال سیاست استعماری

* - مراجعه شود به پایان همین سند [صفحه ۴۶]، به یادداشت شماره (۱).

انگلیس را تطهیر کنند. ما آن "واقعه نگاران" صدیق را هزار بار بر این محققان مجهز به شبه علم بورژوائی، ترجیح می‌دهیم و برای "اسناد اصیل"، دید "علمی" و غیره اینان پیشیزی ارزش قائل نیستیم. بعضی از آن واقعه نگاران، علیرغم فقدان تفکر علمی، کم و بیش دریافته‌اند که تاریخ را توده‌ها می‌سازند و نه چند "شخصیت تاریخی"؛ در حالی که این محققان جنت مکان، این الفبای تاریخ را هنوز نیاموخته‌اند.

با این که در یکی از یادداشت‌های بخش اول کتاب حاضر مجبور شده‌ایم با نظر یکی از برجسته‌ترین نمایندگان این دسته از محققان در مورد یک "شخصیت" تاریخی دوره قاجار (میرزا حسین خان سپهسالار) به اختصار برخورد کنیم، ولی در مجموع در کتاب حاضر فرصت بحث در باره آن‌ها و مسخ تاریخ مشروطیت به وسیله آن‌ها را نخواهیم داشت. اگر بر محققان بورژوازی حرجی نباشد و توقع زیادی از آنان نباید داشت، ولی در مورد محققان ایرانی و خارجی که به اصطلاح با بینش مارکسیستی به تاریخ مشروطیت ایران نگریسته و به تعبیر درست‌تر از موضع "مارکسیستی" تاریخ مشروطیت را نسخ کرده‌اند، قضیه کاملاً فرق می‌کند. ما در نوشته حاضر هر جا که با تحلیل‌های غیر مارکسیستی، با نتیجه‌گیری‌های غیر علمی و با نظریات انحرافی‌شان مواجه شده‌ایم، وظیفه حتمی خود دانسته‌ایم که در متن و به ویژه در یادداشت‌های متعدد، با آنها برخورد کنیم.

ایوانف بدون توجه به شرایط جامعه آن روز ایران، بدون توجه به ترکیب و موضع طبقاتی نیروهای شرکت کننده در جنبش مشروطه، بدون توجه به مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه و حتی بدون یک سطر تحلیل، با یک چرخش قلم، جنبش مشروطه را "انقلاب بورژوا-دموکراتیک"، "انقلاب ضد فئودالی"، "انقلاب ضد امپریالیستی" می‌خواند؛ لاقلاً بدون این که مشخص کند که این خصلت‌ها را به کدام یک از دو دوره جنبش مشروطه منسوب می‌دارد، گو این که چنین تفکیکی، هیچ چیزی را ثابت نمی‌کرد، زیرا به طوری که خواهیم دید، جنبش مشروطه ایران در هیچ یک از دو دوره "ضد فئودالی" نبود و در هیچ یک از دو دوره "انقلاب بورژوا-دموکراتیک" نبود و **نمی‌توانست باشد**. قبل از این که به تحلیل این امر بپردازیم، برگردیم به مراحل دوگانه جنبش مشروطیت.

به عقیده ما جنبش توده‌ای ۱۹۱۱ - ۱۹۰۵* دارای دو مرحله قابل تفکیک از هم بود:

مرحله اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۷ - ۱۹۰۵) به طوری که در بخش اول کتاب حاضر به طور مجمل و در بخش دوم آن به طور مفصل خواهیم دید، جنبشی بود با شرکت گروه‌های کثیری از روحانیون، بورژوا- فئودال‌ها، روشنفکران لیبرال، خرده بورژواها و توده‌های فقیر شهری، با رهبری روحانیون مرفه و بورژوا- فئودال‌ها و با حمایت دولت استعماری انگلیس (به دلایلی که در

* - مراجعه شود به یادداشت شماره (۲).

بخش‌های اول و دوم کتاب خواهیم دید) عظیم‌ترین و محروم‌ترین طبقات جامعه یعنی دهقانان در این جنبش شرکت نداشتند و دلیلی هم وجود نداشت که در آن شرکت کنند، زیرا که جنبش مشروطه، به دلیلی که خواهیم دید - نه در شکل، نه در محتوی و نه در هدف - واژگونی نظام فئودالی حاکم، تغییر مناسبات تولیدی جامعه و حتی تعدیل ستم فئودالی را نشانه نداشت. در یکی از یادداشت‌های بخش اول توضیح داده‌ایم که چرا **جنبش مشروطیت** نه "انقلاب بورژوا-دموکراتیک" بود، نه "انقلاب ضد فئودالی" و نه حتی "انقلاب ضد امپریالیستی". دقیقاً به همین علت - به طوری که در بخش چهارم خواهیم دید- قانون اساسی و متمم آن نمی‌توانست یک قانون مترقی باشد.

مرحله دوم انقلاب مشروطیت (۱۹۱۱ - ۱۹۰۸) پس از عقد قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ روس و انگلیس، شرکت هرچه وسیع‌تر نیروهای خلقی و انقلابی و عکس‌العمل وحشیانه نیروهای استعماری روس و انگلیس و ارتجاع داخلی، مرز بین انقلاب و ضد انقلاب روشن می‌شود. رهبران جنبش مشروطیت عموماً یا در صف ضد انقلاب قرار می‌گیرند و یا "بی‌طرف" می‌مانند، زیرا که روحانیون و بورژوا-فئودال‌ها به اهداف خود رسیدند، رژیم فئودالی و استعمار خارجی نیز چیز مهمی را از دست ندادند.

و این مرحله دوم را **انقلاب مشروطیت** نام می‌دهیم. این مرحله نیز نه "انقلاب بورژوا-دموکراتیک" بود و نه "انقلاب ضد فئودالی"*. **انقلاب مشروطیت** ایران جنبشی دموکراتیک و ضد استبدادی و با **خصلت** ضد امپریالیستی بود (ونه با **موضع** ضد امپریالیستی)، در **انقلاب مشروطیت** نیز اکثریت جمعیت ایران و محروم‌ترین آن‌ها یعنی روستائیان شرکت نداشتند، زیرا هیچ یک از جناح‌های شرکت کننده در این انقلاب، حتی "جمعیت مجاهدین" یعنی مترقی‌ترین و رزمنده‌ترین‌شان، نه تنها برنامه ارضی مشخصی نداشت و هیچ شعار بسیج‌کننده‌ای به نفع دهقانان ارائه نمی‌داد، بلکه به طوری که خواهیم دید، جمعیت مجاهدین رشت، فئودالیسم و رژیم ستمگر ارباب و رعیتی را تأیید می‌کرد. در باره "جمعیت مجاهدین" و "مرکز غیبی" به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر و حزب کمونیست در ایران، غلوهای بسیاری شده است. به نظر ما "جمعیت مجاهدین" هیچ موضع واقعاً انقلابی نداشت. وقتی که می‌گوئیم که این جمعیت موضع انقلابی نداشت، برنامه جمعیت و منشاء غیر پرولتری اکثریت بنیانگذاران و رهبران برجسته آن (کربلایی علی مسیو، حاجی علی دوا فروش و حاجی رسول صدقیانی) را در نظر داریم نه به هیچ وجه عناصر قهرمان گروه‌های "مجاهد" و "فدائی" را که در زمان انقلاب مشروطیت حماسه‌ها آفریدند - عناصری که در رهبری راهی نداشتند - در همین پیشگفتار اشاراتی در زمینه غیر انقلابی بودن این جمعیت خواهیم کرد و در بخش دوم، با ارائه و تحلیل اسناد و مدارک چاپ شده یا نشده به فارسی، این موضوع را گسترش خواهیم داد. قبلاً این نکته را متذکر شویم: وقتی که در بررسی تاریخ گذشته، در باره فرد یا گروهی قضاوت

* - گرچه این مطلب را عمدتاً در یکی از یادداشت‌های بخش اول به طور مفصل گسترش داده‌ایم، با این همه در سرتاسر کتاب، در بخش‌های چهارگانه آن، هر جا که فرصت دست دهد، این موضوع یعنی اثبات "بورژوا-دموکراتیک" و "ضد فئودالی" نبودن **جنبش مشروطیت** و **انقلاب مشروطیت** را رها نخواهیم کرد.

می‌شود معمولاً می‌شنویم که می‌گویند: "ای آقا، باید شرایط آن روز ایران را در نظر گرفت". ما به این امر دقیقاً توجه داریم و قضاوت خود را منطقاً بر اساس معیارهای امروزی بنا نمی‌نهمیم، ولی با این تفاوت، ما به جای کسانی که به عنوان توجیه اشتباهات و کجروی‌های رهبری جنبش توده‌ای عموماً و رهبری جنبش کارگری خصوصاً، مرتب "شرایط آن روز" را یاد آور می‌شوند، می‌کوشیم بفهمیم چرا این رهبری در طول ۷۵ سال اخیر همواره از جنبش‌های توده‌ای و کارگری عقب بوده و به جای تعالی مرحله مرحله‌ای آن جنبش‌ها، مرحله مرحله از آنها پیروی کرده است، بیشتر شاگرد (غالباً شاگرد کودن) مکتب توده و طبقه کارگر بوده است تا معلم و راهنمای آنها. احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های کارگری و شبه کارگری تا به امروز در ایران همواره به وصله پینه کاری، به امید حوادث و فرصت مناسب نشستن (و یا فرصت مناسب را از دست دادن) اکتفا کرده و در زمینه مسائل اساسی نه تنها هیچ گاه قاطعیت نداشته‌اند بلکه همواره به شیوه کج‌دار و مریز رفتار کرده‌اند. از بس خواسته‌اند همه را داشته باشند هیچ کس را "خام" نکرده، طبقه کارگر را نیز از خود رمانده‌اند. رویونیسم و فرمیسم یک مرتبه از آسمان سبز نمی‌شوند بلکه ثمره یک پروسه طولانی کج‌رویها و اشتباهات و نتیجه سایش و فرسایش روحیه انقلابی (به دلایل مختلف عینی و ذهنی) در احزاب کارگری‌اند؛ این تازه در مورد احزابی‌ست که با برنامه انقلابی و اهداف پرولتری شروع به کار کرده‌اند و حساب احزاب به اصطلاح کارگری که از همان آغاز، هیچ برنامه و اهداف انقلابی نداشته‌اند کاملاً روشن است.

برگردیم به "جمعیت مجاهدین". این جمعیت به ظاهر از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (P.O.G.D.R) منشاء گرفت. ولی اگر حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه را پله اول یک نردبان فرض کنیم وقتی که (از بالا به پائین) به پله چهارم یعنی به جمعیت مجاهدین می‌رسیم، هیچ شباهتی بین اولی و چهارمی مشاهده نمی‌کنیم، دو پله دیگر این نردبان به ترتیب (از بالا به پائین)، "همت" و "سوسیال دموکرات‌ها" می‌باشند.

به پله‌های این نردبان، از بالا به پائین، نگاه زودگذری بیاندازیم: **

۱ - حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه. حزبی بود مارکسیستی و با برنامه انقلابی. حزبی با خصلت پرولتری و انترناسیونالیستی. نکته پیداست حزبی که از سوسیالیسم علمی الهام می‌گرفت نمی‌توانست رنگ ملی (ناسیونالیستی) یا مذهبی به خود بگیرد.

* - Hümmet به معنای تعاون و مساعدت را در فارسی به دو شکل "همت" و "هومیت" می‌نویسند و ما شکل رایج‌تر آن را انتخاب کرده‌ایم.

** - در تهیه این قسمت از مقدمه، از تاریخ مشروطه کسروی و چند سند مندرج در مجموعه "اسناد تاریخی جنبش کارگری..." (که به جای خود در حاشیه مشخص می‌شود) که بگذریم، عمدتاً از اسناد و مطالب مندرج و منابع اشاره شده در کتاب "بین الملل دوم و شرق"، به ویژه از سه رساله زیر: ←

۲- همت. در سال ۱۹۰۴ عده‌ای از روشنفکران جوان مسلمان در باکو محفلی را تشکیل دادند و به مطالعه سوسیالیسم مارکسیستی پرداختند. این محفل به سلول حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه پیوست. پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، این محفل به صورت یک حزب سیاسی واقعی در آمد و "حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت" نام گرفت که به اختصار آن را "همت" می‌نامند.

همت یک وضع کاملاً استثنائی داشت: حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، برای اولین بار و آخرین بار قبول کرد که یک سازمان با خصلت ملی و مذهبی را در میان خود بپذیرد، سازمانی را که - به خاطر داشتن خصوصیات فوق - خصلت‌های انقلابی، پرولتری و انترناسیونالیستی قهرماً در آن ضعیف بود.

قبول این وضع استثنائی در مورد "همت" از طرف حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، علل و عوامل متعدد داشت، از جمله:

الف - چنگ اندازی مذهب اسلام در تمام شئون زندگی مردم*.

ب - اختلافات دیرین و خونین ارمنه و مسلمانان قفقاز. حزب سوسیال دموکرات روسیه نمی‌خواست به این اختلافات دامن بزند، غرور ملی و احساسات مذهبی مسلمانان قفقاز را جریحه دار کند و بین مسلمانان و ارمنه قائل به تفاوت شود، زیرا ارمنه قفقاز از مدتی قبل به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوسته بودند؛ عده‌ای از ملایان و شوونیست‌های ترک این طور شایع کرده بودند که حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، مدافع ارمنه است.

پ - باکو یکی از مهمترین شهرهای صنعتی روسیه بود و از این نظر قفقاز برای حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کرد، اهمیتی که سایر ایالات مسلمان نشین روسیه فاقد آن بودند. حزب تصمیم گرفت که جلوی ضرر را تا حد ممکن بگیرد و نمی‌خواست که

← ایران ۱۹۱۲ - ۱۹۰۸ نوشته گلودی ویل تحت نظر ژرژ هریت و الکساندر بلیکس، صفحات ۷۶ - ۵۸.

- اولین گروه‌های سوسیالیستی در میان مسلمانان روسیه ۱۹۱۴ - ۱۹۰۴ نوشته الکساندر بلیکس، صفحات ۳۸۹ - ۳۷۰.

- "حزب سوسیال دموکرات" ایران، نوشته ن. ک. پلوا صفحات ۴۰۸ - ۳۸۶ فراوان استفاده کرده ایم. مشخصات این کتاب چنین است:

La jcuxieme internationale et l'orient. Editions cujas, paris 1967.

* - اگر بگوئیم که تمام مذاهب، ارتجاعی (در باره مفهوم ارتجاعی مراجعه کنید به یاد داشت شماره ۳) و ضد علمی‌اند، حرف تازه‌ای نکرده‌ایم ولی بر خلاف آن چه ممکن است تصور شود و یا عده‌ای بخواهند ←

پرولتاریای صنعتی قفقاز را به طور کامل در دست تبلیغات ملاحا و شوونیست‌ها رها کند. خطر دیگر عبارت بود از آغاز فعالیت پاره‌ای از سازمان‌های مارکسیستی یا شبه مارکسیستی نظیر "سوسیالیست رولوسیونرها" در میان کارگران باکو.

ت - منشاء طبقاتی اکثر کسانی که در قفقاز به حزب کارگری سوسیال دموکرات رو کردند. اگرچه در میان بنیانگذاران "همت"، چند کارگر نظیر زینال زینالف، علی حسین رسول زاده وجود داشت ولی اکثریت آنها را پیشه‌وران، بازرگانان و روشنفکران تشکیل می‌داد. بعضی از این روشنفکران از میان بورژوازی قفقاز برخاسته بودند نظیر سلطان مجید افندیف، اسدالله آخوندف، داداش بنیت زاده و برخی دیگر از میان اشراف نظیر عزیز عزیزبکف و نیز دو تن از اولین رهبران "همت" یعنی نریمان نریمانف و محمد امین رسول زاده. ایراد عمدتاً به منشاء طبقاتی بنیانگذاران و رهبران "همت" نیست بلکه بر موضع طبقاتی آن‌هاست. اینان هیچ‌گاه با مذهب برخورد علمی نکردند و با علایق ناسیونالیستی قطع رابطه نمودند. نتیجه این شد که "همت" یعنی اولین حزب سوسیالیست مسلمان، تا سال ۱۹۱۴ دائماً بین دو قطب اسلام و سوسیالیسم در نوسان بود. حتی معروفترین بنیانگذاران و رهبران "همت" قادر نشده بودند که بر تضاد بین اعتقادات مذهبی و احساسات ملی (پان ترکی) با عقاید سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتاری، فائق آیند و از این نظر بود که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر روی آور می‌شدند. در چند سطر قبل گفته‌ایم که ایراد عمده بر منشاء طبقاتی بنیان‌گذاران و رهبران "همت" نیست بلکه بر موضع طبقاتی آن‌هاست (هر چند که این دو عامل غالباً - و نه الزماً همیشه - به روی هم اثر می‌گذارند). در اینجا یک نمونه ارائه می‌دهیم: در سطور قبل گفته‌ایم که محمد امین رسول زاده و عزیز عزیزبکف هر دو منشاء اشرافی داشته‌اند. هر دو از بنیان‌گذاران و از رهبران درجه اول "همت" بودند. عزیزبکف قبل از تأسیس "همت"، عضو حزب سوسیال دموکرات روسیه بود. در آوریل ۱۹۱۸، کمیسر خلق "کمون باکو" شد و در همین سال به همراه ۲۵ تن از کمیسرهای باکو توسط روس‌های سفید، تیرباران شد. اما محمد امین رسول زاده در سال ۱۹۱۴ به عنوان یکی از رهبران حزب ناسیونالیست و پان ترک "مساوات" برگزیده شد. در سال

← به ما بقبولانند، موضع ضد علمی مذهب اسلام به هیچ وجه کمتر از مذاهب دیگر نیست (پیداست که هرچیز ضد علمی، ارتجاعی‌ست)، در زمانی که مذاهب دیگر حتی در کشورهای بورژوائی، اسلحه خود را غلاف کرده‌اند، شمشیر اسلام همچنان با قدرت و پشتکار تمامی‌ناپذیر بر سر کمونیسم و "ماده گرایان" فرود می‌آید. بروید تألیفات و رسالات "دانشمندان اسلام" در یک قرن اخیر تا به امروز را بخوانید تا ببینید که "استدلالات" این‌ها در رد کمونیسم و "مادیون" تاچه حد رقت‌انگیزی مضحک است. ما هر قدر از در صلح درآئیم و هر قدر به سازش تن در دهیم نرهای از قاطعیت متولیان مذهب در مبارزه با کمونیسم نخواهیم کاست. متزقی‌ترین کشورهای اسلامی و مرتجع‌ترین کشورهای اسلامی در یک امر توافق کامل دارند: مبارزه با کمونیسم و سرکوب کمونیست‌ها. ما در اینجا و همه جا، حساب مذهب و متولیان مذهب را از قربانیان آن یعنی میلیون‌ها مسلمان صادق ولی ناآگاه، جدا می‌کنیم و ابداً قصد جریحه دار کردن احساسات مذهبی مردم را نداریم بلکه بیان (و تکرار) یک واقعیت علمی مورد نظر ماست. به خاطر وجود همین واقعیت بود که حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه مدت‌ها از رواج افکار سوسیالیستی در بین مسلمانان روسیه ناامید بود. و ما ناامید نیستیم.

۱۹۱۸، صدر جمهوری مستقل آذربایجان شد و در همین سال در گرماگرم جنگ‌های داخلی روسیه، در حالی که عده‌ای دیگر از رهبران "همت" (از جمله عزیزبکف) در میدان‌های جنگ جان خود را از دست می‌دادند، محمد امین رسول زاده به خلق آذربایجان شوروی پشت نمود و به ترکیه مهاجرت کرد.

خلاصه کنیم: برنامه مارکسیستی "حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه" وقتی به "حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت" رسید، اصول انقلابی، پرولتری و انترناسیونالیستی آن رقیق شد و یک مقدار از اصول ناسیونالیستی و مذهبی جای آن‌ها را گرفت تا جایی که چاپاریدزه، نماینده قفقاز در ششمین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه از این که از میان تمام خلق‌های روسیه تنها شاخه حزب با خصلت ناسیونالیستی و مذهبی را نمایندگی می‌کند، به نوعی احساس شرمندگی می‌کرد.

۳ - گروه سوسیال دموکرات ایران. این گروه هم زمان یا کمی بعد از تأسیس "همت" و در هر حال در همان سال تأسیس "همت" در ۱۹۰۴ در قفقاز به وجود آمد. احمد کسروی تاریخ ایجاد این گروه را یک سال قبل از آغاز جنبش مشروطه ذکر می‌کند. با توجه به این که کسروی تاریخ جنبش مشروطه را ۱۹۰۵ می‌داند (در حالی که غالب محققین تاریخ ۱۹۰۶ یعنی زمان صدور فرمان مشروطیت را به عنوان مبداء این جنبش می‌خوانند)، باید متذکر شد که به نظر او نیز تاریخ ایجاد گروه سوسیال دموکرات ایران ۱۹۰۴ می‌باشد. خانم بلووا Blova، محقق شوروی در رساله "حزب سوسیال دموکرات ایران"، با تکیه به اسناد موجود در آرشیوهای شوروی همین تاریخ ۱۹۰۴ را به عنوان تاریخ تأسیس گروه سوسیال دموکرات ایران اعلام می‌کند. محققان دیگر نظیر ایوانف و عبدالحسین آگاهی نیز همین تاریخ ۱۹۰۴ را تأیید می‌نمایند.

گروه سوسیال دموکرات ایران در قفقاز به وسیله کارگران و پیشه‌وران و روشنفکران بورژوازی مقیم قفقاز تأسیس شد. کسروی اسامی بنیان‌گذاران آن را به دست می‌دهد. در این لیست، اسامی بعضی از بنیان‌گذاران و رهبران "همت" نظیر نریمان نریمانف و عزیز عزیزبکف به چشم می‌خورد.

تا قبل از سندی که صالح علی اف در سال ۱۹۶۵ در باره حزب سوسیال دموکرات ایران انتشار داد، سندی از این حزب به فارسی وجود نداشت*. (قدیمی‌ترین سند در باره سوسیال دموکراسی ایران سندی بود مربوط به ۱۹۰۷ که بوررامنسکی در سال ۱۹۴۱ از آرشیوهای گرجستان به دست آورد که به قول خانم بلووا، اساسنامه مشهد، "اصول حزب سوسیال دموکرات" نام دارد و دارای چهارده اصل است و متن سند به روسی می‌باشد. گمان می‌کنیم همین سند باشد که سوسیال

* - برای مطالعه متن سند و توضیحات علی اف مراجعه شود به مجموعه "اسناد تاریخی جنبش کارگری ...". انتشارات مزدک، جلد اول، چاپ دوم، صفحات ۴۱ - ۳۷.

دموکرات‌های ایران در سال ۱۹۰۸ تحت عنوان "بیانیه سوسیال دموکرات‌های ایران، مدافعان اسلام" به دفتر بین الملل دوم فرستاده‌اند).

سندی را که علی اف ارائه می‌دهد به گفته او از محکمه شهرستان باکو به دست آمده است. این سند هشت صفحه‌ای (صفحات ۶ تا ۱۳) ناقص است یعنی صفحات ۱ تا ۵ آن از اول و معلوم نیست چند صفحه از آخر، به دست نیامده است. علی اف این سند را به عنوان "اولین متن اصلی فارسی حزب اجتماعیون عامیون"* معرفی می‌کند. البته در خود سند هیچ جا ذکر نمی‌شود که متعلق به اجتماعیون عامیون# است، ثانیاً چون تاریخی ندارد، هیچ معلوم نیست که بتواند "اولین متن اصلی فارسی اجتماعیون عامیون#" پس از تأسیس آن در حوالی ۱۹۰۴ باشد. علی اف به این سئوالات جوابی نمی‌دهد و کس دیگری نیز در شرایط کنونی قادر به جواب دادن به آن‌ها نیست. با این همه در حال حاضر می‌توان این نتیجه‌گیری علی اف را مورد قبول قرار داد: "بر اساس مضمون این سند و همچنین به دلیل این که در سال ۱۹۰۶ در باکو تنها یک حزب ایرانی فعالیت می‌کرده است؛ بدین نتیجه رسیدیم که صفحات یافته شده بخشی از مرانامه حزب اجتماعیون عامیون# است.

این برنامه را ما به دو دلیل در اینجا انتخاب کرده و نگاهی کوتاه به آن می‌اندازیم: اولاً این سند تنها سندی است که مشخصاً به گروه سوسیال دموکراسی ایران در قفقاز منسوب است و نه به اجتماعیون عامیون و جمعیت مجاهدین؛ و از قاطی شدن‌های سرگیجه آور اسناد سوسیال دموکراسی در خود ایران (اجتماعیون عامیون، جمعیت مجاهدین) برکنار است. ثانیاً این برنامه با این که هیچ ربطی به یک برنامه سوسیالیستی ندارد معهداً از برنامه‌های سوسیال دموکراسی در ایران که به نام‌های اجتماعیون عامیون و "جمعیت مجاهدین" (اسنادی که به نام "جمعیت مجاهدین" در دست است به نظر ما مربوط به اجتماعیون عامیون می‌باشد و به طوری که در زیر توضیح خواهیم داد ما "جمعیت مجاهدین" را به طور اخص "مرکز غیبی" علی مسیو می‌دانیم) بعداً در ایران انتشار یافتند، غالباً مترقی‌تر است. انقلابی‌ترین شعاری که در آن دوره می‌بایست عنوان شود یعنی مسئله ارضی را

* - سند مورد بحث و توضیحات علی اف به وسیله حزب توده به فارسی ترجمه شده و برای اولین بار در مجله دنیا انتشار یافت (انتشارات مزدک آنها را از آن مجلد نقل کرده است). ما چون متن اصلی توضیحات علی اف را در دست نداریم دقیقاً نمی‌دانیم که در نوشته او به جای "سوسیال دموکرات‌ها"، "اجتماعیون عامیون" آمده و یا حزب توده "سوسیال دموکرات‌ها" را "اجتماعیون عامیون" ترجمه کرده است. البته به گمان ما شق دوم بیشتر صدق می‌کند؛ زیرا به استناد چند جا از نوشته علی اف (از جمله عبارتی را که در چند سطر بعد نقل کرده‌ایم) بعید به نظر می‌رسد که او سوسیال دموکرات‌ها را با اجتماعیون عامیون عوضی گرفته باشد و بیشتر احتمال می‌دهیم که حزب توده به هنگام ترجمه مرتکب بی‌دقتی شده باشد. البته از نظر لغوی، سوسیال دموکرات‌ها را اجتماعیون عامیون ترجمه کردن نادرست نیست ولی در اینجا از نظر تاریخی غلط است. پیداست که در توضیحات علی اف بحث بر سر سوسیال دموکرات‌های ایران در قفقاز است و نه اجتماعیون عامیون در ایران، با علم به غلط بودن این اصطلاح نظر به این که ما عبارات را در داخل دو گیومه گذاشته‌ایم نخواستیم آن‌ها را مستقیماً اصلاح کنیم در حالیکه خواننده می‌تواند آن‌ها را غلط‌گیری کرده و هر جا که با علامت (#) مشخص شده به جای "حزب اجتماعیون عامیون" یا "اجتماعیون عامیون"، "حزب سوسیال دموکرات" یا "سوسیال دموکرات‌ها" قرار دهد

مثال می‌زنیم. در ماده اول سند ارائه شده به وسیله علی اف چنین می‌آید: "جمعیت ملک و زمین باید در اختیار آن کس باشد که با رنج خود می‌کارد و نه با استعانت عمله و فعله".

این برنامه علی رغم ابهام و عدم صراحت و کلی بافی و فقدان راه عملی برای رسیدن به آن، باید گفت انقلابی‌ترین برنامه‌ای است که در آن دوره در ایران در مورد مسئله ارضی عنوان شده است و تمام برنامه‌های سوسیال دموکراسی در ایران که بعداً در زمان مشروطیت و انقلاب مشروطیت در این زمینه ارائه شده، عقب نشینی است نسبت به این موضع تا جایی که به طوری که خواهیم دید "جمعیت مجاهدین" (مرکز غیبی) و انجمن تبریز با هرگونه موضع‌گیری علیه فئودالیسم مخالفت می‌کنند و جمعیت مجاهدین رشت به دفاع سرسختانه از فئودالیسم می‌پردازد. برای این که در این جا خود را به سوسیال دموکراسی ایران محدود کنیم، برنامه "جمعیت مجاهدین" (اجتماعیون عامیون)* در سال ۱۹۰۷ در مشهد را مثال می‌زنیم. در سند علی اف دیدیم که ماده اول مربوط به مسئله ارضی بود، در سند مشهد، این امر به ماده هفتم منتقل می‌شود و در بین یک برنامه ۱۳ ماده‌ای گم می‌گردد و مضافاً عقب نشینی روشنی است نسبت به سند اول. ماده هفتم چنین است: "دهات و املاک سلطنتی و همچنین دهات و املاک مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آن‌ها باشد بایستی اولی‌ها بلاعوض و دومی‌ها توسط بانک خریداری شده بین اهالی و دهاقین تقسیم گردد". این برنامه نه تنها هیچ ربطی به برنامه سوسیال دموکرات روسیه ندارد بلکه حتی از برنامه دکابریست‌های روسی در ربع اول قرن نوزدهم علیه "سرواژ" و حتی از طرح ارضی پستل (Pectel) ۱۸۲۶ - ۱۷۹۲ به نام "روسکاباپرودا" به مراتب عقب‌تر است. تازه این برنامه سوسیال دموکرات‌ها بود (که در رهبری نقشی نداشتند)، نه برنامه "جمعیت مجاهدین" (مرکز غیبی) علی مسیو و یارانش؛ و بدتر از این، نه برنامه انجمن تبریز (که رهبری رادیکال‌ترین بخش جنبش را در دست داشتند) که با هرگونه موضع‌گیری علیه فئودالیسم مخالف بودند. در چنین محتواییست که اکثر محققان "مارکسیست" ایرانی و خارجی، انقلاب مشروطیت را یک انقلاب "ضد فئودالی" می‌دانند.

برگردیم به سندی که به وسیله علی اف به دست آمده است. گفتیم که این سند با این که از برنامه‌ها و مرامنامه‌هایی که بعداً به وسیله سوسیال دموکراسی در ایران ارائه شده غالباً و به ویژه در زمینه‌های اساسی، انقلابی‌تر می‌باشد با این حال، برنامه آن هیچ ربطی به یک برنامه سوسیالیستی ندارد و حتی از برنامه‌های انقلاب‌های بورژوائی قرون هفده و هیجده اروپائی هم عقب‌تر است. برنامه آن بیشتر به برنامه یک "بنگاه خیریّه" شباهت دارد. روح و فکر و زبان آن شدیداً متأثر از

*- این برنامه تحت عنوان "مرامنامه جمعیت مجاهدین" به وسیله حزب توده ترجمه شد و در شماره ۳، سال ۴ مجله دنیا انتشار یافت (ترجمه همین سند در جلد اول اسناد تاریخی جنبش کارگری... تجدید چاپ شد). براساس توضیحاتی که در چند صفحه بعد خواهیم داد به نظر ما این برنامه متعلق به اجتماعیون عامیون مشهد است نه "جمعیت مجاهدین" به طور اخص یعنی گروه "مرکز غیبی" تا آن جا که ما اطلاع داریم از گروه اخیر برنامه و مرامنامه‌ای تا کنون به دست نیامده است.

فرهنگ فنودالیسم است. به جای لفظ کارگر با هر واژه ابداعی دیگر - به منظور فاصله گیری از فرهنگ منحن فنودالی و نظام استثماری موجود - در این نوشته با الفاظ "شاگرد"، "نوکر"، "مزدور"، "عمله"، "فعله" برخورد می‌کنیم (خوشبختانه این سند جزء اسناد نادری است که به زبان فارسی به دست آمده و نه مانند سایر اسنادی که از روسی به وسیله حزب توده به فارسی ترجمه شده و به هنگام ترجمه، مفاهیم با تردستی خاص "مترقی" تر شده‌اند). اگر در ترجمه‌های دیگر از روسی فقط ده‌ها قین را مشاهده می‌کنیم (مثلاً همان نمونه‌ای که از ماده ۷ برنامه مجاهدین در فوق داده‌ایم)، در این جا واژه مرسوم آن دوره یعنی "رعایا" را می‌بینیم و زن او، "کلفت او" خطاب می‌شود. سوسیال دموکرات‌های ما که در روسیه در زمان انقلاب کارگری ۱۹۰۵ آن کشور می‌زیسته‌اند، به وجود طبقات و جامعه طبقاتی و به ضرورت مبارزه طبقاتی اعتقادی ندارند و راضی نیستند که خون احدی در روی زمین ریخته شود خواه از هر فرقه و ملیت باشد تفاوت ندارد و برای این که به منطق خود استحکام بیشتر ببخشند از شعر سعدی کمک می‌گیرند و بلافاصله اضافه می‌کنند "بنی آدم اعضای یکدیگرند". برای این که نشان بدهند به مسائل واقف‌اند و برای این که ایراد نشود که برنامه‌شان از برنامه نویسندگان بورژوا و فیلسوفان لیبرال قرون گذشته بسیار نازل‌تر است، چنین استدلال می‌کنند: "ملت مقدسه ما حالیه ... به نادانی گرفتارند و خیر خود را از شر تمیز نمی‌دهند لهذا باید مطالب را مندرجاً اظهار کرد" و بعد "مطالبی" را که باید در آینده در "تدارک" آن باشند در مورد "زن‌های بیوه"، "اطفال بی‌سرپرست"، "فقرا" و "اشخاص بی بضاعت و مفلس" ارائه می‌دهند. در فصل "آیا ملت را چگونه باید خلاص کرد" بدون این که یک کلمه در باره کارگر و دهقان و یا به قول خودشان عمله و مزدور و رعیت حرف بزنند و بدون این که یک کلمه در باره چگونگی خلاصی اکثریت خلق ایران یعنی "رعایا" به زبان بیاورند، در ماده چهارم آن برای "آزادی اتفاق اربابان صنایع و حرفت" دل می‌سوزانند و راه سازماندهی آن‌ها را نشان می‌دهند (با سازماندهی دهقانان و کارگران ابداً کاری ندارند). در ماده پنجم همین فصل "آیا ملت را چگونه باید خلاص کرد" پس از این که "آزادی مذهب ... از روی قانون شریعت مطهره" را اعلام می‌دارند معلوم نیست که بر اساس چه ضرورت و شیوه تاکتیکی مبارزه، سوسیال دموکرات‌های ایران خود را مجبور دیده‌اند که تبصره ("قید") زیر را به آن اضافه کنند: "قید این فصل [ماده]، نه در خصوص ایران است [اگر در "خصوص ایران" نیست چرا در برنامه سوسیال دموکرات‌های ایران می‌آید]. چون که در ایران مثل سایر دول، متعرض مذهب و ملت دیگری نمی‌شوند نه از طرف حکومت و نه از طرف رعیت. مثلاً روس از زمان پطر کبیر تا به حال همیشه مذاهب متفرقه را که در روسیه سکنا دارند مثل مسلمان و یهودی و ارمنی و پلیاک خیلی از این مذاهب را جبراً روس کرد. ولی در ایران اگر کسی را به دین اسلام دعوت کرده‌اند از روی دلایل عقلیه و براهین قاطع بوده".

اگر حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه به طوری که گفتیم در شرایط خاص، در دوره خاص، با اهداف تاکتیکی مشخص، به تأسیس "حزب سوسیال دموکراسی مسلمان همت" به عنوان شعبه‌ای از حزب کارگری سوسیال دموکراسی روسیه رضایت داد؛ ولی در ایران از دیرباز، از همان ۷۵ سال پیش، خلط مبحث مذهب و مارکسیسم آغاز شد (شاید به خاطر این که گروه سوسیال دموکرات ایران نه مستقیماً از حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بلکه از "حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت" منشاء گرفت)، و کم کم به صورت یک سنت درآمد، حتی غالباً مذهب را به

صورت جزئی از سوسیالیسم معرفی کردند. این خلط مبحث یعنی داستان شترمرغ و قضیه به نعل و به میخ زدن، هنوز به نوعی دیگر گریبانگیر سازمان‌ها و گروه‌های مارکسیستی است.* در باره گروه سوسیال دموکرات ایران یک نکته دیگر نیز قابل ذکر است. برنامه سوسیال دموکرات ایران از یک نظر مترقی‌تر، از جهت دیگر غیر انقلابی‌تر از برنامه "همت" بود. در برنامه و به ویژه در رهبران و بنیان‌گذاران "همت"، خصلت ملی (پان ترکی) شدیدی به چشم می‌خورد (قبلاً اشاراتی به این امر کرده‌ایم) در حالی که با این که اکثریت قریب به اتفاق بنیان‌گذاران گروه سوسیال دموکرات ایران، آذربایجانی بودند معهذاً مثلاً به جای حزب سوسیال دموکرات آذربایجان، "حزب سوسیال دموکرات ایران" را بنا گذاشتند و در شهرهای مختلف ایران شعبات حزب سوسیال دموکرات ایران را بر پا داشتند. این اختلاف بین همت و سوسیال دموکرات ایران توجیه خود را در این امر می‌یابد که ترک‌های قفقاز مانند سایر اقلیت‌های ملی روسیه مورد ستم ملی شدید رژیم تزاری قرار داشتند در حالی که در آذربایجان ایران این امر به چشم نمی‌خورد، شاید بدین علت که قاجاری‌ها خود از ترک‌ها بودند. از زمان رضا شاه به بعد است که ستم ملی در مورد خلق‌های غیر فارس به ویژه ترک‌ها و کردها و اعراب و بلوچ شدت یافته است.

اما جنبه غیر انقلابی‌تر برنامه گروه سوسیال دموکرات ایران نسبت به برنامه "همت"، جنبه مذهبی شدیدتر اولی است. موضع گروه سوسیال دموکرات ایران نه تنها با موضع یک حزب مارکسیستی در مورد مذهب فرسنگ‌ها فاصله دارد بلکه حتی موضع آن از موضع آزادی‌خواهان مترقی و غیر مارکسیست نظیر میرزا آقا خان کرمانی و از موضع روحانیون روشنفکری نظیر سید جمال واعظ (با سید جمال الدین اشتباه نشود) بسیار عقب‌تر است. این جا مسئله ابداً بر سر یک تاکتیک مبارزه در عدم درگیری با مذهب (به خاطر رعایت اعتقادات مذهبی مردم) به منظور وسیله رسوخ مارکسیسم در بین مردم و کمک به نشر افکار علمی و انقلابی نبود (اگر چنین بود مورد تأیید ما قرار می‌گرفت) بلکه عمق فاجعه در این است که کلیه رهبران سوسیال دموکراسی ایران مذهبی بودند، عده‌ای از آن‌ها عمیقاً و عده‌ای تا حد خرافی مذهبی بودند. وقتی در باره "همت" بحث می‌کردیم گفتیم که عنوان آن

* - در مقدمه ترجمه فارسی اثر جالب یک کارگر انقلابی به نام "طاعون خدا" در زمینه "مماشات در برابر ایده‌آلیسم مذهبی" از طرف "نهضت متفرق چپ ایرانی" به درستی چنین آمده است:

"این فلاکت هم از نمودهای عقب ماندگی مبارزات طبقاتی [در ایران] است، این بار در عرصه جهان بینی، استبداد اندیشه کش آسیائی، آن چنان ذهن عموم را سرکوب کرده که نهضت چپ نیز از رمیدگی مصون نمانده و از بدیهی‌ترین حق خود که ابراز نظر و جدل عقیدتی با ایده‌آلیسم از هر قماش باشد، در گذشته است."

("طاعون خدا" نوشته یوهان موسست. ترجمه فارسی از انتشارات انجمن "شورا"، ۱۳۵۷).

"حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت" بود، حزب سوسیال دموکرات ایران فقط "حزب سوسیال دموکرات مسلمان" نبود بلکه "سوسیال دموکرات‌های ایران، مدافعان اسلام"* بودند و این خصیصه که در کلیه برنامه‌ها و مرامنامه‌هاشان سایه انداخته مطلقاً جنبه تاکتیکی نداشته است.

علاوه بر نکاتی که در فوق اشاره کرده‌ایم، عوامل دیگری نیز در خالی‌تر شدن محتوای انقلابی در برنامه سوسیال دموکرات ایران (در مقام مقایسه با برنامه "همت") وجود داشت که مهمترین آنها عبارتند از:

الف - چنگ اندازی مذهب در تمام شئون زندگی مردم در ایران بیشتر و خرافات مذهبی در ایران شدیدتر از قفقاز بود (این رابطه در مورد رهبران سوسیال دموکرات ایران در مقام مقایسه با رهبران "همت" نیز صدق می‌کند).

ب - قفقازی‌ها با این که تحت ستم ملی روس‌ها قرار داشتند با این حال جزئی از امپراتوری روسیه به شمار می‌رفتند، یعنی جزء کشوری که از استعمارگران ایران بود. روسیه در راه سرمایه‌داری گام گذاشته بود و در ایران نظام پوسیده فئودالی حاکمیت داشت و دو کشور انگلیس و روسیه تزاری آن را به صورت یک کشور نیمه مستعمره در آورده بودند.

پ - در روسیه پرولتاریا در حال رشد بود و باکو یکی از مراکز مهم صنعتی روسیه به شمار می‌رفت و در ایران پرولتاریای صنعتی وجود نداشت.

نتیجه کلی^۴ عوامل مذکور در صفحات فوق سبب شد که برنامه رقیق "همت" در برنامه سوسیال دموکرات ایران در قفقاز، رقیق‌تر شود. به طوری که قبلاً تذکر داده‌ایم همین برنامه سوسیال دموکرات‌های ایرانی مقیم قفقاز وقتی که به ایران، به اجتماعيون عاميون منتقل شد، از آن مقدار کمی از مواضع انقلابی که در آن وجود داشت کم خالی شد. عبدالحسین آگاهی در مقاله "دوران اولیه نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در ایران" می‌نویسد: "فعالیت سوسیال دموکراسی ایران را نمی‌توان چیزی بیشتر از دوره اولیه نفوذ اندیشه‌های سوسیالیسم علمی به کشور دانست."** و این خوش بینانه‌ترین نظری ست که در مورد سوسیال دموکراسی در ایران می‌توان داد و غلوهای بیشماری که در باره نقش سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری شده (و هنوز ادامه دارد)، عاری از حقیقت علمی و واقعیت تاریخی است.

۴ - جمعیت مجاهدین (مرکز غیبی). حزب سوسیال دموکرات ایران، اجتماعيون عاميون و

* - عده‌ای نیز "محافظین اسلام" نوشته‌اند.

** - مجموعه اسناد تاریخی جنبش کارگری. جلد اول، چاپ دوم، ص ۲۶.

جمعیت مجاهدین به طرز گیج کننده‌ای به هم ممزوج شده است. گو این که غالب محققان ایرانی و خارجی به نوعی به این سردرگمی کمک کرده‌اند ولی با این همه باید علل عمده این سردرگمی‌ها را در خود مسئله جستجو کرد، زیرا که در آن زمان مرز واقعاً مشخصی بین "همت"، "گروه سوسیال دموکرات ایران"، "اجتماعیون عامیون"، و "جمعیت مجاهدین" وجود نداشت:

ایرانیان مقیم قفقاز در "همت" فعالیت می‌کردند، عده‌ای از رهبران و بنیان‌گذاران "همت" در تأسیس و رهبری گروه سوسیال دموکرات ایران شرکت داشتند. عده‌ای از بنیان‌گذاران و رهبران "همت" و گروه سوسیال دموکرات ایران برای یاری دادن به گروه علی‌مسویو در تشکیل جمعیت مجاهدین و برای تأسیس حزب اجتماعیون عامیون به ایران آمدند. کارگران ایرانی مقیم قفقاز به همراه برادران قفقازی خود در باکو علیه روسیه تزاری مبارزه می‌کردند، اعضا "همت" برای یاری دادن به انقلابیون ایران در مبارزه علیه استبداد قاجاری به ایران آمدند. در شهرهای تفلیس، باکو، تاشکند و غیره گروه‌های فدائی برای اعزام به ایران تشکیل می‌یافت، از طریق جمع‌آوری "اعانه"، پول و نیز سلاح‌های گوناگون و مهمات لازم برای آن‌ها و حتی بمب برای انقلابیون ایران فرستاده می‌شد.

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، علاوه بر ایرانی‌های مقیم قفقاز و اعضای سوسیال دموکرات ایران و قفقازی‌های عضو "همت"، ارامنه **داشناک** (حزب ناسیونالیستی، عضو انترناسیونال دوم) و **هنشاک** (حزب سوسیالیستی، کمتر از اولی ناسیونالیست و ایضاً عضو بین الملل دوم)، گرجی‌های عضو "فدراسیون قفقاز" (سوسیال دموکرات) و حتی اعضای از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (چه بلشویک و چه منشویک) نیز به ایران آمدند و در **جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت** ایران شرکت کردند. دلایل آمدن این‌ها به ایران متفاوت بود و بدون این که در این جا وارد جزئیات شویم می‌توان آن‌ها را به شرح زیر (بدون رعایت تقدم و تأخر) خلاصه کرد:

الف - فرار از سرکوب رژیم تزاری پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵

ب - یاری به هموطنان ایرانی یا هم‌دینان خود (سوسیال دموکراسی ایران، همت، داشناک، هنشاک).

پ - وظیفه انترناسیونالیسم پرولتری که مبارزان انقلابی روسیه برای خود قائل بودند.

ت - ایران موقعیت بسیار مناسبی را برای تعلیمات نظامی در اختیار مبارزات آینده سوسیال دموکراسی روسیه علیه تزاریسم در اختیار حزب طبقه کارگر این کشور قرار می‌داد.

ث - مبارزه با رژیم تزاری در همه جا، چه در داخل و چه در ماوراء مرزهای روسیه. پیروزی جنبش مشروطیت، شکست بزرگی بود که روسیه پس از جنگ با ژاپن در ۱۹۰۴ متحمل می‌شد.

مرور مجدد تمام نکاتی که در فوق به آن‌ها اشاره کردیم و نکات دیگری که در زیر به آن‌ها اشاره خواهیم کرد نشان می‌دهد که بیرون کشیدن "جمعیت مجاهدین" (مرکزغیبی) به عنوان یک سازمان مشخص امری بسیار دشوار است. ممکن است این سؤال پیش بیاید که چه اهمیتی دارد که کوششی برای تفکیک یک سازمان خرده بورژوائی و مذهبی ("جمعیت مجاهدین") از یک سازمان نیمه

سوسیالیستی و دقیق‌تر این که شبه سوسیالیستی و ایضا مذهبی (اجتماعیون عامیون) به عمل آید. این امر در موقعیتی دیگر شاید مهم نبود ولی در بحثی که ما در اینجا دنبال می‌کنیم، یعنی پروسه‌ای که از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه آغاز شد و به جمعیت مجاهدین رسید، نهایت اهمیت را داراست. این تفکیک، در بحث مربوط به انقلاب مشروطیت که در آن، آزادی‌خواهان مسلمان ایرانی و قفقازی، سوسیالیست گرجی، ناسیونالیست ارمنی و مارکسیست روسی همه "مجاهد" خوانده می‌شدند، شاید چندان مهم نباشد ولی این امر، در دنبال کردن مراحل مختلف یک سیر فقهقرائی، فوق العاده حائز اهمیت است. برای دیدن این که چطور یک برنامه مارکسیستی و انقلابی (حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه)، با دست به دست گشتن و هر بار، بر اثر "انطباق با شرایط خاص" (ارزیابی این شرایط خاص چه بسا بیشتر ذهنی باشد تا عینی، تخیلی باشد تا واقعی)، پله پله سقوط می‌کند؛ و وقتی که به انتهای پلکان می‌رسد به یک برنامه غیر مارکسیستی و غیر انقلابی تبدیل می‌گردد. دنبال کردن این پروسه همچنین از این جهت آموزنده است که می‌بینیم چطور چشم پوشی از اصول اساسی مارکسیسم می‌تواند زنجیروار، توده‌ای از انحرافات را به دنبال خود بکشد.

برگردیم به "جمعیت مجاهدین" (مرکز غیبی). در مورد زمان تأسیس جمعیت اطلاع دقیقی نداریم. می‌دانیم که "همت" و "گروه سوسیال دموکرات ایران" در ۱۹۰۴ تأسیس شدند. بعضی از بنیان‌گذاران "همت" نظیر مشهدی اسماعیل، مشهدی علیخان و حاجی خان از طرف "همت" به ایران آمدند تا مبارزان ایرانی را یاری دهند. تشکیل جمعیت را می‌توان در حوالی ۱۹۰۵ دانست. جالب است که "همت"، "گروه سوسیال دموکرات ایران" و "جمعیت مجاهدین" تقریباً در یک زمان تأسیس شدند. رهبری جمعیت را "مرکز غیبی" داشت، تعدادشان ۱۲ نفر بود و کسروی نام یازده نفر آن‌ها را ذکر می‌کند. رهبری جمعیت در واقع در دست سه نفر بود: کربلایی علی مسیو، حاجی علی دوا فروش، حاجی رسول صدقیانی. علی مسیو از همه مهمتر بود. غالباً جمعیت مجاهدین (مرکز غیبی) را گروه علی مسیو می‌خوانند. کسروی می‌گوید مجاهدینی که از قفقاز آمدند برنامه خود را به همراه آوردند که ترجمه شد و به عنوان برنامه جمعیت مورد عمل قرار گرفت. ما نمی‌دانیم برنامه‌ای که به ایران آمد متعلق به "همت" بود یا به گروه سوسیال دموکرات ایران. در هر حال، این برنامه "ترجمه" شده یعنی برنامه جمعیت مجاهدین در دست نیست.* با این همه می‌توانیم حدس بزنیم که مسئله بر سر "ترجمه" نبود بلکه با توجه به همان "شرایط خاص" کذائی، به صورت "ترجمه و تألیف" درآمد. پیداست تا وقتی که برنامه "جمعیت مجاهدین" به دست نیاید در این زمینه نمی‌توان حکم داد؛ ولی با توجه به شناختی که از موضع‌گیری‌های گروه علی مسیو در جریان مشروطیت در "انجمن تبریز" داریم می‌توانیم پا را قدری از میزان "حدس" فراتر بگذاریم. در این رابطه مثالی در باره برنامه ارضی "همت" (که از برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه گرفته شده بود)، گروه سوسیال دموکرات

* - سندی که در سال ۱۹۴۱ به وسیله نوررانسکی تحت عنوان "مرامنامه مجاهدین" چاپ شده، از همان خلط مبحث بین "جمعیت مجاهدین" و "اجتماعیون عامیون" سرچشمه می‌گیرد. این مرامنامه به نظر ما متعلق به اجتماعیون عامیون مشهد است نه "جمعیت مجاهدین" علی مسیو در تبریز. استدلال ما این است که بعضی از مواد نسبتاً مترقی آن نمی‌توانست مورد قبول گروه علی مسیو قرار داشته باشد.

ایران و اجتماعيون عاميون، ارائه می‌دهیم تا سیر قهقرائی را که در اینجا مورد بحث ماست به خوبی مشاهده کنیم.

برنامه ارضی "همت": "کلیه اراضی، چه متعلق به دولت، چه متعلق به اشراف و چه متعلق به مالکین، باید صادره شده و به کشاورزان داده شود".

برنامه ارضی گروه سوسیال دموکرات ایران: "جمیع ملک و زمین باید در اختیار آن کس باشد که با رنج دست خود می‌کارد نه با استعانت عمله و فعله".

برنامه ارضی اجتماعيون عاميون: "دهات و املاک سلطنتی و همچنین دهات و املاک مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی اولی‌ها بلاعوض و دومی‌ها توسط بانک خریداری شده بین اهالی و دهاقین تقسیم گردد".

همان طوری که گفتیم مرانامه "جمعیت مجاهدین" (مرکز غیبی) در دست نیست تا برنامه ارضی آن را به لیست فوق اضافه کنیم ولی با موضع‌گیری‌های آن آشنائیم: جمعیت مجاهدین با فئودالیسم مخالفتی نداشت. (و اگر داشت آن را فقط در "مرکز غیبی" عنوان می‌کرد) و تبلیغات ضد فئودالی را مضر تشخیص می‌داد. روزنامه "مجاهد" رشت در ۱۹۰۷ می‌نوشت: "قانون می‌گوید مالکین ملک مادامی که اجحاف و تعدی نکرده‌اند رعیت از ایشان به هیچ وجه حق شکایت ندارد البته به مال و ملک خود مسلط اند، پس باید در خط انسانیت قدم گذاشت و مطیع قانون شد".*

روشنفکران انقلابی نظیر دکتر نریمان نریمانف و مهندس عزیز عزیزبکف در رهبری "همت" و گروه سوسیال دموکرات ایران، نقش مهمی داشتند، در هر دو سازمان در میان بنیان‌گذاران آنها عناصر پرولتری به چشم می‌خورد (مثلاً زینال زینالف و علی حسین رسول زاده در همت، کارگران ایرانی مقیم باکو، تعداد قابل توجهی از بنیان‌گذاران گروه سوسیال دموکرات را تشکیل می‌دادند).

اما در "جمعیت مجاهدین" (مرکز غیبی) چنین وضعی وجود نداشت. نام یازده نفر از بنیان‌گذاران آن را می‌شناسیم ولی نظر به این که در باره منشأ طبقاتی همه‌شان اطلاع دقیقی در دست نیست؛ از این نظر نمی‌توان با قاطعیت گفت که یک یا دو عنصر پرولتری در آن وجود داشته یا نه (حکم نمی‌دهیم و با این همه، با توجه به شناختی که از موضع دقیقاً غیر پرولتری جمعیت داریم، به گمان ما چنین احتمالی بسیار ضعیف است). بر عکس با توجه به اطلاعات دقیق‌تری که در دست است در باره دو نکته با قاطعیت می‌توان اظهار نظر کرد:

الف - اکثریت بنیان‌گذاران جمعیت را عناصری از بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی و روشنفکر لیبرال تشکیل می‌داد.

* - مجموعه "اسناد تاریخی جنبش کارگری... "جلد ششم، ص، ۴.

ب - رهبری جمعیت در دست عناصری از بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی بود (کربلانی علی مسیو، حاجی علی دوا فروش، حاجی رسول صدقیانی).

تازه همین "جمعیت مجاهدین" و مجاهدان قفقازی" و دیگر مجاهدین* در زیر لوای "انجمن تبریز" که مترقی‌ترین انجمن در زمان مشروطیت بود، فعالیت می‌کردند و یا مجبور به فعالیت بودند. "انجمن تبریز به وسیله روحانیون بزرگ، بازرگانان و سرمایه‌داران اداره می‌شد و بعدها عده‌ای از عناصر خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط در رهبری آن راه یافتند.

جنبش مشروطه خواهی در تهران آغاز شد. ولی هر وقت که جنبش به سردی می‌گرائید و یا توطئه‌ای علیه آن چیده می‌شد، تبریز به پا می‌خاست و شور و شوق انقلابی را در همه جا می‌پاشید. تبریز در جنبش مشروطیت و به ویژه در انقلاب مشروطیت، نقش تعیین کننده داشته است. در تبریزی با چنین اهمیت، یاران علی مسیو جنبش را رهبری می‌کردند. مثلث جمعیت مجاهدین علی مسیو، انجمن تبریز و تقی‌زاده (که نفوذ شدیدی بر انجمن تبریز و یاران علی مسیو داشت)، جهش‌های انقلابی خلق را مهار می‌کرد. در جمعیت مجاهدین، گروه علی مسیو جناح راست و "مجاهدان قفقازی" جناح چپ را تشکیل می‌دادند. با این که همکاری بین دو جناح غالباً وجود داشت ولی گاهی اوقات اختلاف شدید در شیوه مبارزه و در زمینه ارضی به چشم می‌خورد، این اختلافات حتی گاهی به تسویه حساب‌های خونین نیز کشیده شد، و جناح چپ چند بار در کوشش‌های خود برای برکنار کردن گروه علی مسیو از رهبری با عدم توفیق مواجه گردید. کسروی گوشه‌ای از این "مبارزات" درونی خونین را که غالباً به وسیله گروه محافظه کار علی مسیو علم می‌شد، شرح می‌دهد و به قول محققان شوروی، اسناد موجود در آرشیوهای شوروی نیز این برخوردهای خونین را تأیید می‌کند. یکی از قربانیان این برخوردها، "مجاهد قفقازی"، یوسف خزدوز بود** که به وسیله علی مسیو به ضرب گلوله از پای درآمد.

* - به یادداشت شماره (۴) مراجعه شود.

** - رحیم نامور در مقاله "چهره تقی زاده در روشنائی واقعیت‌ها" (دنیا، دوره دوم، سال دوازدهم، شماره سوم) با نیتی مشکوک، یوسف خزدوز را در کنار لومپن پرولتری نظیر آیت خلیل قرار می‌دهد. اگر کسروی در سر تا سر کتاب خود از گروه علی مسیو در مقابل "مجاهدان قفقازی" دفاع می‌کند، این از طرز تفکر لیبرالی و زیربنای ایدئولوژیکی او متأثر است و بر او حرجی نیست ولی یک "مارکسیست" چطور می‌تواند جناح محافظه کار جمعیت مجاهدین (مرکز غیبی) را بر جناح رادیکال آن (اجتماعیون عامیون)، ترجیح دهد؟ آیا نامور سندی در دست دارد که "انحراف" یوسف خزدوز را از راه و رسم مجاهدین" معلوم می‌دارد و محکومیت او را "به شدیدترین مجازات" موجه جلوه می‌دهد؟ کدام سند؟ کسروی در تاریخ مشروطه (صفحات ۶۷ - ۴۴۶) در آن جا که از "کشاکش در میان" قفقازیان با علی مسیو و همدستانش یاد می‌کند، به اختصار به شرح کشته شدن ←

کسروی در سرتاسر کتاب قریب هزار و هشتصد صفحه‌ای خود در باره مشروطیت، با دید خاص‌اش نسبت به رویدادها و آدم‌ها و با نگرش ایده‌آلیستی‌اش به تاریخ، هر جا که فرصت دست دهد در مورد "مرکز غیبی" و رهبرانش با تجلیل بسیار یاد می‌کند. ما هم معتقدیم که آن‌ها مردان آزادیخواه و مبارز بوده‌اند و نه به قول بعضی‌ها: انقلابی و سوسیالیست. اگر مرده‌خورهای "مارکسیست" وجود نمی‌داشت که برای رونق دکان‌های بی رونق‌شان، آن‌ها را به خود و خود را به آن‌ها بچسبانند و آن مردان خوش قلب ولی ساده لوح، مبارز ولی عامی را به صورت پیشروان آگاه جنبش کارگری ایران بزرگ کنند، ما نیز در حدی که شایسته‌شان بود صفحاتی را به ذکر خدمات‌شان اختصاص می‌دادیم ولی دیگران با نوشتن صدها صفحه در این زمینه، ما را از دوباره کاری معاف کرده‌اند. وظیفه عمده ما در مقابل طبقه کارگر و خلق ایران در این است آن چیزهایی را بنویسیم که دیگران "فراموش" کرده‌اند بنویسند و یا عوضی نوشته‌اند.

ما هم کم و بیش با کسروی هم عقیده‌ایم که آن مردان از "جان و دارائی" خود مضایقه نمی‌کردند (البته گاهی چنین بود و خیلی وقتها چنین نبود یعنی همواره تا این حد پیش نمی‌رفتند. بگذریم). ما هم می‌دانیم بعضی از آن‌ها (از جمله یکی از مهمترین رهبران "مرکز غیبی" یعنی حاجی علی دوا فروش) به وسیله نیروهای ضد انقلاب از پای درآمدند. ولی در این جا نه به عنوان کم کردن ارج خدمات این آزادیخواه در سال‌های اولیه مشروطیت، بلکه به عنوان بیان یک حقیقت تاریخی. (هر آزادیخواهی انقلابی نیست) باید بگوئیم که او در یک جریان انقلابی کشته نشده است. این را ما ادعا نمی‌کنیم، دلیل‌اش را می‌توان از لابلای نوشته خود کسروی، در تاریخ هیجده ساله آذربایجان، در جایی که چگونگی دستگیری و به دار آویخته شدن‌اش را شرح می‌دهد، به راحتی استخراج کرد.

ما مبارزات آزادیخواهانه جمعیت مجاهدین علی مسیو و یاران‌اش را تخطئه نمی‌کنیم ولی لطفاً نخواهید آن را به عنوان یک جریان سوسیالیستی به خورد مردم بدهید. چیزی که حتی روح بیچاره‌هایی چون کربلانی علی مسیو، حاج علی دوا فروش، حاجی رسول صدقیانی و دیگران از آن خبر نداشت. حساب آن روزها به کنار، همین امروز به مذهبی‌ها و حاجی‌های بازار – که آزادیخواه و مبارز هم باشند – نسبت کمونیست بودن بدهید، خواهید دید که چنین تهمتی چطور رگ‌های گردن‌شان را برجسته خواهد کرد. ایوانف که در صدور احکام بی اساس، استادی خاصی دارد در مقاله "اولین مجلس ایران"، "مرکز غیبی" علی مسیو را یک "گروه کوچک سوسیال دموکرات" * می‌خواند.

← یوسف خزدوز "که از سردستگان مجاهدان به شمار می‌رفت." می‌پردازد. به هر حال ما به نوشته مستند یک غیرمارکسیست بیشتر اعتماد داریم تا به اظهارات غیرمستند یک به اصطلاح مارکسیست.

* - از چرندیات حزب توده در این زمینه که بگذریم، احمد قاسمی نیز در جزوه "شش سال انقلاب مشروطه ایران" خود (از انتشارات "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان") عین همین عبارت ایوانف را تکرار می‌کند.

در مقابل یک چنین دروغ بزرگ تاریخی، بی تعارف باید بگوئیم که آقای پروفیسور یک بار دیگر پرت وپلا نوشته‌اند. "مرکز غیبی" علی مسیو را یک گروه سوسیال دموکرات خواندن ریشخند و توهین است از طرف یک محقق "مارکسیست - لنینیست" کشور شوراها به حزب کارگری و انقلابی سوسیال دموکرات روسیه.

تردیدی وجود ندارد که جمعیت مجاهدین (مرکز غیبی) در زمان مشروطیت مبارزه کرده است ولی به عنوان مارکسیست نمی‌توانیم این سؤال لنین را تکرار نکنیم: "بله آن‌ها مبارزه کرده‌اند ولی برای کدام طبقه؟". علی‌رغم خرده فرمایشات بسیاری از محققان "مارکسیست" تردیدی وجود ندارد که آن‌ها برای رهائی میلیون‌ها دهقان از ستم وحشتناک فئودالی مبارزه کرده‌اند و نسبت به فئودالیسم مخالفتی بروز نداده‌اند، رقیق‌ترین شعارهای ضد فئودالی را کار "شورش طلبان و بلوئیان" قلمداد می‌کردند. تردیدی وجود ندارد که آن‌ها با مذهب به عنوان یک عامل عمده بازدارنده تکامل جامعه، روبرو نمی‌شدند. تردیدی وجود ندارد که با رژیم سلطنتی مطلقه ایران مخالف بودند ولی هدف مبارزه‌شان چیزی جز استقرار رژیم سلطنتی مشروطه نبود.*

سازمان‌های مذهبی، سیاسی و انجمن‌های بسیار متعدد زمان مشروطیت همه را کنار می‌گذاریم و فقط مترقی‌ترین و رزمنده‌ترین سازمان‌های آن دوره یعنی "جمعیت مجاهدین" را مثال می‌زنیم. به نظر ما تمام آن چه در باره "جمعیت مجاهدین" (گروه سوسیال دموکرات ایران، اجتماع‌یون عامیون و مرکز غیبی) عنوان شده جز یک مشت افسانه سرائی چیز دیگری نیست. واقعیت تاریخی و حقیقت علمی این است که "جمعیت مجاهدین" برای سه هدف عمده مبارزه می‌کرد:

- دفاع و حراست از قانون اساسی.
- استقرار سلطنت مشروطه.
- استحکام مبانی اسلام.

امروز هم جناح "میانه رو" روحانیون (در باره جناح "رادیکال" جداگانه صحبت خواهیم کرد) و بورژوا - لیبرال‌ها مبارزه می‌کنند. باز همان سؤال لنین را تکرار می‌کنیم: برای کدام طبقه؟ قدر مسلم این که برای واژگونی رژیم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم، به خاطر سوسیالیسم علمی**

* - مراجعه شود به یادداشت شماره (۵).

** - در این جا ناچاریم واژه "علمی" را به دنبال سوسیالیسم بیاوریم تا با سوسیالیسم‌های "تخیلی" و "فوق تخیلی" اشتباه نشود. یکی از جدیدترین سوسیالیسم‌های فوق تخیلی، "سوسیالیسم ملی" دکتر شریعتی ←

و برای رهایی طبقه کارگر از استثمار سرمایه داری نیست. نه کسی چنین تصویری از مبارزه شان دارد و نه خوشبختانه خودشان جای کوچکترین توهمی را برای فرصت طلبان چپ باقی گذاشته‌اند. مضافاً قضیه آن قدر تازه است که مؤلفان "چپ" و راست هنوز فرصت نیافته‌اند که خلط مبحث کنند یعنی همان کاری که با جریان‌های مذهبی، خرده بورژوائی، بورژوا- فنودالی زمان مشروطیت کردند، جریان‌های مذهبی و بورژوا- لیبرال امروز را نیز انقلابی و سوسیالیستی قلمداد فرمایند.

جریان مذهبی "میانہ رو" و بورژوا- لیبرال* امروز سه هدف عمده را دنبال می‌کنند:

- اجرای کامل قانون اساسی و متمم آن.
- برقراری حکومت مشروطه سلطنتی.
- استقرار مجدد "حقوق" پایمال شده اسلام (ناشی از عدم اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی).

اما جناح "رادیکال" مذهبی***. این جناح فلسفه علمی جالبی دارد که می‌توان به شرح زیر فرموله‌اش کرد:

اگر بشود قوانین تکامل تاریخی جامعه را منکر شد (که ما منکریم) و اگر بشود (انشاءالله) چرخ تاریخ را چهارده قرن به عقب برگرداند، و اگر امپریالیسم (به امید خدا یا با وسوسه شیطان) مغز خر خورده باشد، رؤیای سید جمال الدین را به ابعاد کوچکتر متحقق خواهیم کرد (گذشت زمان، واقع بینی سیاسی، میزان توقعات را اجباراً پائین آورده و به جای اتحاد حکومت‌های اسلامی به استقرار حکومت اسلامی در یک کشور، فعلاً اکتفاء می‌شود).

← در این جا فرصت بحث در باره "تز"های با مزه این "سوسیالیسم ملی" را نداریم و فقط یکی از شاه بیت‌هایش را نقل می‌کنیم: "از میان مکتب‌های ماتریالیسم و ایده‌آلیسم، اسلام روش خاص به خود دارد و آن را می‌توان رئالیسم نامید. رژیم اجتماعی و اقتصادی اسلام، سوسیالیسم ملی است که بر طرز فکر خداپرستی استوار باشد و حد وسط میان دو رژیم فاسد کاپیتالیسم (سرمایه داری) و کمونیسم (اشتراکیت مطلق) می‌باشد ... برای تحقق امر انقلاب اسلامی ... چاره‌ای نیست جز این که دست به کار شویم و تنها از خدا الهام بگیریم" (تاریخ تکامل فلسفه، جزوه اول).

*- در این جا باید بین جناح‌های مذهبی و غیرمذهبی بورژوا- لیبرال قائل به تفکیک شد. بورژوا- لیبرال‌های مذهبی (و نیز جناح مذهبی "میانہ رو")، خواستار سه هدف زیر می‌باشند و چیزی بیشتر از آن را تقاضا ندارند. اما در مورد بورژوا- لیبرال‌های غیر مذهبی قضیه قدری متفاوت است. این‌ها با دو هدف اولیه کاملاً موافق‌اند ولی در مورد هدف سوم با این که در واقع مخالف‌اند ولی در شرایطی، از جمله در شرایط کنونی، رفتار کج‌دار و مریز را ترجیح می‌دهند.

** - مراجعه شود به یادداشت شماره (۶).

جناح "رادیکال" مذهبی، لااقل از نظر تاکتیکی، با جناح "میانه رو" اختلاف عمیق دارد. جناح "رادیکال" با قانون اساسی فعلی ایران مخالف است (البته این را هنوز صریحاً نمی‌گوید) و قانون اساسی "حکومت اسلامی، قرآن است. این جناح مذهبی خواستار سرنگونی رژیم خاندان پهلوی (و هر نوع رژیم سلطنتی) است.

این جناح علی‌رغم عبارت پردازی‌های به ظاهر رادیکال و انقلابی‌اش، برای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان - در صورتی که برنامه‌هایش امکان پیدا کنند که در سطح جامعه فعلیت یابد - آن چنان خطرناک خواهد بود که می‌تواند مبارزات رهائی بخش طبقاتی شان را سرکوب کند. به گمان ما پاره‌ای از مارکسیست‌ها میزان عظمت خطر را چنان که باید و شاید حس و درک نکرده‌اند. بسیاری از نیروهای دموکرات و آزادیخواه متوجه نیستند که ضدیت این جناح با قانون اساسی و رژیم سلطنتی نه از یک موضع انقلابی، بلکه از یک موضع فوق ارتجاعی است.

اگر در دهه دوم شهریور ماه ۱۳۵۷، این جناح به فرض محال به قدرت می‌رسید، زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها مجدداً از کمونیست‌ها پر می‌شد و صحنه‌های شلاق زنی از زندان‌ها به خیابان‌ها کشانده می‌شد. این جناح پس از استقرار و استحکام پایه‌های قدرت‌اش سرنوشتی برای زحمتکشان تدارک می‌دید که اگر نه بدتر، بهتر از وضعیتی که قدرت حاکم امروز برای‌شان فراهم کرده است نمی‌بود. * رهبر جناح "رادیکال" در مصاحبه با بخش فارسی رادیوی بی.بی.سی (در ۱۷ اکتبر ۷۸) اظهار داشت که اگر کمونیست‌ها "به راه راست" برگشتند، ما با آن‌ها کاری نداریم ولی اگر خواستند "خیانت" کنند ما با آن‌ها رفتار دیگری خواهیم کرد (این رفتار دیگر "که" "امام" از هم اکنون تهدیدش را می‌کند چیست؟ تفاوت این "نیت" - کسی که هنوز به قدرت نرسیده - ، با عمل رژیم شاه - که قدرت را در دست دارد - ، در برخورد با کمونیست‌ها درک‌جاست؟).

در آن وقت اگر این جناح به قدرت می‌رسید، سرمستی پیروزی بر رژیم منفور پهلوی چند صبحی سایه بر ماهیت واقعی آن می‌انداخت. بیداری از یک رؤیای شیرین (برای تمام کسانی که فریب ظاهر "رادیکال" و "انقلابی" شعارهای این جناح را خورده بودند) البته فرا می‌رسید و خیلی هم زود فرا می‌رسید و شاید خیلی دیر. یک بیداری دردناک.

ما در همان روزهای داغ شهریور ماه به شدت امروز به این امر عقیده داشتیم ولی اگر بیست روز قبل از قتل عام میدان ژاله این حرف‌ها را می‌زدیم عده‌ای این موضع‌گیری را در کارزار تبلیغاتی ضد کمونیستی خود، به عنوان "توطئه جدید ساواک علیه جنبش خلق" وانمود می‌کردند * * و آن را

* - مراجعه شود به یادداشت شماره (۷).

* * - همین‌ها بودند که چندی پیش در پاریس، یک کنفرانس مطبوعاتی برای خبرنگاران خارجی را به هم زدند و با وقاحت یک هنرمند انقلابی را به طور مستقیم به همکاری با ساواک متهم کردند. به کسی چنین اتهامی می‌زدند که در سخت‌ترین دوران سرکوب و اختناق - در آن وقتی که این آخوندهای بی‌عیا و عمامه ←

به عنوان نمونه تازه‌ای از "همکاری کمونیست‌ها با امپریالیسم آمریکا" ارائه می‌دادند. البته ما از اتهامات چند هوچی پاچه ورمالیده باکی نداشتیم. ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک مارکسیستی از منطق آخوندی عهد دقیانوس، واهمه‌ای نداشت. بدبختی این بود که با این کار، بخش عظیمی از نیروهای خلقی و حتی افسار آگاه آن را به سر خشم آورده و از خود بیگانه می‌کردیم و در بهترین حالات، به "عدم مسئولیت در قبال جنبش خلق" متهم می‌شدیم. بدتر این که، نفرت عمیق از رژیم شاه، به چشم واقع بین خیلی از مارکسیست‌های ما ماسه پاشیده بود *

ما به روشنی می‌دیدیم - و کاری از دستان بر نمی‌آمد- که باز دارند مانند ۱۵ خرداد ۴۲ خلق را با دست‌های خالی، و برای هیچ، به طرف مسلخ می‌کشاند. ایده‌آلیست‌ها این توهم باطل را در میان مردم پراکندند که ارتش شلیک نخواهد کرد. ارتش یک بار دیگر شلیک کرد و هزاران سینه باز را نشانه گرفت. مارکسیست‌ها می‌دانند که ارتش بورژوازی را نه با چند دسته گل بلکه با اسلحه از میدان به در می‌توان کرد. ایده‌آلیست‌های راست (جناح "رادیکال") ** "سربازان مسلمان" را مخاطب قرار می‌دادند ولی در واقع مخاطب اصلی‌شان، افسران عالی رتبه "مسلمان" بود، زیرا لابد این قدر به عقل‌شان می‌رسید که "سربازان مسلمان" کودتا نمی‌کنند ***. ژنرال سوهارتوها، ضیاءالحق‌ها، پینوشه‌ها، ویده‌لاها، همه از مسلمانان و مسیحیان دو آتشفشان و بسیار متعصب‌اند و انگیزه همه‌شان (در رابطه نزدیک با استراتژی امپریالیسم) نجات مذهب اسلام و مسیحیت از چنگال کمونیسم بود. اما

← در دیار فرنگ خفقان گرفته بودند - وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را در زندان‌های ساواک متحمل می‌شد. تازه تمام آن قشقرق‌ها به خاطر این بود که آن هنرمند، از رهبر جناح "میانه رو" انتقاد کرده بود و می‌توان به تصور درآورد که اگر به رهبر جناح "رادیکال" اشاره‌ای می‌کرد، چه الم شنگه‌ای که به راه نمی‌انداختند.

* - در این میان باید جزوه کوچک "آیا به راستی خمینی دموکرات و ضد امپریالیست است" را مستثنی کرد.

** - ایده‌آلیست‌های "چپ" (چه به اصطلاح کمونیست و چه غیرکمونیست) نیز هر چند وقت یک بار به کودتای نظامی "چپ" چشم می‌دوزند و ایده‌آل‌شان کودتای "ملی" ناصر و کودتای چپ "گل میخک" پرتغال است. و دیدیم که هردو نوع کودتا چه سرنوشت رقت انگیزی پیدا کردند.

*** - در اولین روزهای مهرماه ۱۳۵۷ که این قسمت از پیشگفتار نوشته می‌شد، این فقط یک "حدس" بود و یک ماه بعد، با پیام ۲۲ ذی القعدة ۸۹ (۴ آبان ۵۷)، شاهد از "غیب" رسید. رهبر جناح با عبارت "سلام اینجانب را به رؤسای محترم ارتش برسانید"، هرگونه سایه شک یا پرده تردید را در این زمینه کنار زد.

مارکسیست‌ها می‌دانند که ارتش*، بزرگترین و وفادارترین حامی بورژوازی و ارتجاع را در یک جنگ طولانی توده‌ای به رهبری طبقه کارگر، در یک مبارزه سندیکائی-سیاسی/ توده‌ای-دموکراتیک/ سیاسی-نظامی و نظامی-سیاسی** می‌توان در هم شکست و نابود کرد.

ما بر خلاف کسانی که به روی کاغذ مارکسیست‌اند و نه در تحلیل، تکیه کردن به روی خطرات عظیمی که این جناح "رادیکال" و نه مذهب (مبارزه مارکسیست‌ها و طبقه کارگر با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، مبارزه طبقاتی است و نه مبارزه با مذهب) برای جنبش خلق‌های ایران دارد را ضربه زدن به جنبش توده‌ای نمی‌دانیم. کاملاً برعکس معتقدیم که اگر همین امروز، در این لحظات بسیار حساس از تاریخ کشورما، بر علیه این جناح موضع نگیریم و ماهیت واقعی آن را افشاء نکنیم به جنبش خلق و طبقه کارگر ضربه زده و به آن خیانت کرده‌ایم. وظیفه امروز ما افشاء کردن ماهیت ضد پرولتری و فوق ارتجاعی این جناح است نه اتحاد خاموش با آن. بیان حقیقت امروز دشوار است و خیلی‌ها را شوکه خواهد کرد و حداقل به تأسف و خواهد داشت و فردا، هیچ کاری از ارائه "تحلیل‌های علمی" و انتقاد از خود، ساده‌تر نخواهد بود.

اگر بیست روز پیش همین حرف‌ها را می‌زدیم "خیانت بزرگ" به جنبش خلق بود و بیست روز بعد، ممکن است "اشتباه" تلقی شود. زیرا که از "جمعه خونین" به این طرف تعداد بیشتر از کسانی که قادر به تفکرند، برای پذیرش آن آمادگی یافته‌اند.

به هر حال، تا وقتی که کتاب حاضر از چاپ درآید جریان حوادث در ایران هر دوری که به خود بگیرد (چه به نفع این جناح "رادیکال" و چه به ضرر آن)، تحلیل ما نسبت به این جناح همچنان اعتبار خود را حفظ خواهد کرد.

* - ما ارتش را به عنوان یک نهاد و یک مجموعه در نظر داریم و نه عناصر خلقی را که همواره در میان آن به چشم خورده است و می‌دانیم که قهرمانان بی‌شماری از میان همین ارتش برخاسته و در راه آرمان خلق شهید شده‌اند.

** - جای اجزاء متشکله این فرمول عام در شرایط خاص، می‌تواند با هم عوض شود. تقدم یا تأخر یک جزء بر جزء دیگر، بسته به شرایط عینی در هر مرحله خاص از مبارزه در یک جامعه است. با تغییر شرایط مبارزه در یک جامعه، تاکتیک مبارزه نیز باید تغییر کند. هیچ شیوه "لایزال" و "ابدی" وجود ندارد. قوانین ماتریالیسم دیالکتیکی ناظر بر مبارزه طبقاتی قانون ملانصرالدینی نیست که در آن "حرف مرد، یکی" باشد.

فئودالیسم در چین بیش از بیست قرن و در اروپا بین ۱۲ تا ۱۴ قرن حاکمیت داشته است. مذاهب کنفوسیوس و مسیحی هر دو زائیده نظام برده داری‌اند و فئودالیسم پنج قرن بعد از پیدایش این مذاهب در چین و اروپا به وجود آمدند (در چین، در اوایل قرن میلادی و در اروپا، در قرن پنجم میلادی). حال این که اعراب وقتی ایران را فتح کردند نظام ارباب و رعیتی در این کشور وجود داشت. آن چه به عنوان مترقی و انقلابی بودن اسلام نسبت به مذاهب دیگر رواج دارد، به یک معنا درست است و به یک معنا کلاً نادرست. به یک معنا درست است که اسلام مترقی‌تر و انقلابی‌تر از نظام برده داری بود، به یک معنا کلاً نادرست است که اسلام هنوز پس از چهارده قرن، مترقی و انقلابی است. دشمن اولیه و بلافاصله اسلام (مانند تمام ادیان)، بورژوازی است، نه کمونیسم (کمونیست‌ها وظیفه بسیار مهمتری در پیش دارند). بورژوازی در اروپا با درهم شکستن فئودالیسم، مذهب را از اوج قدرتی خود به زیر کشید و با تصاحب قدرت سیاسی، اقتصادی، حقوقی و فرهنگی، مذهب آن را به صورت چرخ پنجم درشکه و به صورت لولوی سرخرمن درآورد. در ایران نیز این کار در حال شدن است. مواضع ضد رژیم و ضد امپریالیسم جناح "رادیکال" از این نکته سرچشمه می‌گیرد و این مواضع مطلقاً مترقی نیستند. این جناح نه تنها کمترین اطلاعی از قوانین ساده تکامل ندارد، بلکه نسبت به عملکرد و اهداف امپریالیسم نیز چندان آگاه نیست. مقاومت‌های سرسختانه این جناح (که بهای آن را نیروهای خلقی با خون خود می‌پردازند) محکوم به شکست حتمی است. برخلاف تصورشان نه به وسیله کمونیست‌ها بلکه به وسیله امپریالیست‌ها و وابستگان‌شان. سرمایه داری، مارکسیست‌ها را از این بیگاری معاف می‌دارد.

جناح "میانه رو" بی خاصیت‌ترین جناح‌هاست. این جناح قاطعیت ندارد، هر وقت سمبه را پرزور دید جا می‌زند، به حداقل قانع است و در صورت لزوم، با هر موقعیتی می‌سازد. دیدیم که پس از اصلاحات ارضی و ۱۵ خرداد، با رژیم سرشاخ نشد و سال‌ها با آن دمخور و دمساز بود.

با هوش‌ترین جناح‌های مذهبی، طرفداران "سوسیالیسم ملی" و نهضت آزادی‌اند. این‌ها می‌کوشند که خود را با موقعیت امروز وفق دهند. خطر را زودتر از دیگران حس کرده‌اند و از این نظر با وصله پینه کردن اصول مطلقاً ضد علمی مذهب و نوعی شبه علم سعی می‌کنند، در دنیائی چنین در تلاطم، دریچه اطمینانی برای مذهب جستجو کنند.

گفتیم که دشمن اولیه و بلافاصله مذهب، بورژوازی و امپریالیسم است. کمونیست‌ها با مذهب فقط به عنوان نیروی بازدارنده تکامل جامعه و به عنوان ابزار تحمیق توده‌ها مبارزه می‌کنند و نه بیشتر. تضاد اساسی ما با امپریالیسم است نه با مذهب. اگر در کتاب حاضر بحث ما در باره قانون اساسی ایران نبود، شاید ضرورتی نداشت که با مذهب برخورد کنیم* . برخورد ما با مذهب در کتاب حاضر

* - مراجعه شود به یادداشت شماره (۸).

اجنتاب ناپذیر است. اگر نخواهیم با مذهب برخورد کنیم نباید با قانون اساسی ایران برخورد کنیم. زیرا ما با این عقیده بسیار رایج موافق نیستیم که سه رکن قانون اساسی ایران عبارتند از: قوه مقننه و قوه قضائیه و قوه مجریه*. تلاش ما در کتاب حاضر اثبات یک عقیده غیر رایج است و آن این است که سه رکن قانون اساسی ایران عبارتند از: فئودالیسم، مذهب اسلام و سلطنت (چه مشروطه و چه مطلقه و در بخش چهارم خواهیم دید که قانون اساسی ایران هر دو شکل سلطنت را مقدور می‌سازد. باز این یک عقیده غیر رایج است). با چنین اعتقادی غیر ممکن است که در باره قانون اساسی ایران بحث به میان کشید و با مذهب برخورد نکرد. این ما نیستیم که "به جنگ مذهب" می‌رویم، این قانون اساسی ایران است که ما را در مقابل مذهب قرار می‌دهد**، قانون اساسی‌ای که مرده ریگ فئودالیسم است (مذهب و سلطنت دو جزء لازم آن به شمار می‌روند). مارکسیست‌های کشورهای اروپائی که بخواهند از قانون اساسی کشور خود، که انقلاب بورژوائی در آن جا صورت گرفته، انتقاد کنند گرفتاری ما را ندارند، زیرا در این کشورها، فئودالیسم و مذهب هر دو با هم (و غالباً هر سه یعنی فئودالیسم، مذهب، سلطنت) از صحنه کنار رفته‌اند. اگر نیروهای بازدارنده استعمار و امپریالیسم و خیانت‌های ارتجاع داخلی، سیر تکاملی جامعه ایران را منحرف نمی‌کرد یا اگر موانع فوق وجود نمی‌داشت و نظام پوسیده فئودالی، به دنبال یک انقلاب بورژوائی از هم پاشیده می‌شد و جای آن را از نظر تاریخی نظام مترقی‌تر سرمایه داری می‌گرفت (نه این که نیم قرن پس از انقلاب مشروطیت فئودالیسم به خواست امپریالیسم و به دست بورژوازی وابسته، متلاشی شود)، ما امروز ناچار نبودیم که با قانون اساسی برخورد کرده و ارتجاعی بودن آن را اثبات کنیم. بورژوازی ما را از چنین "بیگاری" معاف کرده و این وظیفه را خود بر دوش می‌گرفت و با تلاشی فئودالیسم، مذهب را از پایگاه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی خود به زیر می‌کشید و رویای روحانیون را برای تسخیر مجدد آن پایگاه برای همیشه تبدیل به یأس می‌کرد. کلیسا آرزوی تسخیر مجدد قدرت و آب رفته به جوی بازگرداندن را برای همیشه به خاک سپرده است. در کشورهای سرمایه داری اروپا، یک کاردینال پیدا نمی‌کنید که تصور کند کلیسا "دوران عظمت" قرون وسطائی خود را از نو به دست خواهد آورد. دویست سیصد سال پس از انقلاب‌های بورژوائی، هرگونه امید کلیسا تبدیل به یأس شده است. در حالی که در کشورهای نیمه فئودالی، کشورهایی که فئودالیسم در آن جا در حال تلاشی است، کشورهای در حال گذار (از فئودالیسم به سرمایه داری) و یا کشورهای نوسرمایه داری، هنوز مدت‌ها این رؤیا وجود خواهد داشت.

اگر از انقلاب مشروطیت تا به امروز، تمام نیروهای "ملی"، "ملی- مذهبی"، بورژوا- فئودال‌ها، روشنفکران لیبرال، بورژوالیبرال‌ها، هاله‌ای از تقدس به دور قانون اساسی نمی‌کشیدند و به

* - برای این که بنای لِرزان قانون اساسی به روی سه پایه لِرزان‌تر نباشد، رکن چهارم (و بی مسمائی) به نام مطبوعات را به آن اضافه می‌کنند.

** - ما از این کار به دلایل مختلف خوشحال نیستیم از جمله این که نه تنها تعداد قابل توجهی از نیروهای خلقی، بسیاری از عناصر جوان و صادق و مبارز مذهبی بلکه حتی عناصر نسبتاً آگاه بینابینی را که هنوز به آن درجه از آگاهی طبقاتی دست نیافته‌اند و با مسائل بطور احساساتی برخورد می‌کنند، به طور موقت، از خود خواهیم ماند.

ویژه اگر در ظرف هفتاد و چند سال، احزاب به اصطلاح کارگری با فنودالیسم، مذهب، سلطنت لاس نمی‌زدند و در تمجید از قانون اساسی بر نیروهای ارتجاعی و استبدادی حاکم، بر نیروهای بورژوا- فنودالی، روشنفکران لیبرال، بورژوا لیبرال‌های (مذهبی و غیر مذهبی) سبقت نمی‌گرفتند، ما امروز ناچار نبودیم بار برخورد با مذهب را به تنهایی بر دوش بگیریم. اگر کسانی که مدعی نمایندگی و رهبری طبقه کارگر بودند در ظرف هفتاد سال (برنامه حزب عدالت در ۱۹۱۶ و حزب کمونیست در ۱۹۲۶ را کنار بگذاریم) کمی راه‌ها را هموار می‌کردند ما امروز ناچار نبودیم تمام دشواری‌ها و عواقب آن را متحمل شویم. ما از این دشواری‌ها و عواقب آن واهمه‌ای نداریم. زیرا بالاخره پس از هفتاد و چند سال می‌بایست نقطه پایانی به کجروی‌ها و بیراهه روی‌ها گذاشته می‌شد و هاله تقدس قانون اساسی فرو می‌ریخت. در این لحظات حساس تاریخ جنبش کارگری، اهمیت این کار باز بیشتر و شدیدتر احساس می‌شود.

ما از بررسی تطبیقی بین حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، همت، گروه سوسیال دموکرات ایران، اجتماعین عامیون، جمعیت مجاهدین (مرکز غیبی) نتایج مختلفی را می‌خواستیم بگیریم که در صفحات قبل شرح‌شان را داده‌ایم و نتیجه‌گیری دیگر ما این است: بنائی که با ایجاد حزب سوسیال دموکرات ایران کج نهاده شده بود (توضیح چگونگی‌اش را قبلاً داده‌ایم) نمی‌توانست به حزب توده منتهی نشود، به چیزی که هنوز بقایای آن همچون بختکی به سینه جنبش کارگری چسبیده است. خواهیم دید که حزب توده در تمام طول حیات خود (چه در دوره مخفی و غیر قانونی، و چه در دوره قانونی یا نیمه قانونی) و نیز بقایای آن در خارج از کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد تا امروز، همواره از پرشورترین و پا برجاترین مدافعان قانون اساسی بوده‌اند، بدون این که "حزب طبقه کارگر" هرگز به روی مبارکش بیاورد که دفاع از قانون اساسی یعنی:

- دفاع از فنودالیسم.
- دفاع از مذهب.
- دفاع از رژیم سلطنتی و یا به قول شاه از نظام شاهنشاهی.

عده‌ای از افراد بی اطلاع، مخالفت جناح "رادیکال" با خاندان پهلوی را به عنوان موافقت با رژیم سلطنتی مشروطه تلقی می‌کنند و عده‌ای از خوش‌باوران دیگر (چه ایرانی و چه خارجی) که شعارهای "انقلابی" این جناح در ضدیت با خاندان منفور پهلوی را می‌بینند چنین می‌پندارند که نکند این جناح خواستار حکومت جمهوری باشد*، جناح "رادیکال" فعلاً چنین مصلحت می‌داند که در

* - رهبر جناح "رادیکال" در مصاحبه با لوموند در مقابل این سؤال که: "آیا این قانون اساسی [رهبر جناح در سؤال قبلی خبرنگار در مورد قانون اساسی گفته بود: "... به شرط آن که مورد اصلاح قرار گیرد می‌تواند بنای دولت و حکومتی باشد که توصیه می‌کنیم...]"، رژیم سلطنتی را حفظ خواهد کرد و آیا یک حکومت سلطنتی یا جمهوری را مد نظر دارید؟"، پاسخ داد: "رژیمی که ما برقرار خواهیم کرد به هیچ وجه یک رژیم سلطنتی ←"

اعلامیه‌های سیاسی و در شعارهای انقلابی‌اش عمداً این موضوع را مسکوت بگذارد*، ولی در آثار "تئوریک" رهبر جناح یعنی در مجموعه‌های تهیه شده از "نامه‌ها، اعلامیه‌ها، نطق‌های روشنی بخش و انقلاب آفرین امام" و نیز در تفسیرهای متعدد طرفداران این جناح از "تز"های رهبر خود، مطالب بسیار فراوانی در زمینه مخالفت با نظام سلطنتی (از هر نوع که باشد) به چشم می‌خورد و این جناح به کرات "مخالفت صریح و آشکار و قاطع خود را با این نظام" اعلام داشته است - حالا چه "شاه مشروطه" (احمد شاه) باشد و چه شاهان مستبده بعدی. تازه مسئله برای جناح رادیکال ابداً به صورت سلطنت مشروطه و مستبده مطرح نیست؛ اینان با هر نوع نظام سلطنتی از دورترین زمان‌ها تا امروز به ویژه از زمان معاویه به بعد، از زمان کسی که خواست "خلافت را تبدیل به سلطنت کند"، مخالفاند***. رهبر جناح "رادیکال" می‌گوید: "اصولاً اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است". برای محض اطلاع آن دسته از بورژوا- فئودال‌های مذهبی که موافق قانون اساسی‌اند و فرصت طلبان "چپ" (حزب توده و مائوئیست‌ها) باید بگوئیم که در "حکومت اسلامی که با کمال تأسف جز چند سالی در زمان پیغمبر اسلام (ص) و در حکومت بسیار کوتاه امیرالمومنین (ع) جریان نداشت"، نه جایی برای رژیم سلطنتی (چه مشروطه و مستبده) وجود دارد و نه رژیم جمهوری. "زاممدار حکومت اسلامی"، "امام" است، "بینش توحیدی مسلمان" مبتنی بر "امامت" است. از این نظر است که از مدت‌ها پیش طرفداران این جناح (و اخیراً مائوئیست‌ها - این‌ها عجیب عاقبت به خیر شده‌اند - زیرا که از صدارت به امامت رسیده‌اند)، جلوی اسم و القاب رهبر جناح "رادیکال"، "امام" را نیز اضافه می‌کنند.

جناح "رادیکال" در اعلامیه‌های سیاسی و شعارهای "انقلابی" و "ضد رژیمی" خود، با قانون اساسی مخالفتی نشان نمی‌دهد (فعالاً مصلحت نیست). در "تز"ها و نوشته‌های "تئوریک" جناح نیز مخالفت صریح و مستقیم با قانون اساسی به چشم نمی‌خورد و حتی اگر خواننده با "ریزه کاری‌ها" و شگردهای آن‌ها آشنائی نداشته باشد ممکن است چنین تفسیر کند که موضع جناح "رادیکال" در موافقت با قانون اساسی است و یا حداقل به طور مشروط (تغییر چند اصل، به ویژه ترویج اصل دوم متمم قانون اساسی) با آن موافق است***. برخورد جناح با قانون اساسی ایران بسیار زیرکانه

← - نخواهد بود، این مطلب خارج از موضوع است و مطرح نیست". رهبر جناح، قسمت دوم سؤال خبرنگار در مورد "حکومت جمهوری" را "زیرکانه" نادیده گرفت و به آن جواب نداد. [یک ماه پس از نوشتن این مطلب، جناح "رادیکال" در این زمینه موضع گرفت یا مجبور به موضع‌گیری شد و تز "حکومت جمهوری اسلامی" را عنوان کرد. اعلام این تز نوظهور، چیزی از نظر قبلی ما مبنی بر ضدیت این جناح از نظر ایدئولوژیک با هر نوع سیستم سلطنتی یا جمهوری، تغییری نداده است. در باره چگونگی و علل پیدایش تز مصلحتی "حکومت جمهوری اسلامی" مراجعه شود به یادداشت شماره (۹)].

* - مراجعه شود به یادداشت شماره (۹).

** - مراجعه شود به یادداشت شماره (۱۰).

*** - در حاشیه قبل بطوری که دیده‌ایم جواب رهبر جناح به سؤال خبرنگار لوموند، ظاهراً مبنی بر موافقت مشروط با قانون اساسی است و گویا جناح در صورت "اصلاح" قانون اساسی ایران با آن موافق است. البته جواب رهبر جناح فقط گنگ و مبهم نیست (اگر کیفیت این "اصلاح" را توضیح می‌داد خیلی از دیرباوران ←

است: بی آن که هیچ گاه قانون اساسی را تأیید کند، رژیم را به تخطی و به تجاوز به آن محکوم می‌کند. با این همه، می‌دانیم که جناح "رادیکال" عمیقاً با قانون اساسی فعلی ایران (وبا هر قانون اساسی دیگر) مخالف است. قانون اساسی "حکومت اسلامی"، قرآن است (جناح "رادیکال" با قوانین عرفی هم دشمنی دارد. این خود بحث جداگانه‌ای است).

منطق شاه از نظر حقوقی منطق درستی است وقتی که با اشاره به جناح "رادیکال" می‌گوید که این‌ها با قانون اساسی ایران مخالف‌اند. این یک اتهام نیست، یک حکم درست است. هر کسی که سواد خواندن داشته باشد با یک مرور سطحی در قانون اساسی به راحتی درمی‌یابد که نمی‌توان هم با قانون اساسی موافق بود و هم با سلطنت خاندان پهلوی (یا "نظام سلطنتی")، مخالف. قبلاً در همین مقدمه گفته‌ایم که برخلاف عقیده رایج، به نظر ما سه رکن قانون اساسی: قوای مقننه، قضائیه، و مجریه نیست بلکه رژیم سلطنتی، فئودالیسم و مذهب است. بنابراین نمی‌توان با رکن اول قانون اساسی مخالف بود و با دو رکن دیگر آن، موافق. اگر شیله پیله‌ای در کار جناح "رادیکال" نیست همان وقتی که سرنگونی خاندان پهلوی را خواستار می‌شود، باید ضدیت خود را با قانون اساسی نیز اعلام کند.

بورژوا- لیبرال‌ها به ویژه بورژوا- لیبرال‌های مذهبی از پرشورترین و پابرجاترین مدافعان قانون اساسی‌اند. "بلندپروازی‌های" دیگران را ندارند، قانون اساسی را همین‌طوری که هست قبول دارند و چیزی بیشتر از آن را طلب نمی‌کنند. با این حال در جریان‌ات اخیر، خصلتهای محافظه‌کارانه و فرصت‌طلبانه آن‌ها، برای مدتی کوتاه، با هم در تضاد افتاد یعنی از یک طرف خواستار اجرای کامل قانون اساسی بودند و از طرف دیگر، با دشمنان قانون اساسی همگامی نشان دادند. عکس‌العمل امپریالیسم (برقراری حکومت نظامی در هفدهم شهریورماه ۱۳۵۷ در تهران و یازده شهر دیگر) و "گوشزد" رژیم (درمورد دشمنان قانون اساسی) آن‌ها را از نو سر عقل آورد. دریافته‌اند همان طوری که با اشاره امپریالیسم در ابتدا جان گرفته‌اند در صورت "ناپرهیزی"، از نو به خانه‌نشینی محکوم خواهند شد. آقایان که "خیال" می‌کردند "آمریکائی‌ها دستور تیراندازی نخواهند داد" یک مرتبه متوجه

← - یا زودباوران روشن می‌شدند) بلکه بی ربط هم هست. "امام" اگر دروغ نمی‌گفت باید چنین جوابی می‌داد: با قانون اساسی فعلی ایران یا هر قانون اساسی دیگر مخالفیم، حکومت اسلامی نیازی به قانون اساسی ندارد. (این مطلب را ما مدتی پیش نوشته بودیم. در این فاصله همان طوری که قبلاً توضیح داده‌ایم تز نوظهور "حکومت جمهوری اسلامی" به دلایلی که ذکرش رفت، به وجود آمد. ولی قبل از پیدایش این تز نوظهور، یک ماه پس از نوشتن مقدمه، یک موضوع جدید دیگری نیز پیدا شد. رهبر جناح در پیام ۲۲ ذی‌القعده ۸۹ (۴ آبان ۱۳۵۷) به طور ضمنی با قانون اساسی مخالفت کرد. قبلاً دیده بودیم که او در چند ماه پیش در مصاحبه با خبرنگار لوموند گفته بود که با قانون اساسی به شرطی که "اصلاح" شود، موافق است و در همان جا نوشته بودیم که "امام" البته دروغ می‌گفت و دلایل آن را در طی همین پیشگفتار، متذکر شده‌ایم. اما مخالفت ضمنی و غیر صریح اخیر رهبر جناح "رادیکال" با قانون اساسی در چنین عبارتی بیان می‌شود: "پیش کشیدن شعار عمل به قانون اساسی که اخیراً ایادی شاه در مجلسین عنوان کرده‌اند خیانت به اسلام و کشور است". حواس بورژوا- لیبرال‌ها (ی مذهبی و غیر مذهبی) خوب جمع باشد - حواس کسانی که "جز اجرای کامل قانون اساسی چیز دیگری" نمی‌خواهند- بر اساس فتوای "امام" از این پس این خواست‌شان "خیانت به اسلام" است و بدتر این که اگر چنین خواستی را عنوان کنند جز "ایادی شاه" به شمار خواهند رفت).

شدند که "زیاد تند رفته" و "ژئوپولتیک" را از یاد برده‌اند. خلاصه این که بورژوا-لیبرال‌ها متوجه شده‌اند که تنها آینده ممکن سیاسی برای آن‌ها حرکت در جهت تأمین هرچه بیشتر منافع امپریالیسم و توجه به اهداف استراتژیک اوست.

رقت انگیزتر از همه، وضع بقایای حزب توده است. حزب توده که یک عمر از قانون اساسی دفاع کرده و ده‌ها مقاله در تمجید یا در تفسیر از قانون اساسی نوشته یعنی ده‌ها بار آن را خوانده و اصول آن را زیر و رو کرده است و نباید این قدر کودن باشد که نفهمد ضدیت با رژیم سلطنتی یعنی ضدیت با قانون اساسی.

با این حال در جریان تظاهرات عظیم مردم تهران در شهریور ماه یک مرتبه هول شد و پنداشت که جناح "رادیکال" امروز و فردا قدرت را در دست خواهد گرفت و رژیم شاه سرنگون خواهد شد. این بود که با دستپاچگی "برنامه" خود را به روزنامه‌های خارجی داد که در آن یک طرف استقرار حکومت جمهوری (یعنی ضدیت با قانون اساسی فعلی ایران) را خواستار شد و از طرف دیگر، برای رشوه دادن به جناح "رادیکال"، "شورای قانون اساسی" را در برنامه‌اش گنجانید (با این که بقایای حزب توده با زیرکی منظور خود از "شورای قانون اساسی" را مسکوت گذاشته‌اند ولی به راحتی می‌توان پی برد که منظور در رابطه است با همان اصل دوم متمم قانون اساسی که مورد خواست شدید روحانیون می‌باشد).

بقایای حزب توده یک بار دیگر کور خوانده و از هول حلیم توی دیگ افتاده‌اند یعنی با ورق برگشتن و برقراری حکومت نظامی، شانس خود را برای قانونی شدن از دست داده‌اند زیرا اگر حسرت به دل مانده‌های دیگر یعنی بورژوا-لیبرال‌ها (که با قانون اساسی فعلی عمیقاً موافق‌اند) از نو میدان پیدا کنند نمی‌توانند با حزب توده که ضدیت خود را با قانون اساسی اعلام کرده، همکاری کنند.

یک بد بیاری دیگر بقایای حزب توده در این هول شدن این است که تمام بافته‌های او در باره "جبهه ضد دیکتاتوری" با یک "بی احتیاطی" رشته شده است: گروه‌های مارکسیست-لنینیست و مائونیست‌ها که از اول با "تز" حزب توده مخالف بودند. تمام امید حزب توده به بورژوا-لیبرال‌ها و جناح‌های مذهبی بود. بورژوا-لیبرال‌ها و جناح "میانه رو" مذهبی که با دیکتاتوری شاه، مخالف و با سلطنت مشروطه شاه موافق‌اند، اگر به فرض هم بخواهند، نمی‌توانند بقایای حزب توده را در جبهه‌ای بپذیرند که ضدیت خود با رکن اولیه قانون اساسی (سلطنت مشروطه) را صریحاً اعلام کرده است. جناح "رادیکال" نیز آب پاکی را به روی دست ریخته: حتی برای واژگونی رژیم شاه با کمونیست‌ها همکاری نمی‌کند حالا چه کمونیست‌های باسماهای باشد و چه کمونیست‌های واقعی.

نتیجه این که: در جبهه ضد دیکتاتوری حزب توده، علی ماند و حوض‌اش!

در این روزها چه در داخل و چه در خارج، عده‌ای عقربه مبارزه اجتماعی و سیاسی خود را به روی قانون اساسی میزان کرده و این طور وانمود می‌کنند که اگر رژیم دیکتاتوری خونین شاه بر اساس اصول قانون اساسی و متمم آن حکومت کند دردهای بیشمار مردم برطرف شده و هیچ مشکلی برجا نخواهد ماند. عده کمی از مخالفان رژیم در داخل و خارج (به طوری که خواهیم دید) با کم و کیف قانون اساسی کنونی ایران آشنائی دقیق دارند و ایده‌آل‌شان چیزی جز مقررات همان نظام سیاسی و اجتماعی نیست که در هفتاد و چند سال پیش به نظم درآمده است، ولی عده بیشتری بدون آشنائی با اصول قانون اساسی و متمم آن، بدون این که آن اصول را حتی یک بار خوانده باشند، به دلایلی که ذکرش خواهد رفت، کورکورانه خود را به دست جریانی سپرده‌اند که از چندی پیش به راه افتاده است: دفاع از قانون اساسی.

ما در این نوشته نشان خواهیم داد که قانون اساسی و متمم آن نه تنها ابداً یک قانون مترقی نیست بلکه اکثریت قریب به اتفاق اصول آن، ارتجاعی است. هم چنین نشان می‌دهیم که رژیم دیکتاتوری شاه نه تنها از قانون اساسی کنونی ایران تخطی نکرده* بلکه شالوده حکومت قاهرانه و غارتگرانه خود را بر اساس آن ریخته است. کسانی که خلاف این را ادعا می‌کنند، دانسته یا ندانسته، دروغ می‌گویند و مشاوران حقوقی شاه نیز به راحتی قادرند دروغ‌شان را برملا کنند. شاه بر اساس قانون اساسی، متمم و ضمائم آن، رژیم خونین و استبدادی خود را برپا داشته، خلق‌های ما را استثمار و سرکوب کرده و ثروت‌های ملی را در معرض چپاول امپریالیست‌ها قرار داده است. و در مواردی که اقدامات و برنامه‌هایش با اصول موجود قانون اساسی انطباق نداشت، برای روز مبادا و برای این که دم موش به تله این سینه چاکان قانون اساسی ندهد، اصل یا اصولی از آن را تغییر داده است.

نظری کوتاه به برنامه‌ها و مرامنامه‌های شیفتگان امروزی قانون اساسی نشان خواهد داد که این‌ها چقدر از مرحله پرت‌اند و برنامه‌هایشان حتی از برنامه‌های قلبی و ضد مردمی شاه نیز عقب‌تر

* - این بحث را به تفصیل در بخش چهارم نوشته حاضر آورده‌ایم و در این جا فقط یک نکته را تذکر داده و رد می‌شویم: وقتی می‌گوئیم که شاه از قانون اساسی تخطی نکرده است، ایراد شکلی و برخورد سطحی با مسئله را در نظر نداریم. مشخصاً دو نکته مورد نظر ماست: اولاً قانونگذار از فلان یا بهمان اصل مورد ایراد، دقیقاً چه چیزی را اراده کرده بود و یا چه چیزی را نمی‌توانست اراده کرده باشد [و جواب به این سؤال، بدون شناخت موضع طبقاتی کسانی که قانون را تهیه و تصویب کرده‌اند، غیر ممکن است]. ثانیاً کلیات سیاهی که به روی کاغذ سفید آمده، دقیقاً - و نه متصوراً - چه چیزی را بیان می‌کنند. باقی همه شعر است و شعار و برخورد صوفیانه است با یک مسئله بسیار جدی.

است. اگر جز این بود مایهٔ تعجب می‌شد: برنامه‌ها و مرامنامه‌هایی که بر اساس یک قانون اساسی ارتجاعی تهیه شوند، نمی‌توانند مترقی باشند، به حال "نهضتی" که "آزادی ایران" را نشانه گرفته است باید گریست که دادستان و رئیس دادگاه نظامی شاه، "مرامنامه" اش را قبول دارد*. این حرف را ما نمی‌زنیم، سندش را از زبان مهندس بازرگان به دست می‌دهیم:

"کیفرخواست و رأی دادگاه از یک طرف می‌گویند **مرامنامه نهضت**

[آزادی ایران] **مورد قبول**** و **منطبق با قانون اساسی است** [تکیه از

ماست] و از طرف دیگر ابراز دشمنی و تهمت نسبت به مرام و مقصد و

هدف ما می‌نمایند... رئیس دادگاه نمی‌گذارند از مرام و مقصدمان حرف

بزنیم و حقانیت آن را ثابت نمائیم و می‌گویند **مرامنامه مورد ایراد نیست**

[تکیه از ماست]... *******."

عده‌ای که امروز سرنا را از سر گشادش می‌زنند، مدعی‌اند که شاه باید سلطنت کند نه حکومت. خواهیم دید که شاه به راحتی می‌تواند بر اساس قانون اساسی و متمم آن، هم سلطنت کند و هم حکومت. کسانی که حنجرهٔ مبارک خود را با فریاد: "شاه باید سلطنت کند، نه حکومت"، آزار می‌دهند، گویا قانون اساسی ایران را با قانون اساسی انگلستان یا بلژیک عوضی می‌گیرند، منظور ما از این مقایسه نه این است که قوانین اساسی این کشورها تحفهٔ نطنز باشد بلکه مقصود این است که قوانین اساسی این کشورها، مرز بین سلطنت و حکومت را دقیقاً – مانند قوانین اساسی تمام کشورها با دموکراسی بورژوائی که منشاء خود را از "روح‌القوانین" منتسکیو و تفکیک قوای سه گانهٔ او گرفته‌اند – مشخص کرده‌اند، درحالی که خواهیم دید، برخلاف تصور بسیاری، در قانون اساسی ایران تفکیک قوای سه گانه در واقع وجود ندارد. بر اساس همین قانون اساسی، شاه نه تنها می‌تواند به طور غیر مستقیم بلکه حتی به طور مستقیم در امر قانونگذاری دخالت کند و به عنوان یک پای معاملهٔ قوهٔ مقننه به شمار رود. درست است که قانون اساسی ایران در دخالت قوهٔ مجریه در قوهٔ قضائیه صراحت ندارد، ولی راه دخالت غیرمستقیم و اخلال در استقلال قوهٔ قضائیه را برای قوهٔ مجریه مسدود نکرده است. علاوه بر این، نویسندگان "باهوش" قانون اساسی و متمم آن، فکر این را هم

* - مراجعه شود به یادداشت شماره (۱۰).

** - رئیس و دادستان دادگاه نظامی شاه که مرامنامهٔ "نهضت آزادی ایران" را قبول دارند معلوم نیست به چه دلیل به عضویت "نهضت آزادی ایران" در نیامدند!

*** - نقل از مهندس بازرگان در کتاب "مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدید نظرخواهی"، از انتشارات مدرس، مهر ۱۳۵۰، ص ۲۰۹.

کرده‌اند: مگر نه این است که قوه قضائیه، نه واضع بلکه مجری قوانینی است که توسط قوه مقننه (و نیز - به ویژه - به اراده شاه) وضع می‌شوند؟

با توجه به نکات فوق و نیز (به طوری که خواهیم دید) با توجه به اختیارات عظیمی که قانون اساسی و متمم آن در اختیار شاه قرار می‌دهد، می‌توان از شیفتگان قانون اساسی و "حکومت قانون" (این‌ها هر جا از "قانون" صحبت می‌کنند، منظورشان قانون اساسی است) سؤال کرد: در قانون اساسی ایران، چه جزء از اجزاء، چه رکن از ارکان لازم برای حکومت کردن از شاه سلب شده است؟ طبق قانون اساسی، شاه نه تنها می‌تواند حکومت کند، بلکه همچنین قادر است که حکومت مطلق العنان و قدرت بی‌کرانی داشته باشد. نمونه‌های متعدد مربوط به این امر را در بخش چهارم همین نوشته مورد بررسی قرار خواهیم داد و در این جا به ارائه یک نمونه بسنده می‌کنیم: طبق اصل ۵۱ متمم قانون اساسی، شاه به **تنهایی** اختیار دارد به هر کشوری که اراده کند اعلان جنگ بدهد و با هر کشوری و هر وقت که دلش خواست معاهده صلح ببندد، بدون این که مجبور باشد از **احدی** (چه مردم و چه نمایندگان مردم یعنی مجلس) اجازه بگیرد، با **احدی** مشورت کند و به **احدی** حساب پس بدهد. مگر قدرتی بالاتر از این را هم می‌توان به تصور درآورد؟

قانون اساسی ایران آن چنان قانون گل و گشاد و بی در و پیکری است که هم سیاه‌ترین حکومت‌های استبدادی محمدعلی شاهی، رضا خانی و آریامهری، هم حکومت ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی دکتر مصدق و هم - اگر بخت یار شود - فرصت‌طلبانی چون دکتر کریم سنجابی، مهندس بازرگان یا ایرج اسکندری می‌توانند بر اساس اصول آن حکومت کنند. دیروز عده‌ای مصدق را به تخطی از اصول قانون اساسی متهم می‌کردند و امروز، عده‌ای دیگر به شاه چنین تهمتی می‌زنند. از عجایب روزگار این است که هم موافقین و هم منافقین هر دو راست می‌گویند، لاف‌ها را که هیچ کدام دروغ نمی‌گویند. زیرا که قانون اساسی ایران را می‌شود همه جور خواند و به دلخواه خود تفسیر کرد و حتی با کمی ساده لوحی و خوش خیالی از آن مدینه فاضله ساخت. قانون اساسی ایران دوائی است که هم اسهال را شفا می‌دهد و هم یبوست را معالجه می‌کند. اگر اصلی از قانون اساسی، امری را منع کند، اصل دیگر، قضیه را رفع و رجوع می‌کند. نمونه بدهیم. اصل یازدهم قانون اساسی - با قسم‌نامه معروف خود - می‌گوید:

اعضاء مجلس بدو که داخل مجلس می‌شوند باید به ترتیب ذیل قسم خورده و قسم‌نامه را امضاء نمایند:

"ما اشخاصی که در ذیل امضاء کرده‌ایم خداوند را به شهادت می‌طلبیم و به قرآن قسم یاد می‌کنیم ... که ... نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت ... خیانت ننمائیم ..."

طبق این اصل و اصول متعدد قانون اساسی و متمم آن، هیچ کمونیستی نمی‌تواند و نباید به مجلس راه یابد. علاوه بر این، مطابق اصل فوق، اگر کمونیستی به مجلس راه یافت یا باید قسم دروغ بخورد و یا کمونیست نباشد. زیرا کمونیست‌ها نه تنها "خداوند را به شهادت" نمی‌طلبند و "به قرآن قسم یاد"

نمی‌کنند، بلکه از عمده‌ترین وظایف‌شان، درهم پاشیدن "اساس سلطنت" و "خیانت" به آن است. این‌ها واقعیتی است که بر هیچ کس پوشیده نیست، به ویژه بر متولیان امامزاده قانون اساسی و بر سردمداران رژیم. پس چطور شد که در اسفند ۱۳۲۲ شمسی هشت نماینده حزب توده به شرح زیر:

- دکتر رادمنش از لاهیجان
- ایرج اسکندری از مازندران
- عبدالصمد کامبخش از قزوین
- اردشیر آوانسیان از طرف ارامنه رضائیه
- دکتر فریدون کشاورز از بندر انزلی
- پروین گنابادی از سبزوار
- تقی فداکار از اصفهان
- شهاب فردوس از فردوس

به مجلس راه یافتند؟ - بر اساس قانون اساسی! زیرا که اصل دوم همین قانون اساسی چنین می‌گوید:

"مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند."

مهمتر از این: طبق اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی:

"هیچ کس نمی‌تواند به مقام وزارت برسد مگر آن که مسلمان و ایرانی الاصل و تبعه ایران باشد."

با این حال در کابینه ائتلافی قوام السلطنه در اول مرداد ۱۳۲۵ شمسی سه وزیر کمونیست وارد کابینه شدند (چیزی که مترقی‌ترین پیشوایان صدر مشروطیت اگر تصورش را می‌توانستند بکنند که روزی در ایران، "طبیعیون و بابی‌ها"* به وزارت خواهند رسید، از خشم دیوانه می‌شدند).

* - ملایان و مجتهدان در زمان مشروطیت، نه کمونیست‌ها؛ زیرا که در آن وقت هنوز کسی جرأت نداشت خود را به این عنوان بشناساند و دیدیم که کمونیست‌های ایرانی و غیر ایرانی که در جنبش مشروطه مبارزه می‌کردند "مجاهد" نامیده می‌شدند) بلکه هر نماینده مجلس، هر فرد بازاری، حتی هر آخوندی که کمترین ایرادی به خرافات مذهبی می‌گرفت به این لقب - که مترادف کمونیست بود - تکفیر می‌شد، چند سطر از نامه‌ای که سید احمد طباطبائی (برادر یکی از دو رهبر عمده مشروطه یعنی سید محمد طباطبائی) که خود در آغاز مشروطه خواه بود و بعداً از آن برید، به داماد خود در نجف نوشته است در این رابطه خواندنی است: "نمی‌دانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر به دین و دنیای مردم می‌زند و چه آثار شرّیه بر آن مترتب است. مجلسی که بابیت و طبیعت داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیس آن باشند بهتر از این نخواهد شد. نمی‌دانید این فرقه ضاله بابیه و لامذهب‌ها چه قوتی گرفته و چه فتنه و آشوب می‌کنند. خدا لعنت کند سید جمال واعظ لامذهب را چقدر مردم را به ضلالت انداخت. به نحوی که مردم از بس که آن خبیث سر منبر گفته که دعا و قرآن نخوانید و روزنامه بخوانید، روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب می‌دانند و دعا و قرآن را موقوف کردند آن هم چه روزنامه که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است ...". (تاریخ مشروطه کسروی، صفحات ۹-۲۸۶).

چطور چنین چیزی ممکن است؟ مطابق کدام اصل قانون اساسی، سه وزیر کمونیست* را به وزارت منصوب کردند؟ - بر اساس همین اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی. مگر به روی پیشانی دکتر فریدون کشاورز (وزیر فرهنگ)، ایرج اسکندری (وزیر اقتصاد) و دکتر یزدی (وزیر بهداشت) نوشته شده بود: کمونیست؟ - البته که نه. در حالی که بر اساس اسناد رسمی معتبر، مسلمان شناخته می‌شوند.

همانطور که قبلاً نیز اشاره کرده‌ایم، برنامه‌های پاره‌ای از سینه چاکان امروزی قانون اساسی از برنامه‌های خوش ظاهر تبلیغاتی (ولی توخالی) شاه، به مراتب عقب‌تر است. غالب برنامه‌های قلابی شاه اگر به ظاهر مترقی‌اند (اگر اهداف تبلیغاتی آن‌ها را در نظر نگیریم ماهیت ضد مردمی‌شان را فراموش کنیم، اگر از یاد ببریم که آن "اصلاحات" فقط به روی کاغذ برای چه منظور و هدفی به وجود آمده‌اند که حتی در عمل، خلاف آن‌ها اجرا شده است و می‌شود)، برنامه‌های این حضرات نه تنها مترقی نیستند بلکه سیر به قهقرا دارند و نتیجتاً غیر مردمی‌اند. بی علت نیست که اینان سه رکن قانون اساسی و متمم آن یعنی فئودالیسم، مذهب و سلطنت را قبول دارند و دردشان عدم تعادل در توازن قواست: یک طرف کفه ترازو بیش از حد سنگین شده است. اینان به همان دلیلی با استبداد محمد رضا شاهی مبارزه می‌کنند که اولین و معروف‌ترین پیشوایان جنبش مشروطه (آقایان بهبهانی و طباطبائی) با استبداد شاهان قاجاری نبرد می‌کردند. درد آن مردان مبارز ولی ناآگاه (ناآگاه نه نسبت به منافع طبقاتی خود، بلکه نسبت به منافع توده‌ها) نیز همین بود: برقراری تعادل بین قوای مذهب و سلطنت. چیزی که پیروان امروزی رهبران دیروزی فراموش می‌کنند، تغییرات عظیمی است که در این هفتاد و چند سال در ایران و جهان به وجود آمده که بازگشت به عقب را غیرممکن ساخته است. نه تنها بازگشت به هفتاد و چند سال پیش بلکه حتی بازگشت به گذشته نزدیک، به بیست و چند سال پیش هم غیر ممکن است. مبارزه توده‌ها و طبقات زحمتکش ایران نظر به آینده دارد نه به گذشته - هر چند گذشته‌ای کم و بیش، به جای خود، افتخارآمیز (در این جا ما مشخصاً انقلاب مشروطه ۱۹۱۱ - ۱۹۰۸ و جنبش ضد امپریالیستی زمان مصدق را در نظر داریم و نه قانون اساسی و متمم آن را که در زمان خود هم قانونی چندان مترقی نبوده تا چه رسد به امروز).

در آغاز نظرم‌ان بر این بود که مقاله‌ای تحت عنوان "قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه" تهیه کنیم. پایه و اساس این مقاله منحصراً بر نقد و بررسی اصول قانون اساسی و متمم آن استوار بود و در آن نکاتی گسترش داده می‌شد که در صفحات فوق به آن‌ها اشاره کرده‌ایم. یادداشت‌هایی برای

* - در این جا به این کاری نداریم که بعدها این نمایندگان و وزراء، کمونیست‌های قلابی و توزرد از آب در آمدند. در آن زمان چهره واقعی‌شان هنوز شناخته نشده بود.

این منظور تهیه شد، وقتی که به تنظیم این یادداشت‌ها پرداختیم متوجه شدیم که این کار اگر چه ممکن است به تنهایی کافی جلوه کند، ولی همه جانبه نیست. معنای این کار این بود که قانون اساسی را به تنهایی مورد نقد و بررسی قرار دهیم بی آن که به محتوای تاریخی و به شرایط و آدم‌هایی که در ایجاد آن نقش داشته‌اند، توجه کنیم. معنای این کار هم چنین این بود که قانون اساسی را از محتوای تاریخی‌اش بیرون بکشیم و آن را به عنوان پدیده‌ای مستقل، بدون دنباله، قائم به خود تصور کرده و مورد بررسی قرار دهیم. به دنبال احساس این ضرورت بود که "قانون اساسی یا شمشیر چوبین مبارزه" را در بخش چهارم قرار دادیم و سه بخش دیگر به آن اضافه کردیم:

بخش اول - نگاهی کوتاه به شرایط اجتماعی و سیاسی ایران تا قبل از مشروطیت (آخرین سالهای قرن نوزدهم تا ۱۹۰۵)

بخش دوم - جنبش مشروطه خواهی از آغاز تا تصویب متمم قانون اساسی (۱۹۰۷-۱۹۰۵)

جنبش مشروطیت را در آستان به توپ بستن مجلس و مسجد سپهسالار و قتل‌عام آزادیخواهان به وسیله محمد علی شاه و لیاخوف روسی، رها می‌کنیم. چهار سال بعدی (۱۹۱۱-۱۹۰۸)، گرچه بحرانی‌ترین و تعیین کننده‌ترین دوره انقلاب و حماسی‌ترین مظهر اراده خلق در مبارزه علیه نیروهای ارتجاع و استعمار به شمار می‌رود، دوره‌ای که پس از آن همه خون‌های ریخته شده و فداکاری‌ها بالاخره با شکست مواجه می‌شود، اگر چه سرشار از آموزش‌ها و تعلیمات بزرگ است ولی از آن جایی که با بحث ما ارتباط مستقیم ندارد، در کتاب حاضر به آن نخواهیم پرداخت.

از بخش اول که مربوط به قبل از مشروطیت است با سرعت بیشتری رد شده‌ایم. در این بخش نظری انداختیم به فساد و ستم دستگاه خودکامه شاه و کاسه لیسان درباری، به حراج گذاشتن ثروت‌های ملی از طریق اعطاء امتیازات و دریافت وام‌ها، فقر و استنثار شدید مردم، قحطی‌های مکرر، و بالاخره علل و عوامل بیداری ایرانیان.

در بخش دوم مکث بیشتری کرده‌ایم. در این دوره کوتاه (۱۹۰۷-۱۹۰۵)، مسائل بیشمار و بسیار مهمی مطرح شده است و هم چنین در همین دوره است که موضوع مورد توجه ما یعنی قانون اساسی (دراوت ۱۹۰۶) و متمم قانون اساسی (در اکتبر ۱۹۰۷) به وجود آمده است. در این بخش مطالب متعددی مورد توجه قرار می‌گیرد از جمله چگونگی به وجود آمدن جنبش مشروطه خواهی به وسیله روحانیون، انگیزه آن‌ها در شرکت در آن و علت عقب نشینی، کارشکنی و توطئه‌های بعدی بخش عمده‌ای از آن‌ها. توطئه‌ها و خرابکاری‌های شاه، درباریان و قتل‌عام و غارت مردم به وسیله عوامل دست نشانده‌شان. تشکیل انجمن‌های محلی به ویژه انجمن محلی تبریز با شرکت مجاهدین مسلح و گروه‌های فدائی‌اش که رادیکال‌ترین بخش جنبش را تشکیل می‌داد و بارها در بحرانی‌ترین شرایط در مقابل توطئه‌های شاه، صدر اعظم، درباریان و روحانیون مرتجع، در مقابل بی‌حالی مجلس، قهرمانانه به پا می‌خاست و شاه و عوامل‌اش را وادار به عقب نشینی می‌کرد. در جنبشی که عمدتاً با شرکت روحانیون و بازاریان به وجود آمده بود کم‌کم توده‌های محروم خلق وارد صحنه شدند.

خواهیم دید چه کسانی در تنظیم و تدوین قانون اساسی و متمم آن دست داشته‌اند و چه افرادی با چه منشاء طبقاتی و چرا با آن سرسختی با همین قانون دست و پا شکسته مبارزه می‌کردند و با تمام امکانات و قوا، مانع تصویب و اجرای آن می‌شدند. در بخش دوم همچنین خواهیم دید که روحانیون مرتجع و در رأس آن‌ها، شیخ فضل الله نوری، با چه سماجت شگفت‌آوری اصل دوم متمم قانون اساسی - که ارتجاعی‌ترین اصول آن به شمار می‌رود - را به مجلس تحمیل کردند (خود این اصل را در بخش چهارم نوشته حاضر مورد بررسی قرار خواهیم داد)، قانون اساسی‌ای که به وسیله دربار و پسران صدراعظم وقت تهیه شد*، حساب‌اش روشن است ولی متمم قانون به وسیله مجلس (دوره اول) تهیه و تدوین (و در واقع ترجمه) شده است، پس لازم است بدانیم که آن مجلس از چه طبقات (بر اساس قانون انتخابات آن روز، قانونی که ننگین‌ترین مظاهر جامعه طبقاتی را به نمایش می‌گذارد)، تشکیل یافته بود. خواهیم دید افرادی که آن را تهیه و تدوین کرده‌اند، مجلسی که آن را تصویب کرده است، با توجه به موضع طبقاتی‌شان نمی‌توانسته و نمی‌خواسته‌اند که قانون بهتری را ارائه دهند.

خلاصه کنیم: اگر بخش‌های اول و دوم کتاب حاضر را تهیه نکرده و خود را فقط به بخش چهارم آن محدود می‌کردیم، مجبور بودیم که تمام این مسائل مهم را نادیده گرفته یا از کنارشان رد شویم. در این رابطه نهایت اهمیت داشت که ببینیم شرایط اجتماعی و سیاسی قبل از مشروطیت چه بود و جنبش مشروطه چرا و چگونه به وجود آمد. بدون این بررسی، معلوم نمی‌شد که چه شرایط و فضائی، قانون اساسی و متمم آن را تحمیل کرده‌اند.

بخش سوم مربوط است به: نظری کوتاه به منشاء و مأخذ قانون اساسی و متمم آن. در این بخش به اختصار خواهیم کوشید که تفاوت متن با ترجمه، اصل با رونوشت را نشان دهیم. خواهیم دید که قانون اساسی ایران، برخلاف برادران ناتنی خود، یعنی قوانین اساسی اروپائی، از ۱۹۰۷-۱۹۰۶ تا کنون همچنان بلا تغییر مانده (مثلاً در فرانسه در طی یکصد و هشتاد ساله اخیر پانزده قانون اساسی به وجود آمده است). چرا قانون اساسی ایران در طی این مدت طولانی - از چند "روتوش" مصلحتی که بگذریم - بلا تغییر مانده است؟ علت‌اش نباید به قول اصل دوم متمم قانون اساسی فقط انتظار "ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه" باشد. علت دیگری دارد. پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی، رضا خان قبل از تاجگذاری فقط چند اصل را در سال ۱۳۰۴ تغییر داد (اصولی که سلطنت را در خاندان قاجار موروثی می‌کرد) و بقیه را به حال خود گذاشت. محمد رضا شاه فقط چند اصلی را عوض کرد که با اقدامات او مغایرت داشت (احتمالاً به این علت که دهان معاندین امروزی خود را پیشاپیش ببندد)

* - تاریخ مشروطه کسروی، ص، ۱۷۰.

و باقی را دست نخورده نگه داشت. چرا؟ دلایلش خیلی ساده است که رضا خان جلاد و پسر خون‌آشام او، قانون اساسی گل و گشاد و بی در و پیکر دیگری نمی‌توانستند تهیه کنند که دستشان را تا این حد برای ایجاد وحشیانه‌ترین و خونخوارترین رژیم‌های کنونی جهان بازتر بگذارد. در این حال چرا قانونی را عوض می‌کردند که، راست یا دروغ، اعتبار انقلاب مشروطه، پشتوانه آن است.

در باره بخش چهارم نوشته حاضر، قبلاً بحث کرده‌ایم و در این جا به عنوان نتیجه گیری اضافه کنیم که نقد و بررسی اصول قانون اساسی و متمم آن، به گمان ما بسیاری از پیش‌داوری‌های ناآگاهانه را از بین تواند برد. در این نوشته، ما قصد جدل و به ویژه قانع کردن کسانی را نداریم که با شناخت دقیق از ماهیت قانون اساسی، برای مخالفت با رژیم شاه، مترسک دفاع از قانون اساسی را علم کرده‌اند. این افراد در بیان این عبارت، که به کرات از زبان و قلم‌شان جاری می‌شود، صداقت کامل دارند: "ما جز اجرای اصول قانون اساسی و حکومت قانون هیچ قصد و نیتی دیگر* نداریم". اگر ظاهر "ترقی خواهانه" عبارت‌شان بتواند عده‌ای را فریب دهد ولی خودشان دقیقاً می‌دانند که چه می‌گویند و چه می‌خواهند (در بخش چهارم نوشته حاضر، این عبارت‌شان را به زبانی روشن و همه فهم "ترجمه" می‌کنیم و خواهیم دید که "قصد و نیت"شان تا چه حد ارتجاعی و ضد مردمی است). کسانی که در خارج از کشور از قانون اساسی دفاع می‌کنند، از ایجاد "جو جدید" نوقزده شده‌اند را کنار می‌گذاریم و بحث این آدم‌های کم خاصیت یا بی خاصیت را نمی‌کنیم، چه وجود یا عدم وجودشان، در مبارزه خلق ما تأثیری ندارد. فقط باید مواظب بود که فعالیت‌هایشان آب را آلوده‌تر و کلاف جنبش دانشجویی در خارج را سر درگم‌تر نکند. اما در داخل چه کسانی سنگ قانون اساسی را به سینه می‌زنند؟ طبقه بندی‌اشان دشوار است و نتیجه گیری دشوارتر. در یک جمله می‌توان خلاصه‌شان کرد: آدم‌های بی‌نام، آدم‌های بانام، آدم‌های بدنام، آدم‌های جویای نام و ... آدم‌های خوشنام. از همه قماش توی‌شان می‌توان سراغ گرفت: از همکاران سابق مصدق، از مذهبیبون همیشه مذهبی (دیروز مذهبی، امروز مذهبی، فردا مذهبی)، از همفکران سابق حزب توده، از همراهان خلیل ملکی (که هنوز نان "انشعاب"شان را می‌خورند و به یمن آن مصونیت جاودانه یافته‌اند)، از یاران همین چند سال پیش اسدالله علم، از کسانی که تا دیروز در خدمت رژیم بودند و یا با او لاس می‌زدند، از کسانی که تا دیروز بی خاصیت که یک مرتبه "آزادیخواه" شدند (مبارک باشد)، و ... از بقیه. همه "آن‌ها" یکی دو دوجین بیشتر نیستند** و "این‌ها (بقیه)" به مراتب بیشترند. "این‌ها" بدون توجه به

* - جمله از علی اصغر حاج سید جوادی است.

** - به هنگام نگارش این قسمت از مقدمه، تعدادشان یکی دو دوجین بیشتر نبود، حالا ماشاءالله ده‌ها دوجین شده اند.

سرکوب و همه نتایج آن، هزار هزار در سخنرانی‌های "آن‌ها" حضور می‌یابند* . "آن‌ها" را باید به حال خودشان گذاشت که با رژیم سرشاخ شوند (گو این که رژیم هم "آن‌ها" را جدی نمی‌گیرد و ابداً واهمه‌ای از "آن‌ها" ندارد و خوب می‌داند که خطری از جانب "آن‌ها" متوجه‌اش نیست) ولی هرگز نباید اجازه داد که جنبش خلق را یک بار دیگر به بیراهه بکشند. زیرا "آن‌ها" بودند که در زمان انقلاب مشروطیت و در جنبش ضد امپریالیستی سال‌های سی، شکست را به "این‌ها" تحمیل کردند. پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، باز "آن‌ها" بودند که خیانت کردند، به همکاری با رژیم درآمدند، یا چند سالی در زندان و تبعید به سر بردند و بعد آزاد شدند... و باز "این‌ها" بودند که در زیر چکمه‌های جلد، له شدند. "آن‌ها" امروز همین هستند و فردا، همین خواهند بود که دیروز بودند. ما را با آن‌ها کاری نیست.

نوشته حاضر، فقط به خاطر "این‌ها"ست، نه تنها به خاطر کسانی که ناآگاهانه (ولی صادقانه) و با یک مشت پیشداوری‌ها از قانون اساسی کنونی دفاع می‌کنند، بلکه همچنین به خاطرکسان بی‌شمار دیگری که بدون درگیر شدن در این الم شنگه‌ها، به نوعی حاج و واج و سرگردان مانده و علی‌رغم شناخت و تمام خاطرات بدی که از "آن‌ها" دارند، ممکن است باز گول‌شان را بخورند.

* - این قسمت دوم مقدمه حدود ده ماه قبل از جریانات اخیر نوشته شده بود، یعنی هنگامی که هنوز جناح‌های مذهبی به ویژه جناح "رادیکال" عملاً وارد صحنه نشده بودند. در آن ایام، بورژوا لیبرال‌ها با تشکیل جلسات سخنرانی و با ارسال نامه‌های سرگشاده به شاه، ملکه، نخست وزیر، وزیر دربار، رئیس دفتر مخصوص شاه و با پخش اعلامیه‌های مخفی و نیمه مخفی معرکه دار میدان بودند. ما این قسمت از مقدمه را به همان شکلی که بود حفظ کرده‌ایم و نظر خود را در مورد جریانات اخیر و جناح‌های مدعی به طور جداگانه در قسمت اول مقدمه آوردیم.

یادداشت‌ها

(۱) - اسناد فراوان و متعددی در رابطه با جنبش مشروطیت در آرشیو شوروی وجود دارد و از زمان روسیه تزاری برجا مانده است. قسمت اعظم آن‌ها، که می‌توانند بسیاری از مسائل جنبش مشروطیت و جنبش کارگری در ایران را روشن کنند هنوز دست نخورده باقی مانده و یا مورد استفاده انحصاری محققان شوروی قرار گرفته‌اند*. جزء ناچیز از این‌ها به وسیله حزب توده، غالباً با تلخیص یا تحریف انتشار یافته است***. علت "عدم علاقه" حزب توده و بقایای آن نسبت به چاپ این اسناد، علی‌رغم تسهیلات عظیمی که در اختیار داشته‌اند و دارند، به سادگی قابل فهم و برای همگان روشن است؛ و علت مثله کردن آن جزء کوچک از اسناد چاپ شده، قابل فهم تر و روشن تر.

در این جا ما اختصاصاً به اسنادی توجه داریم که مربوط به جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت ایران است، اولاً به دلیل این که به بحث فعلی ما ارتباط دارد، ثانیاً مربوط به دوره روسیه تزاری است نه حکومت شوروی و منطقاً نباید "حساسیت" زمامداران شوروی و پیروان ایرانی‌شان را برانگیزد. زیرا به خوبی می‌دانیم که دسترسی به اسناد و مدارک بعدی مربوط به احزاب کارگری و شبه کارگری، جنبش‌های توده‌ای، قیام‌های زمان رضا خان (خیابانی، کلنل پسیان و به ویژه جنگل)، ملی شدن صنعت نفت، قبل و بعد کودتای ۱۳۳۲، آن قسمت از اسناد مربوط به بین‌الملل دوم که در شوروی موجود است و اسناد مربوط به بین‌الملل سوم در ارتباط با ایران و غیره به این زودی‌ها ممکن نخواهد بود. زیرا حقایق بسیاری را روشن خواهند کرد و بسیاری از پته‌ها را به روی آب خواهند ریخت.

در این جا یک نکته را باید تذکر داد: کوشش انتشارات مزدک در مجموعه شش جلدی اسناد جنبش کارگری با تمام نقایصی که دارد کاری است شایسته تمجید. این نقایص عمدتاً دو نوع‌اند. اولاً در مورد گذشته جنبش (چه دور چه نزدیک): قر و قاطی بودن (یا قر و قاطی کردن) مسائل و پیچیده تر کردن

* - آن چه برای یک تحقیق اصیل و علمی اهمیت دارد نه استفاده دست دوم از اسناد بلکه بررسی مستقیم و بی‌واسطه آن‌ها و به تعبیر دیگر، دسترسی به متن اصلی آن اسناد است. زیرا هر محققى با دید خاص خود به اسناد می‌نگرد و به شیوه مخصوص به خود از آن‌ها بهره برداری می‌کند. علاوه بر این، متأسفانه غالباً دیده شده که پاره‌ای از محققان شوروی، استفاده "نامشروع" از این اسناد کرده و به دیگر سخن، از جنبه‌های مهمی از یک سند، غافل مانده یا تغافل کرده‌اند. از این نظر استناد این دسته از محققان از اجزائی از آن اسناد، در همین حد گزینش و دستچینی به دشواری قابل اعتماد است.

** - در این مورد مثلاً مراجعه کنید به مقدمه جلد اول، چاپ دوم، صفحات ۶۳-۵۳ اسناد جنبش کارگری، انتشارات مزدک، در رابطه با انتشار برنامه حزب عدالت.

کلاف‌های سردرگم که در متن مقدمه حاضر به آن اشاره کرده‌ایم، آشفتگی در ارائه، در شیوه انتخاب مطالب و نیز ایرادهائی که به نحوه تلقی و به "تفسیر"های "ویراستار" مجموعه می‌توان گرفت. ثانیاً نوشته‌های معمولی بعضی از معاصران را "سند بسیار مهم" معرفی کردن، از نظرات انحرافی آنها دفاع کردن و نویسندگانشان را "صاحب نظران برجسته جنبش کارگری" جا زدن. از جنبه‌های تبلیغاتی و های وهوی ناشی از آن که بگذریم، شأن نزول این نوشته‌ها در مجموعه اسناد، عمدتاً موضع ضد لنینی نویسنده‌گان آنها است. با این همه، همان طوری که گفتیم، ما کارایی مؤسسه انتشاراتی را عملی مثبت می‌دانیم و عقیده داریم که یک قسمت از وظیفه مارکسیست – لنینیست‌ها، رفع نقائص و تکمیل این اسناد جنبش کارگری ایران به شمار می‌رود (حزب توده و بقایای آن به ویژه در ربع اخیر در خارج کشور – علی‌رغم فرصت کافی، امکانات بزرگ و تسهیلات غیرقابل حصول برای دیگران – هرگز به آن تن در نداده‌اند).

خلاصه این که بدون دسترسی به اسناد فراوان و مهمی که در آرشیوهای شوروی خاک می‌خورند*، یک تحقیق علمی جامع در باره جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت کاری ناقص و نارسا خواهد بود و گوشه‌ای از تاریخ این جنبش توده‌ای همچنان تاریک و مبهم خواهد ماند.

(۲) – به دلایلی که در زیر توضیح خواهیم داد، در این کتاب مجبور شده‌ایم که تاریخ‌ها را به تاریخ میلادی بیاوریم. تا اسفند ۱۳۵۴ هجری شمسی که در جلسه مشترک مجلسین سنا و شورا به منظور "بزرگداشت" پنجاهمین سالگرد سلسله منفور پهلوی، تاریخ مضحک ۲۵۳۵ شاهنشاهی به وجود آمد – سه تاریخ در ایران با شدت و ضعف، رواج داشت: هجری شمسی، هجری قمری، میلادی**.

* - از جمله در:

- "آرشیوهای جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان C.G.I.A AGSS"،
- "آرشیوهای ازبکستان C.G.I.A.U ZSSR"،
- "آرشیوهای سیاست داخلی"،
- "آرشیوهای مرکزی تاریخ جنگ C.G.I.A"،
- "آرشیوهای مرکز تاریخی لنینگراد C.U.V.I.A.L"،
- "آرشیوهای تاریخی مرکز حکومت جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان C.G.I.A. AZSSR". و غیره.

** – این یادداشت چند ماه قبل از عقب نشینی خفت آمیز شاه در تغییر تقویم شاهنشاهی و استقرار مجدد تاریخ هجری شمسی نوشته شده بود: در زمانی که حزب فاشیستی رستاخیز هنوز به سرنوشت احزاب ملیون و مردم دچار نشده بود بلکه حزب فراگیر بود، در زمانی که بورژوا – لیبرال‌ها در عریضه‌ها و نامه‌های سرگشاده خود به شاه، آزادی را گدائی می‌کردند؛ و شاه بی اعتناء به این استغاثه‌ها چهار نعل به طرف "تمدن بزرگ" در حرکت بود. در زمانی که آریامهر باد به غنغ می‌انداخت و به زمین و زمان فخر می‌فروخت و جنبش توده‌ها هنوز او را به صورت موجود زبون و مفلوکی در نیاورده بود.



۱ - تاریخ هجری شمسی در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴ شمسی) در زمان رضا شاه به وجود آمد. تاریخ هجری قمری که تا این زمان، تاریخ رسمی بود به تدریج از تداول افتاد و تقریباً متروک ماند (فقط روحانیون به تاریخ جدید گردن نهندند و حتی امروز، در پای اعلامیه‌های روحانیون، تاریخ هجری قمری به چشم می‌خورد).

۲ - تاریخ هجری قمری، همان طوری که متذکر شدیم تا سال ۱۳۰۴، تاریخ رسمی ایران بود. کلیه اسناد و نوشته‌ها تا آغاز سلطنت رضاشاه، به هجری قمری است. حتی امروز وقتی که از جریانات و وقایع آن دوره صحبت می‌شود، تاریخ هجری قمری ذکر می‌گردد، فی المثل می‌گویند که فرمان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ صادر شده است.

۳ - تاریخ میلادی از دیر باز، همراه با برقراری روابط ایران با اروپا و ورود نمایندگان حکومت‌های خارجی و سیاحان فرنگی به ایران، ترجمه آثار نویسندگان خارجی، روزنامه‌ها و غیره به ایران راه یافته بود. با این همه، به علت قلت تعداد کتاب‌ها، روزنامه و با سوادان، تاریخ میلادی تا قبل از مشروطیت در سطح مکاتبات اداری باقی مانده و تعداد کمی از افراد باسواد با آن آشنائی داشته‌اند. از زمان مشروطیت تا به امروز بر اثر افزایش تدریجی تعداد روزنامه‌ها، ترجمه کتابها، باسوادان و مسافرت ایرانیان به کشورهای اروپائی، ترویج رادیو و تلویزیون و عوامل دیگر (از جمله تقلید)، نفوذ و کاربرد تاریخ میلادی رواج بسیار یافته است. به نحوی که تا قبل از سرهم بندی تاریخ منحوس شاهنشاهی به وسیله رژیم شاه، در تمام تقویم‌های رسمی با این که تاریخ شمسی نقش مسلط داشت، تاریخ‌های قمری و میلادی در کنار تاریخ شمسی به همزیستی خود ادامه می‌دادند. اگر روزگاری چند صد نفر به زحمت با تقویم میلادی آشنائی داشتند، امروزه تاریخ میلادی به گوش و چشم صدها هزار نفر و حتی میلیون‌ها ایرانی چه باسواد و چه بی‌سواد (چه از طریق روزنامه‌ها و کتاب‌ها و چه از راه رادیو و تلویزیون) خورده است.

وجود همین سه تاریخ شمسی، قمری، میلادی نه تنها برای مردم بلکه حتی برای نویسندگان، مترجمان و اهل تحقیق گنجی و سردرگمی خاصی ایجاد می‌کرد. سرهم بندی تقویم چهارم، یعنی تاریخ مسخره شاهنشاهی، به این گنجی و سردرگمی به ابعاد وسیع‌تری افزوده که احسان طبری در مقاله مستند "تقویم و تاریخ"* به پاره‌ای از آن‌ها اشاره کرده است.

← - به هر حال ما این یادداشت را به دو دلیل به همان شکل قبلی خود حفظ کرده‌ایم. اولاً از بین رفتن "تاریخ شاهنشاهی" تغییری در ماهیت بحث ما نمی‌دهد و در صورت فقدان این تاریخ نیز ما در کتاب حاضر، تاریخ‌های هجری قمری را به میلادی تبدیل می‌کردیم. ثانیاً اهمیت طرح مسئله تا زمان ایجاد یک تقویم همگانی و یک "استاندارد" جهانی همچنان به جای خود باقی است.

* - مراجعه کنید به مجله "دنیا"، فروردین ۱۳۵۵، صفحات ۲۳-۲۱.

نیروهای اپوزیسیون ایران در داخل و خارج، تا کنون بدون توجه به "تاریخ شاهنشاهی" همچنان تاریخ شمسی را در نوشته‌ها و اعلامیه‌های خود به کار می‌برند و به نظر ما این مبارزه منفی باید ادامه یافته و پرحاشیه‌تر شود. اما در کتاب حاضر قضیه فرق می‌کند. دوره مورد بحث ما در اینجا دوره قاجاریه است که در آن دوران تاریخ رسمی، هجری قمری بود و تمام حوادث و وقایع آن دوران یا به تاریخ هجری قمری است و یا میلادی (نویسندگان خارجی بیشماری که در باره قاجاریه و جنبش مشروطیت مطلب نوشته و کتاب‌هایشان به فارسی ترجمه شده، همه جا تاریخ میلادی را به کار برده‌اند. مثلاً تاریخ صدور فرمان مشروطیت را که قبلاً مثال زدیم، نویسندگان ایرانی ۱۳۲۴ هجری قمری می‌نویسند و نویسندگان خارجی ۱۹۰۶ میلادی).

در کتاب حاضر، برای جلوگیری از ایجاد سردرگمی بیشتر در استعمال متناوب دو تاریخ میلادی و هجری قمری (بنا بر این که از یک نویسنده ایرانی یا خارجی مطلبی عنوان می‌شود)، تاریخ میلادی را بر هجری قمری ترجیح داده‌ایم. برای اطمینان خاطر عده‌ای که در همه چیز شک می‌کنند و برای هر چیز "دلیلی" می‌تراشند باید اضافه کنیم که دلیل این انتخاب، "فرنگی مآبی"، "تقلید" از تاریخ فرنگی و یا "دشمنی" با تاریخ هجری قمری و در نتیجه "نشانه‌ای از دشمنی با اسلام" و یا هر چیز دیگر نیست*.

در کتاب حاضر، در ترجیح تاریخ میلادی بر هجری قمری علاوه بر دلایل مذکور در فوق، دلایل زیر نیز در این انتخاب دخالت داشته‌اند:

- رواج بیشتر تاریخ میلادی و آشنائی بیشتر افراد کتابخوان امروزی با آن.
- ثبات آن؛ زیرا هر روز یک پادشاه مستبد برای ارضاء جاه طلبی‌های ابلهانه و دیوانه وار خود، نمی‌تواند در آن دست برده و تاریخی** را به زور بر ملتی تحمیل کند و آشفته‌گی‌ها و سردرگمی‌های وحشتناک در تمام شئون مادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی یک ملت به وجود آورد.

* - ارقام تاریخ از نظر ما دارای اهمیت ثانوی است. برای یک مارکسیست معتقد به انترناسیونالیسم پرولتاری (که باید عاری از هرگونه تعصب مذهبی یا ناسیونالیستی باشد؛ چه اهمیت دارد که مبداء تاریخ هجرت پیغمبر اسلام باشد یا میلاد مسیح؟ تا آن جا که ما اطلاع داریم پیشوایان مارکسیسم با تاریخ میلادی موجود یعنی میلاد مسیح به عنوان مبداء تاریخ مخالفتی نکرده‌اند و چه دلیلی دارد که ما با تاریخ هجری موجود مخالف باشیم. در کشورهای سوسیالیستی امروز (کشورهای غالباً مسیحی دیروز) که تاریخ میلادی متداول است دلیل بر علاقه آن‌ها به مسیحیت نیست. پس از سرنگونی رژیم وابسته به سرمایه داری جهانی و استقرار سوسیالیسم در ایران، تاریخ هجری شمسی نیز می‌تواند حیات خود را ادامه دهد. در جهان کمونیستی فردا شاید ۱۸۴۸، سال انتشار "مانیفست کمونیست"، یا ۱۹۱۷، اولین انقلاب پیروزمند سوسیالیستی به عنوان مبداء تاریخ مشترک جهان انتخاب گردد.

** - اوستائی (قدیم و جدید)، سلوکی، یزدگردی، جلالی، هجری قمری، هجری شمسی، شاهنشاهی چند نمونه از آن است.

- جلوگیری از تکرار مداوم "هجری قمری به دنبال هر تاریخ (زیرا در صورت عدم این تکرار، ممکن است پاره‌ای از آن‌ها با تاریخ‌های شمسی قاطی شده و عوضی گرفته شوند).

لازم به تذکر است که این تبدیل تاریخ به تاریخ میلادی فقط در این کتاب به خاطر وضع استثنائی آن*، - و منحصرأ در مورد تاریخ‌های هجری قمری - صورت گرفته است. بدیهی است در مواردی که تاریخی به هجری شمسی بود، ما آن‌ها را به همان شکل گذاشته‌ایم مگر در صورتی که نویسنده خارجی بود و طبعاً در نوشته خود تاریخ میلادی را به کار برده است، و در این صورت نیز غالباً تاریخ شمسی را در داخل دو پرانتز در کنار آن قرار داده‌ایم.

(۳) - الفاظ ارتجاعی، مترقی، محافظه‌کار، انقلابی، از جمله الفاضلی به شمار می‌روند که در داخل و خارج از کشور به‌جا و بی‌جا به کار می‌روند که نه تنها با معانی لغوی بلکه با مفاهیم سیاسی آن‌ها هیچ ربطی ندارند. مثلاً واژه ارتجاعی غالباً به صورت یک دشنام درآمده است و غالباً بی مورد به کار می‌رود، مثلاً یک فرد یا یک گروه مارکسیستی را که با نظرمان یکی نیستند، "ارتجاعی" می‌خوانیم و یا این که برعکس، یک فرد یا یک گروه با یک جهان بینی عقب مانده را "مترقی" و "انقلابی" نام می‌دهیم.

ما در کتاب حاضر، همه جا از واژه "ارتجاعی" مفهوم دقیق و وسیع لغوی آن را در نظر داریم. یک نظر یا یک عقیده یا مسلک وقتی ارتجاعی است که از هرچیز نو هراس دارد، دشمن پیشرفت و ترقی است، منکر مسیر تکامل جامعه و مخالف حرکت است. همواره چشم به گذشته دارد، واپس مانده است و عجیب این که به واپس ماندگی خود افتخار می‌کند. به آیات آسمانی و قوانین ازلی و ابدی معتقد است. رودخانه نیست که به دریا ریخته شود، آب را کد برک‌های است و به حوضچه‌ای دل خوش می‌دارد (به شرطی که "کر" باشد).

ارتجاعی در سیاست، آن جنبش فکری است که نقطه مقابل پیشرفت اجتماعی قرار دارد، سیر به قهقرا را طالب است. در تحلیل نهائی، مطلقاً مترقی نیست و در بهترین حالات، محافظه کار (Conservateur) است. در قرن بیستم زندگی می‌کند، به قرن ششم میلادی چشم دوخته. در عصر امپریالیسم مخوف و بیرحم می‌زید ولی از جامعه پوسیده فئودالی چشم برنکنده است. با شمشیر تئوریک اسلام می‌خواهد به جنگ بمب‌های هسته‌ای امپریالیسم برود و به آن "جهاد" دهد.

در یک کلمه، ارتجاعی، افکار و اقداماتی را دربرمی‌گیرد که دشمن پیشرفت و ترقی است و استقرار مجدد نهادهای پیشین اجتماعی را نشانه می‌گیرد.

(۴) - اصطلاح "مجاهدان قفقازی" از کسروی است که نه درست است و نه جامع ولی ما غالباً

* - اگر به جای سلسله منفور قاجاریه، سلسله ننگین پهلوی مورد بحث ما بود به چنین تبدیلی نیاز نمی‌افتاد و تاریخ شمسی به خاطر آشنائی نسل امروز با آن به تنهایی کافی بود.

همین اصطلاح را برای اجتناب از ارائه توضیحات مکرر و تطویل کلام اجباراً به کار برده‌ایم. کسروی "مجاهدان قفقازی" را ایرانی‌هایی می‌داند که از قفقاز برگشته بودند و لباس قفقازی به تن می‌کردند و به همین جهت به "مجاهدان قفقازی" معروف شده بودند. اگر ایرانی‌های مقیم قفقاز و عضو گروه سوسیال دموکرات ایران، اعضاء "همت" که به ایران آمدند و اعضاء اجتماعيون عاميون را بتوان "مجاهد" نامید ولی انتساب این عنوان به عده‌ای از مبارزان غیر مسلمان (ارمنی، گرجی، روسی، و مارکسیست‌ها (بلشویک‌ها و منشویک‌ها) به علی‌که قبلاً ذکر کرده‌ایم در جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت ایران شرکت داشتند و به وسیله مؤلفان ایرانی و خارجی "مجاهد" نامیده می‌شوند، درست نیست.

برای ادای حق و احترام به خاطرۀ مارکسیست‌های روسی، گرجی، ارمنی، قفقازی، ایرانی که با مذهب سروکاری نداشتند و مبارزان انقلابی (چه مسلمان و چه غیر مسلمان) که علی‌رغم توجه‌شان به مذهب انگیزۀ عمده‌شان در مبارزۀ خلق ایران آرمان‌های با شکوه سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری بود؛ این مرزبندی لازم است. این‌ها مبارز بودند نه "مجاهد" (به مفهوم دوگانه لغوی واژه "مجاهد" توجه کنیم و می‌دانیم که در زمان مشروطیت برای جمعیت مجاهدین و ایضاً برای سوسیال دموکرات‌های ایران و اجتماعيون عاميون، ریشۀ مذهبی آن قابل توجه بود. و بعدها در تمام جنبش‌های ناسیونالیستی و شبه سوسیالیستی، مثلاً در الجزایر، از "مجاهد" همین ریشۀ مذهبی واژه مورد نظر بوده است). این یادآوری به ویژه از این بابت لازم است که عده‌ای از محققان همه آن مارکسیست‌ها و مبارزان انقلابی را در جرگۀ عساکر اسلام رقم می‌زنند؛ همان طوری که برعکس، عده‌ای دیگر (از جمله حزب توده و عده‌ای از مارکسیست‌ها) نه تنها "سوسیال دموکراسی ایران" و "اجتماعيون عاميون" (به طوری که دیده‌ایم هیچ ربطی به سوسیالیسم و جنبش کارگری نداشته‌اند) بلکه حتی "جمعیت مجاهدین" (مرکز غیبی) را به عنوان پیشاهنگ طبقۀ کارگر قلمداد می‌کنند و یا برای پرکردن مجموعه اسناد جنبش کارگری و کمونیستی خود، همه این‌ها را قر و قاطی به جنبش سوسیالیستی وصله می‌زنند.

(۵) - در همین رابطه است که دوازده سال پس از شکست قطعی انقلاب مشروطیت در یکی از اعلامیه‌های جنبش جنگل چنین می‌خوانیم: "به علت عدم تفکر و تعمق پیشقدمان آزادی، همان امراء و خوانین ستمگر مجدداً زمام امور را به لطایف الحیل به دست گرفته، انقلاب [مشروطیت] را به نفع خود سوق دادند. نتیجه آن که نهضت مقدس و فداکاری ملت به جای منفعت، مضرت بخشید. در سابق به نام سلطنت مستبد و این بار به نام سلطنت مشروطه همان سلطه و اقتدار و همان جور و ستم را اعاده داده‌اند"*

لازم به تذکر است که "جمعیت مجاهدین" یعنی مترقی‌ترین سازمان‌های زمان انقلاب مشروطیت، در بارۀ سرنگونی نظام سلطنتی و استقرار حکومت جمهوری هیچ گاه موضع نگرفته است. وقتی می‌گوئیم "جمعیت مجاهدین" جناح راست (مرکز غیبی) و جناح چپ (گروه سوسیال دموکرات و اجتماعيون عاميون) آن هر دو را در نظر داریم. در هیچ یک از برنامه‌ها، مرامنامه‌های آن چنین چیزی

* - سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، ص ۲۴۸.

هرگز عنوان نشده است. باید صبر کرد که پنج سال پس از شکست انقلاب مشروطیت، این مسئله برای اولین بار در برنامه حزب "عدالت" عنوان شود. و چند سال بعد، رضا خان، زمزمه استقرار حکومت جمهوری را مزورانه به راه بیندازد و به سر مردم و عده‌ای از نمایندگان "دموکرات" مجلس نظیر سلیمان میرزا ("پدر تعمیدی حزب توده") شیر به مال و آن‌ها را منتر خود کند و با خود همراه سازد.

(۶) – ما در این نوشته، رادیکال را همواره داخل دو گیومه قرار داده‌ایم، نه این که معتقد نباشیم که این جناح رادیکال‌ترین یعنی راست‌ترین جناح‌های مذهبی است بلکه از این بابت که بسیاری در برخورد با این جناح و استعمال واژه رادیکال در باره آن برداشت چپ می‌کنند (دقیقا به منظور مقابله با این برداشت غلط است که ما رادیکال را همه جا داخل دو گیومه قرار داده‌ایم). ما عقیده داریم که این جناح رادیکال‌ترین (بدون گیومه) جناح‌های مذهبی می‌باشد زیرا بیش از سایر جناح‌ها با پیشرفت و تکامل جامعه دشمنی می‌ورزد. مثلا جناح میانه رو یا سازش کار با هر نظام و رژیم می‌سازد و خود را با آن منطبق می‌سازد (بی بخاری و سازش کاری از خصلت ویژه آن است). این جناح میانه رو با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم شاه می‌سازد، با "حکومت ملی" جبهه ملی حاضر به سازش است، با حکومت چپ (غیر کمونیست) هم سازش خواهد کرد و حتی با رژیم کمونیستی نیز کنار خواهد آمد. اما جناح رادیکال مذهب، از نظام فئودالی هر چه به پیش بیائیم، با هر رژیمی که تصورش را بکنید دشمنی خونین دارد (این نکته بسیار مهم را در رابطه با این جناح هیچ گاه نباید از خاطر دور کرد؛ سرآغاز مبارزه ضد رژیمی این جناح از بهمن ۱۳۴۱ یعنی دقیقا مصادف با اصول شش گانه شاه خصوصاً اصلاحات ارضی و آزادی زنان می‌باشد). جناح رادیکال مذهب با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم شاه مخالف است، با هر نوع "حکومت ملی" یا بورژوائی (سرمایه داری کمتر وابسته یا غیر وابسته) مخالف است، با یک جمهوری چپ (غیر کمونیست) مخالف است. از نظام سوسیالیستی یا کمونیستی اصلاً صحبت نباید کرد و ما با خصومت هیستریک این جناح با چنین نظامی به خوبی آشنائی داریم و بیهوده نیست که ما در این نوشته، مواضع "ضد رژیمی" و "ضد امپریالیستی" این جناح را مواضع فوق ارتجاعی خوانده‌ایم.

این جناح در صحنه مبارزه ایران شرایط بسیار حساس و ظریف و دشواری را به وجود آورده است که اگر کمونیست‌ها و نیروهای آگاه جامعه با هشیاری با آن برخورد نکنند زیان‌های بسیاری به بار خواهد آورد. این شرایط بسیار حساس و ظریف و دشوار دو جنبه متفاوت دارد: از یک طرف حمایت بی قید و شرط از این جناح، کمک به پراکندن این توهم است که گویا این جناح مواضع انقلابی و یا حداقل مترقی دارد و نتیجه این کار تحمیق توده‌ها و خیانت به خلق است، از طرف دیگر مثبت ندانستن جنبه‌هایی از مبارزه ضد رژیمی این جناح – با علم به اهداف و برنامه‌های فوق ارتجاعی آن – و بهره برداری نکردن آگاهانه از آن جنبه‌ها، چپ روی و به نوعی کمک به ادامه حیات رژیم حاکم است. در موقعیتی این چنین دشوار و حساس به عقیده ما ضمن این که باید از خصلت ضد رژیمی این جناح (برای سرنگونی رژیم وابسته شاه) به شدت دفاع کنیم، در عین حال باید موضع و ماهیت فوق ارتجاعی این جناح را (برای آگاهی دادن به توده‌ها) با صراحت و شدت افشاء نمائیم. کمونیست‌ها و نیروهای آگاه جامعه باید این دو جنبه از یک مسئله را از همین امروز **تواماً** در نظر داشته باشند و اهمیت هر یک از این دو جنبه کمتر از دیگری نیست.

(۷) - پیش در آمدش را از ماه‌ها پیش و نیز در جریان تظاهرات عظیم مردم تهران و بعد از "جمعه خونین" دیده‌ایم و هنوز ادامه دارد. جناح "رادیکال" به ویژه در شهریور ماه ۵۷ خیال می‌کرد که با تسخیر قدرت یک گام بیشتر فاصله ندارد و از این نظر بی‌واهمه شروع کرده بود به چنگ و دندان نشان دادن. نمونه‌های متعدد آن را نه تنها طبقات مردم و به ویژه اقشار آگاه جامعه شاهد بوده‌اند بلکه قبح قضیه به حدی بود که حتی از نظر فرستادگان ویژه مطبوعات خارجی (خصوصاً روزنامه‌های مترقی و چپ اروپائی) نیز به دور نماند. چند نمونه از این‌ها: بیرون کردن نیروهای چپ (و نه الزاماً کمونیست) از صف تظاهرات به دلیل ارائه شعارهای غیر مذهبی با این استدلال که: این جا حیطة قدرت مذهب است و "کمونیست‌ها" حق ابراز وجود ندارند. در جریان تظاهرات زنان و دختران آگاه وطن ما برای این که حق شرکت در تظاهرات را داشته باشند و بتوانند خشم طبقاتی خود را (حتی تحت شعارهای تحمیلی مذهبی‌ها) فریاد بکشند، مجبور بودند چادر به سر کنند، در جریان تظاهرات بزرگ تهران بود که یکی از همین زنان خود را به کامیون خبرنگاران خارجی، به فرستاده ویژه "اومانیته" رساند (که او نیز مانند سایر خبرنگاران زن خارجی مجبور شده بود که چادر به سر داشته باشد) و گفت: "به گوش مردم جهان برسانید تمام مردمی که در این تظاهرات عظیم جمع شده‌اند مذهبی نیستند". فحش دادن و کتک زدن زنی که بی‌چادر رانندگی می‌کرد و از کنار صف تظاهرات مذهبی‌ها می‌گذشت (در حضور فرستاده ویژه روزنامه لیبراسیون). در جریان تظاهرات شهریور ماه در میان اختناق حاکم وقتی عده‌ای از نیروهای چپ جرأت کردند تا شعار "مرگ بر رژیم فاشیستی شاه" را بدهند، آخوندی خود را به آن‌ها رساند و تحکم کرد که بگویند "مرگ بر رژیم یزیدی شاه". حادثه گورستان "بهشت زهرا": نیروهای چپ وظیفه خود دانستند که در مراسم چهلم شهدای خلق در جمعه خونین شرکت کنند، مسئولان مذهبی آن مراسم آن‌ها را کنار زدند با این استدلال که: "شهدای جمعه خونین شهدای اسلام اند و به شما ربطی ندارند" و ده‌ها نمونه دیگر.

به ویژه پس از تظاهرات عظیم مردم تهران در شهریور ماه جناح "رادیکال" بسیار غرّه شد و پنداشت که یک میلیون نفر برای استقرار "حکومت اسلامی" جمع شده بودند. خطای دیگر جناح "رادیکال" این بود که دفاع مردم از مواضع آشتی ناپذیر رهبر جناح علیه شاه و خاندان منفور پهلوی (در مقابل سابقه سازشکاری رهبران جناح‌های دیگر مذهبی و غیرمذهبی) را به عنوان طرف داری اقشار آگاه جامعه و به ویژه زحمتکشان ایران از ایده‌آل‌های "حکومت اسلامی" تلقی کرد. به دنبال اعلامیه‌ها و پیام‌های رهبر جناح، طرف داران او به فشارها و تضییقات خود افزودند.* در این

* - در این زمینه ما به نقش مخرب بادمجان دور قاب چین‌ها یعنی اطرافیان و "مشاوران" رهبر جناح بی‌توجه نیستیم و می‌دانیم که "سوسه" آمدن‌ها و توطئه چینی‌های آن‌ها در موضع‌گیری‌های ناسنجیده و غلط و مصیبت بار (ناسنجیده و غلط و مصیبت بار نه تنها برای جنبش خلق بلکه حتی از نظر اهداف خاص خود جناح) بی‌تأثیر نبوده است. با این همه مسئولیت این مواضع نفاق افکنانه در میان نیروهای خلقی را مستقیماً متوجه رهبر "جناح" می‌دانیم و گمان نمی‌کنیم که او بازیچه چند فرصت طلب شده باشد. مواضع کنونی او ریشه‌های عمیق در فلسفه، در نوشته‌ها و موضع‌گیری‌ها - و در مواردی، اجتناب از موضع‌گیری‌های - گذشته او دارند منتها در شرایط کنونی بروز آن‌ها مناسب تشخیص داده شده است.

شرایط بود که دانشجویان آگاه دانشگاه مجبور شدند که حساب خود را از دانشجویان مبارز مذهبی جدا کنند. در این شرایط بود که اقشار آگاه خلقی و دموکرات (کارمندان وزارت خانه‌ها، بانک‌ها، معلمان، روزنامه نگاران، قضات، وکلای دادگستری و غیره) در اعتصاب‌های خود خواست‌های کاملاً سیاسی مطرح کردند (بدون این که کمترین اشاره‌ای به شعارهای مذهبی و به ویژه به "حکومت اسلامی" بکنند) و مهمتر از همه در این شرایط بود که زحمتکشان ایران خطر را احساس کردند و با ششم طبقه‌ای خود به زودی دریافتند که کارزار ضد کمونیستی جناح "رادیکال" مستقیماً متوجه آن‌ها است. بیهوده نبود که در تمام اعتصاب‌های کارگری خواست‌های کارگران، خواست‌های دموکراتیک و سیاسی بودند و کمترین نشانه‌ای از شعارهای مذهبی در آن‌ها به چشم نمی‌خورد. عالی‌ترین تجلی آن را در خواست‌های کارگران نفت آبادان و کارخانه ارج تهران می‌توان یافت. این سطح بالای شعور طبقه‌ای طبقه کارگر ایران مایه دلگرمی است. در شرایطی که نه تنها روشنفکران بورژوا، بخش عمده‌ای از خرده بورژوازی رادیکال و نیروهای بینابینی خلقی بلکه حتی عده‌ای از مارکسیست‌ها مفتون شعارهای "انقلابی" جناح رادیکال مذهبی شده بودند، طبقه کارگر ایران فریب نخورد؛ همان طور که برنامه‌های قلبی شاه از بهمن ۱۳۴۱ به این طرف و ماشین عظیم تبلیغاتی ریاکارانه و دروغ‌باف رژیم در شانزده ساله اخیر او را فریب نداد. وقتی اهمیت این امر بیشتر می‌شود که توجه کنیم که طبقه کارگر ایران فاقد سازمان سیاسی و سندیکائی و فاقد رهبری بود. رهبران طبیعی یک مرتبه از میان خود کارگران به پا خاستند. مثال زیر نمونه‌ای از خودآگاهی قابل تحسین و سطح بالای شعور طبقه کارگر ایران را به دست می‌دهد. در اواخر آبان ۵۷ فرستاده ویژه روزنامه فرانسوی "لوماتن" به طور مخفی با عده‌ای از کارگران اعتصابی نفت آبادان مصاحبه کرد. این کارگران پس از این که خیانت‌ها و سازشکاری‌های حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی، جناح "میان رو" مذهبی را با عباراتی کوتاه ولی بسیار رسا برشمردند (مثلاً در باره حزب توده گفتند "آنها تا سال ۱۹۵۶ کارگران را سازمان دادند ولی پس از سقوط [مصدق] به طوری که می‌دانید به روسیه گریختند و خیانت کردند. ما تراکت‌هایشان را پاره می‌کنیم") ولی از موضع قاطع رهبر جناح "رادیکال" علیه شاه حمایت کردند. با این وجود وقتی که خبرنگار نظر همین کارگران را در باره "حکومت اسلامی" پرسید، آن‌ها به تمسخر شانه‌هاشان را بالا انداختند. جناح "رادیکال" قادر به درک این نکته عمیق نیست و تفاوت عظیم دو جنبه از این مسئله را نمی‌فهمد. مطلقاً قادر نیست بفهمد که چرا میلیون‌ها ایرانی (غیر مذهبی و مذهبی - شیعه، سنی، و اقلیت‌های زحمتکش ایرانی) نام رهبر جناح "رادیکال" را در مقابل نام شاه قرار می‌دادند. مطلقاً قادر نیست بفهمد که برای زحمتکشان و سایر اقشار خلقی جامعه ابداً مسئله به صورت آلترناتیو رژیم شاه - حکومت اسلامی مطرح نیست. نتیجه شکست نسبی اعتصاب عمومی روز یکشنبه هفته بعد از روی کار آمدن دولت نظامی به خاطر وجود دولت نظامی و حکومت نظامی نبود (حکومت نظامی از قبل وجود داشت و دولت نظامی از هاری چیزی وحشتناک تر از حکومت نظامی موجود عرضه نمی‌داشت و مهمتر این که مسئله بر سر "اعتصاب عمومی" بود نه دعوت به تظاهرات). علت واقعی آن را باید در مواضع تجزیه طلبانه و نفاق افکنانه رهبر جناح در میان نیروهای خلقی و ارزیابی‌های غلط و زودباوری‌های او جستجو کرد. این عدم شرکت وسیع مردم - برخلاف دعوت اعتصاب‌های عمومی گذشته - اخطار جدی بود که بورژوازی و اقشاری از خرده بورژوازی (به دلیلی)، و زحمتکشان و اقشار آگاه خلقی و آزادیخواه (به دلیلی متفاوت) به جناح‌های مذهبی به ویژه به جناح "رادیکال" دادند. همان طوری که گفتیم مسئولیت مستقیم شکست این اعتصاب، متوجه رهبر جناح "رادیکال" و ارزیابی‌های غلط و مواضع نفاق افکنانه اوست.

پیام‌های بعدی رهبر جناح نشان می‌دهد که او این زنگ خطر بسیار جدی را گویا شوخی تلقی کرده است و همچنان به مواضع شکست طلبانه خود و حملات غیرمستقیم به زحمتکشان ایران (در زیر پوشش حمله به کمونیست‌ها - گویی که کمونیست‌ها دشمنان قسم خورده خلق‌اند و آقایان آیات عظام دوستان واقعی خلق -) با سرسختی و پشتکاری عجیب ادامه می‌دهد.

چند نمونه‌ای که در آغاز این یادداشت آوردیم نمونه‌هایی از شواهد عینی بود که مردم از نزدیک با آنها مواجه بوده‌اند. این‌ها که هنوز به قدرت نرسیده و با دشمن قوی پنجاه‌ای دارند مبارزه می‌کنند این چنین‌اند، وای به روزی که به قدرت برسند. چه دماری از مردم - و نه فقط رحمتکشان و سرکوب مبارزه طبقاتی شان، بلکه هر بنی بشری که با عقاید خرافی و برنامه‌های فوق ارتجاعی‌شان مخالفت کند- در خواهند آورد. آیا فاشیسم پهلوی جای خود را به فاشیسم مذهبی نخواهد داد؟

شواهد عینی مذکور البته مهم‌اند ولی در واقع چیزی بیشتر از "پیش درآمد" یک برنامه تراژدیک را جلوه نمی‌دهند. مسئله بسیار مهم‌تر و بسیار وخیم‌تر، اهداف و برنامه‌های این جناح است که در صورت بدست گرفتن قدرت به خلق ایران تحمیل خواهد کرد. این اهداف و برنامه‌ها نه تنها در سطح جامعه بلکه حتی در سطح نیروهای آگاه جامعه نیز دقیقاً شناخته شده نیستند. باید نوشته‌های رهبر جناح و نزدیک‌ترین طرفداران او (بویژه نوشته‌های ماه‌های اخیر آنان را مورد مطالعه قرار داد تا با آنها آشنائی دقیق یافت. خطرات عظیمی را که ما بر آن‌ها تکیه می‌کنیم پیاده شدن برنامه‌های "حکومت اسلامی" در سطح جامعه است. پس از به دست گرفتن فرضی قدرت توسط این جناح برنامه‌ها و اهداف فوق ارتجاعی و ضد خلقی این جناح احتیاج به تحلیل دارد و فرصت جداگانه‌ای می‌طلبد که در صورت ضرورت مبارزه، به طور جداگانه به آن خواهیم پرداخت (گرچه گمان نمی‌کنیم که چنین فرصتی پیدا شود زیرا بنا به تحلیل ما از قضایا، آینده‌ای برای جناح "رادیکال" و حکومت اسلامی آن متصور نیست). یک مورد - که هیچ احتیاج به تحلیل و تفسیر ندارد - را در این جا به اشاره ذکر کرده و رد می‌شویم. عبارت کوتاه زیر سرنوشت زنان یعنی نیمی از خلق ایران را در یک حکومت اسلامی به راحتی روشن می‌کند. این عبارت نقل قولی است از "علمای اعلام و مراجع عظام" که امروز نیز به سلامتی تشریف دارند و مبارزه می‌کنند:

"مداخله زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرّمه و توالی فاسده کثیره است ممنوع و باید جلوگیری گردد"*

* - "در زمینه اعلامیه‌های اخیر علمای اعلام و مراجع عظام دامت برکاتهم"، اعلامیه نهضت آزادی، آبان/ آذر ۱۳۴۱. نگاه کنید به مجموعه "اسناد نهضت آزادی ایران"، جلد اول، جزء دوم، ص ۳۹.

می دانیم که واقعیت های عنوان شده در این پیشگفتار، عده ای از سخنگویان رسمی و غیر رسمی جناح را تا سرحد جنون به خشم خواهد آورد و آن ها را وادار خواهد کرد که در ورق پاره های خود طبق شیوه معمول شان بنای فحاشی و تهمت زنی را بگذارند و برای فریب و اغفال هر چه بیشتر توده های مبارز مذهبی (که انگیزه مبارزه شان فقط مذهب نیست بلکه مبارزه صادقانه علیه رژیم منفور شاه نیز می باشد. رهبر جناح و سخنگویان رسمی و غیررسمی وی با رژیم شاه البته مبارزه می کنند ولی به منظور پیشبرد خواست های دقیقاً مشخص) الم شنگه راه بیاندازند. همان طوری که قبلاً گفته ایم ما از این هوچی گری ها و منطق آخوندی قرون وسطائی کمترین واهمه ای نداریم. ترس ما از این است که منبر تازه ای پیدا کنند برای دروغ گفتن به خلق و تهمت زدن به کمونیست ها. این ها اگر ذره ای شهامت و صداقت داشته باشند، اگر قصد اغفال خلق را ندارند و حتی اگر توده های مذهبی خود را تحقیر نمی کنند یعنی آن ها را فریب نمی دهند امیدواریم که در کنار فحش های خود، جواب های ما (که تک تک "اتهامات" مندرج در نوشته حاضر در باره جناح "رادیکال" و حتی بدترین شان، نه با فحاشی و تهمت زنی بلکه با استناد به نوشته های خودشان و نیز با استناد به اعلامیه ها و پیام های رهبرشان، قابل اثبات می باشند) را نیز چاپ کنند. ما از این جدل استقبال می کنیم و خلق (نیروهای صادق و مبارز مذهبی نیز جزء خلق ما هستند) قضاوت خواهند کرد.

(۸) - موضع مارکسیست ها در مورد مذهب (تمام مذاهب) بر کسی پوشیده نیست ولی آن چه عده ای از مارکسیست ها را از عده ای دیگر جدا می کند، نحوه برخورد با مذهب است. قائل شدن یا قائل نشدن تفاوت بین متولیان مذهب و قربانیان مذهب. ما به یقین تفاوتی را قائلیم و این امر برای ما یک تاکتیک مبارزه نیست بلکه از اعتقاد عمیق ما به حقانیت ایدئولوژی طبقه کارگر و پیروزی محتوم آن سرچشمه می گیرد. در ایران سوسیالیست فردا برای خلق (چه مسلمان و چه غیرمسلمان) آزادی مذهب وجود خواهد داشت ولی آزادی تحمیق خلق از متولیان مذهب سلب خواهد شد. گفتیم که سرمایه داری با فرو پاشیدن نظام فئودالی، مذهب را نیز در هم پاشید، ولی مذهب از بین نرفت و در حاشیه به زندگی خود ادامه داد. بقایای فرهنگی فئودالیسم در رژیم سوسیالیستی نیز بلافاصله از بین نخواهد رفت و نابودی آن، نسل ها و شاید قرن ها (بسته به مراحل تکامل هر جامعه) به طول خواهد انجامید. درکشورهای نظیر ایران که از نظام فئودالی چندان فاصله نداریم، حل مسئله مذهب دشوارتر و طولانی تر خواهد بود. نابودی بقایای فرهنگی فئودالیسم راه حل خود را در آموزش توده ها و به ویژه در کوشش مداوم و پیگیر برای ساختن انسان سوسیالیست پیدا خواهد کرد، نه در شیوه های سرکوب استالینی و یا در انقلاب های نارس فرهنگی. سرکوب، مذهب را نابود نمی کند بلکه از آن بت می سازد. چین فقط بیست و چند سال پس از پیروزی انقلاب پنداشت که با یک انقلاب فرهنگی به حیات دوهزاروپانصد ساله مذهب کنفوسیوس خاتمه خواهد داد و دیدیم که چنین نشد.

(۹) - در چند ماهه اخیر با میدان دار بودن جناح "رادیکال" در صحنه مبارزات مردم علیه رژیم منفور شاه، برای اولین بار اصطلاح "حکومت اسلامی" به گوش مردم ایران و جهان رسید. منظور این نیست که این اصطلاح در این چند ماهه وضع شد ("حکومت اسلامی" به اندازه اسلام، کهنه است) منظور این است که این اصطلاح در بین مردم ناشناس بود. از چند ماه پیش با رواج آن، کنجکاوای ها

تحریک شد. از روحانیون و عده‌ای از همفکران نزدیک جناح "رادیکال" که بگذریم کمتر کسی از ماهیت حقیقی "حکومت اسلامی" اطلاع داشت؛ حتی آن عده‌ای که آشنائی نسبی با نظرات این جناح دارند ممکن بود که آن را با "حکومت اسلامی" از نوع عربستان سعودی عوضی بگیرند. البته این استنباط نادرستی است و رهبر جناح نیز بارها نادرستی آن را تأیید کرده است. رهبر جناح در پیام‌های خود که اخیراً در سطح وسیع در جامعه نشر یافته بارها از "حکومت اسلامی" نام برده است ولی هیچ جا آن را توضیح نداده است و اشارات او در این زمینه نه تنها بی سر و ته و بی ربط، بلکه به طور مصلحتی گنگ و مبهم است. مردم در آغاز به درک دقیق از ماهیت حکومت اسلامی توجه نداشتند، آن چه برای‌شان مهم بود موضع قاطع و غیر سازشکارانه رهبر جناح با رژیم شاه بود. طبیعی بود که این وضع تا حدی می‌توانست ادامه یابد و دیر یا زود این سؤال مهم مطرح می‌شد که حکومت اسلامی چیست و خواست‌های واقعی آن کدامند؟ سرنگونی رژیم شاه بله، ولی چه چیزی جانشین آن خواهد شد؟ جناح "رادیکال" زودتر از آن چه انتظارش می‌رفت دست‌هایش را رو کرد. مواضع نفاق‌افکنانه رهبر جناح در میان نیروهای خلقی، پروسه آگاهی‌یافتن مردم را کوتاه کرد. طبقه کارگر و اقشار آگاه خلقی زودتر از همه خطر را احساس کردند (ما در این باره در یادداشت شماره ۷ صحبت کرده‌ایم).

در افکار عمومی جهان وضع خیلی بدتر از این بود. در "مصاحبه‌های*" بیشمار خبرنگاران اروپائی و آمریکائی با رهبر جناح "رادیکال" این سؤال مدام تکرار می‌شد: حکومت اسلامی چیست و اهداف آن کدام است؟ هیچ‌یک از این خبرنگاران جواب درست و قانع‌کننده‌ای دریافت نداشته‌اند.

می‌دانیم که جناح "رادیکال" با سیستم حکومت سلطنتی یا جمهوری مخالف است و همان طوری که در متن پیشگفتار آمده "بینش توحیدی حکومت اسلامی مبتنی بر امامت است". اما چطور یک ماه و نیم پیش جناح "رادیکال" به فکر "حکومت جمهوری اسلامی" افتاد؟ دلایل اش به عقیده ما به شرح زیر است:

الف – این اصطلاح برای اولین بار پس از ملاقات رهبران جناح "رادیکال" و جبهه ملی ظاهر شد. رهبر جناح "رادیکال" ناگهان در اعلامیه‌های خود از "حکومت جمهوری اسلامی" نام برد و رهبر جبهه ملی از "جمهوری ملی و دموکراتیک و اسلامی" و علت اش باید نوعی سازش بین دو جناح باشد.

ب – جناح "رادیکال" هم چنان گمان می‌کند که قدرت را در دست خواهد گرفت و خود را برای آن آماده می‌کند. گمان می‌کنیم که به رهبر جناح قبولانده باشند که برای به دست گرفتن قدرت باید – حتی

* - آن چه را ما در این جا "مصاحبه" نام گذاشته ایم در واقع مصاحبه نیست. هر سؤال خبرنگار خارجی می‌بایست به طور کتبی در اختیار نزدیکان رهبر جناح گذاشته شود و پس از چند روز جواب کتبی دریافت گردد. پیداست که بر روی هر سؤال دقیقاً حساب می‌شد تا جواب "مناسب" داده شود، با این حال هیچ‌گاه به درستی معلوم نشد که حکومت اسلامی چیست و هدف‌های واقعی آن کدام‌اند. مضافاً چون "مصاحبه" کننده حضور نداشت تا با سؤال‌های دقیق تر خود "مصاحبه" شونده را به دام بیاندارد، موضوع "حکومت اسلامی" هم چنان مبهم و پا در هوا باقی ماند.

به طور موقت – یکی از دو شکل معمول و کنونی حکومت یعنی سلطنتی یا جمهوری را انتخاب کند و به عنوان "دوره گذار" به حکومت جمهوری اسلامی رضایت دهد. لابد استدلال کرده‌اند که حکومت جمهوری اسلامی را ساده تر می توان به حکومت اسلامی خالص تبدیل کرد زیرا حکومت جمهوری موقتی است یعنی مانند حکومت سلطنتی مادام العمر نیست و مضافاً موروثی نیز نمی باشد.

پ – فشار افکار عمومی جهان. جناح های مذهبی به ویژه جناح میانه رو مذهبی اخیراً کوشش فوق العاده ای می کند که به ویژه در تماس با خبرنگاران خارجی، مذهب اسلام را مترقی و امروزی جلوه دهد. جناح "رادیکال" نیز کم کم به ضرورت این امر پی برد. به نظر می رسد که مشاوران ایرانی مقیم فرنگ رهبر جناح در این راه نقش عمده ای داشته اند. مضافاً همان طور که قبلاً متذکر شدیم، روزنامه نگاران خارجی با سئوالات پیگیر خود در باره ماهیت حکومت اسلامی، رهبر جناح را ذله کرده بودند. مدت ها سعی شد که با یک مشت جواب های بی ربط، مبهم و نامفهوم، آن ها را سربدواند و بالاخره کار به جایی رسید که در مطبوعات مترقی و چپ اروپائی کم کم شروع شده بود حکومت اسلامی را مسخره کردن. نه تنها برای نیروهای مترقی و روشنفکران بلکه حتی برای مردم کوچه و بازار این کشورها، حکومتی که نه سلطنتی باشد و نه جمهوری، شده بود یک چیز موهوم. تبلیغات رژیم و مصاحبه های شاه با روزنامه نگاران اروپائی و آمریکائی، تصویر "حکومت اسلامی" را هرچه بیشتر موهوم جلوه گر ساخت. "حکومت اسلامی" در افکار عمومی جهان به صورت غیرقابل دفاعی درآمده بود.

با دست به دست دادن تمام نکات فوق، تز نوظهور "جمهوری حکومت اسلامی" پدیدار گردید. البته جناح "رادیکال" برای خلق توضیح نداد که چگونه و چرا یک مرتبه از "حکومت اسلامی" به "حکومت جمهوری اسلامی" رسیده است و هم چنین توضیح نداد که چطور از موافقت مشروط با قانون اساسی ایران (البته این ظاهر قضیه بود و همان طور که در متن توضیح داده ایم جناح "رادیکال" همواره عمیقاً با قانون اساسی ایران مخالف بوده است)، امروز مخالفت خود را آشکار می کند. بورژوا – لیبرال ها هم به مردم توضیح ندادند که چگونه پس از یک عمر دفاع مطلق از قانون اساسی یک مرتبه به ایشان خواب نما شده که رژیم سلطنتی مشروطه چیز بدی است.

(۱۰) – البته در این جا یک نکته قابل تذکر است: از نظر "تئوریک" بین "تز" های سید جمال الدین و رهبر جناح "رادیکال"، اختلافاتی وجود دارد، از جمله در زمینه شکل حکومت. سید جمال الدین به دلایلی که در این جا فرصت بحث اش را نداریم، طرف دار خلافت بود در حالی که رهبر جناح "رادیکال" طرف دار امامت است. اگر بخواهیم به زبان امروز صحبت کنیم، سید جمال الدین با اتحاد اسلام خود، طرف دار "انترناسیونالیسم" اسلامی بود، در حالی که رهبر جناح "رادیکال" به سوسیالیسم در یک کشور، ببخشید، به حکومت اسلامی در یک کشور فعلاً قانع است. سید جمال الدین در رؤیای این بود که حکومت اسلامی را از مصر تا افغانستان (اگر بشود بعدها در سرتاسر جهان) مستقر کند و پادشاه ایران یا خدیو مصر یا سلطان عثمانی (هر کدام که بشود) خلیفه حکومت اسلامی باشد. اما جناح "رادیکال" از نظر "بینشی" نه تنها با نظام سلطنتی و جمهوری دشمنی می ورزد بلکه

حتی با خلافت هم مخالف است ("بینش توحیدی" جناح مبتنی بر "امامت" است). اگر سید جمال الدین مجبور بود در به در به دنبال یک خلیفه برای حکومت اسلامی خود بگردد و سرانجام از همه جا ناامید شود، جناح "رادیکال" گرفتاری او را ندارد و "امام"، دست به نقد برای جانشینی شاه حاضر است (این حرف را هنوز به صراحت اعلام نمی‌کنند: "موقع اش نیست". ولی این امر در نوشته های مریدان "امام" به چشم می خورد و در تظاهرات ایران نیز طرف داران او غالباً آن را در شعارهای خود عنوان کرده‌اند).

سید جمال الدین اختلافات عمیق و ریشه دار تشیع و تسنن را نادیده می گرفت و می خواست "ملل اسلامی" را زیر لوای اسلام متحد کند. از نظر خصلت "انترناسیونالیستی" مبارزه اش، ناچار بود هر جا به اسم و رنگی درآید. در ایران، "سید و اولاد پیغمبر" بود؛ در مصر، شیخ و در عثمانی، افندی. در ایران عمامه سیاه یا سبز به سر می گذاشت؛ در مصر عمامه سفید و در عثمانی کلاه قابلمه ای. رهبر جناح "رادیکال" به خاطر خصلت "ناسیونالیستی" مبارزه اش، گرفتاری های سید جمال الدین در اسم و شکل عوض کردن را ندارد و به همین علت دارای "بلند پروازی های" او هم نیست زیرا فعلاً خود را به سر و سامان دادن وضع مردم مسلمان (شیعه) ایران محدود کرده است. ریشه اختلافات تاکتیکی مبارزه بین سید جمال الدین و رهبر جناح "رادیکال" را باید در تشیع و تسنن جستجو کرد. "ناسیونالیسمی" که گاهی در نوشته های رهبر جناح به چشم می خورد منحصرراً ریشه مذهبی دارد نه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. بدین معنا که او در کشوری با اکثریت شیعه می خواهد حکومت اسلامی را مستقر کند.

(۱۱) – در این جا به دلایلی که توضیح می دهیم، قصد آن را نداشته ایم که لبه تیغ حمله خود را به طور ویژه متوجه "نهضت آزادی ایران" کنیم. قصدمان فقط این بود که از میان تمام افراد و گروه هایی که امروزه در جریان دفاع از قانون اساسی می لولند، رزمنده ترین اشان را انتخاب کنیم تا حساب بقیه روشن شده باشد. افراد و رهبران "نهضت آزادی" به شهادت بارها آزار دیدن و سال ها در زندان رژیم ماندن (هنوز عده ای از افراد و رهبران آن در زندان به سر می برند*) لاقلاً در پانزده شانزده ساله اخیر رزمنده ترین آن گروه ها و افراد جریانی می باشند که امروزه به دفاع از قانون اساسی برخاسته اند. با توجه به توضیح فوق، خلاصه کنیم:

۱ – ما مهندس بازرگان یا آیت الله طالقانی یا دکتر شببانی را در ردیف فلان آیت الله کاسه لیس درباری یا فلان روزنامه نویس مفلوک یا فلان نماینده دیروز حزب مردم در مجلس یا فلان سرهنگ

* در زمان نوشتن این یادداشت عده ای از افراد و رهبران آن (از جمله آیت الله طالقانی) در زندان بودند. ماه ها بعد در همین اواخر عده ای از آن ها (از جمله طالقانی) از زندان آزاد شده اند.

بازنشسته و تا دیروز نوکر گوش به فرمان رژیم*، قرار نمی دهیم.

۲ - در سنوات اخیر عده‌ای برای شکایت از وضع موجود و بی‌عدالتی‌های اجتماعی و سیاسی به شاه، ملکه، وزیر دربار و نخست وزیر نامه‌های سرگشاده یا سرپیسته نوشته‌اند و از آن‌ها استمداد کرده‌اند و گوئی که وضع موجود و بدبختی‌های مردم نه به خاطر وجود منحوس همین فراد بلکه به خاطر وجود موجودات نامرئی دیگری است که در سیارات دیگر به سر می‌برند. و این آقایان اگر نسبت به نقش و عملکرد امپریالیسم آگاهی می‌داشتند (که ندارند) می‌بایست می‌فهمیدند که همین شاه و دربار و نخست وزیر شریک دزد، غلامان حلقه به گوش و عمال بی‌اراده امپریالیسم چپاول‌گرند. و دیده‌ایم که به اصطلاح "مانورهای تاکتیکی"شان نتیجه‌ای کمتر از صفر داشته است و به جز این هم نمی‌توانست باشد.

ولی تا آن جا که ما اطلاع داریم، نه مهندس بازرگان و نه رهبران دیگر نهضت آزادی نامه‌ای به شاه و دیگران نوشته‌اند.* * این هم یک درجه از ارجحیت آنان است نسبت به دیگران.

علی‌رغم دو نکته فوق عمیقاً معتقدیم که به هیچ وجه نباید اجازه داد که اینان یک بار دیگر رهبری جنبش را به دست گرفته و آن را به بیراهه بکشند. ما می‌توانیم از مبارزه آن‌ها تا جائی که ضد رژیمی

* - پدر قزاق او یکی از کسانی بوده که در استقرار رژیم رضا خان نقش عمده داشته و خود او یکی از گردانندگان اصلی توطئه نهم اسفند، برای قتل دکتر مصدق بود. امروز همین فرد مدعی است که: "... اینجانب از دژ آزادی ایران [یعنی قانون اساسی] تا پای جان دفاع خواهم کرد حتی اگر این دفاع به صورت فردی باشد و کسی مرا یاری نکند..." (از نامه سرهنگ رحیمی به اسدالله علم. به نقل از ندای آزادی، شماره اول، آذر ۵۶).

** - همان طور که متذکر شده‌ایم قسمت ۲ پیشگفتار چندین ماه پیش نوشته شد. در سی‌ام اردیبهشت ۱۳۵۷ (چهار پنج ماه پس از نگارش این قسمت از پیشگفتار) مهندس بازرگان نامه‌ای به معینان رئیس دفتر مخصوص شاه نوشت. ما در متن و در حواشی این پیشگفتار چندین بار به بازرگان و "نهضت آزادی ایران" شدیداً حمله کرده‌ایم و به تمایل بازرگان نیز در جریانات اخیر برای مصالحه و سازش با رژیم شاه بی‌توجه نیستیم، ولی با این همه در این جا در این زمینه خاص به عنوان بیان یک واقعیت و رعایت انصاف باید بگوئیم که نامه بازرگان به معینان، دعوت از شاه بود برای شرکت در یک مناظره تلویزیونی در "اثبات خدمات و ترقیات کشور" ادعائی شاه "به مردم ایران و جهان"، این مورد (که حتی نامه مستقیم به شاه نبود) البته فرق دارد با نامه‌های سرگشاده خشوع آمیز دیگران به شاه و فرح و هویدا و آموزگار و علم و دیگران و گدائی کردن آزادی و احترام به قانون اساسی.

بوده و در تضاد با منافع واقعی طبقه کارگر و خلق نباشد، حمایت کنیم. ولی نباید اجازه داد که مبارزات گذشته آن‌ها و اعتباری که ظاهراً از این راه کسب کرده اند یک بار دیگر خلق ما را فریب دهد. نه فقط به دلیل این که این‌ها بارها عدم کفایت خود را در رهبری جنبش نشان داده‌اند بلکه بیشتر از این بابت که دوران شان سپری شده است. اگر هنوز در سال‌های سی، بورژوازی می‌توانست نقش تاریخی خود را به انجام برساند (که به هر حال نرساند)* امروز با وجود تغییرات و تحولات عظیمی که در بیست و چند ساله اخیر در جامعه ایران به وجود آمده، این آقایان و بورژوا- لیبرال‌ها دیگر کهنه شده و از قافله بسیار عقب مانده اند.

* - فنودالیسم در ایران بر اثر یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک (به مفهومی که در ادبیات مارکسیستی می‌شناسیم و به نوعی که در کشورهای اروپائی نظیر آلمان، فرانسه، انگلستان و غیره دیده ایم) از بین نرفت و این امپریالیسم بود که با "اصلاحات ارضی" در تلاشی فنودالیسم و در تحکیم روابط تولیدی پیشرفته تر (سرمایه داری) به جای روابط تولیدی عقب مانده (فنودالیسم) گام برداشت. جنبه های گوناگون این بحث را (از جمله در مورد قانون اساسی که همزیستی مسالمت آمیز فنودالیسم و بورژوازی را تجویز و موجودیت فنودالیسم را تثبیت می‌کند) در بخش چهارم نوشته حاضر به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد.

گفتند:

"از مقاله توهین آمیز شروع شد"
صدها مقاله در باره این مقاله توهین آمیز نوشتند
اما حتی گوشه ای از آن را نیاوردند
و ما نمی دانیم چه توهین هائی شده بود.

گفتیم:

- از مقاله توهین آمیز شروع نشد
از روزی که ما کار کردیم آن ها بردند شروع شد
از روزی که دیدیم قصرهای شان را بر روی شانه های مان ساختند
از روزی که فقر و فلاکت بیداد می کرد
از روزی که کرایه خانه سر به فلک زد
از روزی که سرمای اتاق سردمان و ادارمان کرد که به بیرون بزیم
از روزی که از ده روانه شهر شدیم
از روزی که سر بر اسفالت خیابان ها گذاشتیم و خوابیدیم
از روزی که دربه در دنبال کار گشتیم و چیزی گیرمان نیامد
از روزی که از هر خانواده یک نفر در تبعید بود
از روزی که از هر خانواده یک نفر در زندان بود
از روزی که از هر خانواده یک نفر را شکنجه دادند
از روزی که از هر خانواده یک نفر را تیرباران کردند
از روزی که فهمیدیم دیگر چیزی بر ایمان باقی نمانده تا برای
حفظ کردنش قفل بر دهان زیم و
زنجیر بر پا



در ابتدا گفتند بگوئیم "شاه باید سلطنت کند، نه حکومت"
و ما گفتیم: "مرگ بر شاه!"

"مرگ بر خاندان منفور پهلوی!"

گفتند: کرکره مغازه ها را پائین بکشید و در خانه "متحصن" شوید
و ما به خیابان ها سرازیر شدیم و فریاد کشیدیم:

"زندانیان سیاسی را آزاد کنید!"

شریعتمداری گفت:

"باید با حکومت راه آمد.

خمینی گفت:

"شاه باید برود"
و ما عکس خمینی را روی دست بلند کردیم
خمینی اگر می گفت:
"باید با حکومت راه آمد"
ما عکس او را پاره می کردیم.

بر ما خرده نگیرید که چرا دنباله روی خمینی ها،
شریعتمداری ها،
بازرگان ها،
سنجابی ها،
اسکندری ها شده ایم
سال هاست که امکان تربیت سیاسی را از ما گرفته اند
رهبران واقعی مان را "حذف" کرده اند
و هرگز نامی از آن ها نبردند
آگر چه جنبش ها را سرکوب کردند
اما جسته و گریخته
- انگار که از زیر دست شان در رفته است!-

نام کسانی را به عنوان "مخالفین"
یواشکی در گوش مان خواندند
نه این که این ها مخالف نبودند
بودند. - اما بی درد سر-
و ما آن چنان از رژیم متنفر بودیم
که دست به دامان "مخالفین" شدیم



ارگان رژیم:
روزنامه ها
رادیوها
تلویزیون ها
دستگاه های عریض و طویل.

ارگان "مخالفین":
مسجد،
حسینیه،

تکیه،

مخالفین واقعی در زندان ها بودند
در تبعیدگاه ها بودند
در گورستان ها بودند
در شکنجه گاه ها بودند
- راه ارتباط ما را با آن ها بسته بودند
و ما روانهٔ مسجدها شدیم.

"مخالفین" از مسجد برای به سر عقل در آوردن رژیم استفاده کردند
ما را روانهٔ خیابان ها کردند
و آن گاه که در زد و بندهای سیاسی شان "پیروزی" هائی به دست آوردند
"تندرو" هامان را در میدان ژاله - میدان شهدا- تنها گذاشتند:
- زد و بندهای سیاسی شان با این "تندرو" ها به خطر افتاده بود.



۱۵ خرداد ۴۲

با نام پانزده هزار شهید در تاریخ ثبت شد
- آن سان که ۲۸ مرداد ۳۲
و پیش تر از آن انقلاب مشروطه با هزاران شهید.



بعد از هر شکست
هزاران شهید
بعد از هر شکست
سئوالی تازه:
"به جستجوی کدامین راه باید رفت؟"
بعد از هر شکست
سازماندهی ها
دست به تشکیلات زدن ها
جنبش را در راستای اش انداختن ها
و هرگاه که جنبش در راستای خود افتاد و جای پای خود را محکم می کرد
رژیم به "مخالفین" امکان حرف زدن می داد
امکان بیرون دادن روزنامه های "نیمه مخفی"
امکان "مخالفت کردن"

و جنبش یک بار دیگر به دام "مخالفین" می افتد
یک بار دیگر از آن ها پیروی می کند
رژیم دست به شناسائی می زند
"تندرو" ها را می شناسد
"تندرو" ها را "حذف" می کند
و "مخالفین" که نقش خود را بازی کرده اند
منتظر می مانند تا یک بار دیگر رژیم را از خطر نجات دهند
تا آمریکا را از خود نرنجانند
تا کمونیست ها میدان پیدا نکنند
تا توده ها "تندرو" نشوند
تا ارگان رژیم به لرزه نیافتد
و تا حکومت به دست توده ها نیافتد.

فروغ دهکردی

۳ آبان ۱۳۵۷